

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

جمع بندی مجموع نکات در ارتباط با فرمایشات آیت الله صدر (ره)

بحث ما در ارتباط با جمع بندی مجموع نکاتی بود که در ارتباط با فرمایش آیت الله صدر رضوان الله تعالی علیه داشتیم ، عرض کردیم بعد از اینکه از یک طرف مسئله رجل و نقد حضرت امام (ره) به رجل همدانی با تفکیک حیثیت عقلی و عرفی روشن شد و معلوم شد که امام (ره) حیثیت عقلی این نظریه را رد می کند و حیثیت عرفی این نظریه را می پذیرد و از طرف دیگر نقد امام (ره) به بحث حصه مطرح شد و باز هم معلوم شد که امام (ره) نظریه حصه را از نظر عقلی اشکال می گیرند و نظریه رجل را و نظریه مرحوم آقضیاء رضوان الله تعالی علیه را به عنوان مبناء عقلی نظریه حصه مردود می دانند اما حیث عرفی این نظریه را تأیید می کنند و اشکالی در آن نمی بینند که ما بیائیم و حصه را از جهت عرفی مبناء قرار بدهیم حالا با تکمله های مفصلی که امام (ره) ارائه کردند و مهمترینش آن مسئله خاص عام بود در مسئله وضع ، خلاصه آن مسئله حصه را در تسمیه استفاده کنند ، بعد از

تفکیک این جهات در نظریه رجل از نظر عقلی و و عرفی و در نظریه مرحوم آقاضیاء و تحلیل مسئله
حصه از نظر عقلی و عرفی و اضافه کردن مسئله خاص عام ، و تسری دادن مسئله خاص عام به
بحث حصه و مسئله تسمیه در این نظریه معلوم می شود که امام (ره) از هر کدام از این بحث ها در
جای خودش می خواهند استفاده کنند

ما اگر برویم مثلا سراغ مسئله لا تنقض و بخواهیم مثلا ثابت بکنیم که خلاصه صدق عرفی عنوان
نقض با نظر دقی عقلی درست است ، خوب می توانیم از نظریه رجل استفاده کنیم ، و چون آنجا بحث
بحث طبیعی و فرد است از یک طرف و با همان توضیحاتی که دادیم که وقتی که در این اتاق طبیعی
حیوان مورد بحث است آیا طبیعی حیوان در پشه و فیل یک طبیعی است ؟ خوب عرفی که نگاه
بکنیم می گوئیم بله یک طبیعی است ، اگر بخواهیم بحث طبیعی انسان در زید و عمر را بررسی کنیم ،
می گوئیم بله اینها یکی اند و اشکالی ندارد ، لذا آنجا که می خواهیم حیث واقع خارجی را از حیث
تعلق عنوان به واقع خارجی بنگریم مثل عنوان نقضی که می خواهد تطبیق و صدق کند بر واقع
خارجی ، ما بحث رجل همدانی را مطرح می کنیم و عیبی هم ندارد ، آنجا دیگر مسئله مسئله تسمیه
نیست که بگوئیم ما می خواهیم یک تسمیه کنیم ، یک لفظی را برای یک معنایی [قرار بدهیم] و در
مقام تسمیه جامعی لازم داریم و در مقام تسمیه جامع بخواهیم با یک وجود وحدانی بسیط ، جامع را
تصویر کنیم ، آنجا وارد این بحث ها نمی شویم ،

می خواهم [عرض کنم] که ملاحظه کنید هر کدام از این نکاتی که گفته شد کاربرد خاص به خودش را در بحث مربوط به خودش می طلبد ، اینطوری ،

اگر من بخواهم بینم که طبیعی با یک فرد موجود است و با همان فرد معدوم است ، یا نه طبیعی با یک فرد در خارج موجود می شود ، ولی انعدام آن به انعدام جمیع افرادش است در خارج ، باز مسئله مسئله تسمیه نیست ، چون مسئله مسئله تسمیه نیست ، حضرت امام (ره) متعرض مسئله جامع یا حصه با حیث مسئله وجود وحدانی بسیط مورد تعریف با اثر یا آثار نمی شوند ، لازم نداریم چنین چیزی را ، چنین چیزی را لازم نداریم چون محل بحث ما این نیست ،

استفاده حضرت امام (ره) از نظریه رجل در بحث مره و تکرار

آنجا وارد این بحث می شوند که مسئله مره یا مسئله تکرار با نظریه رجل همدانی قابل بحث است ، بله همینطور است ، با نظریه رجل است که می خواهیم بحث کنیم که آیا این طبیعی با یک فرد موجود می شود و با همه افراد معدوم می شود یا نه ، می خواهم نکته مهم را بگویم که با این تحلیلی که ما کردیم و توضیح دادیم نظریه حضرت امام (ره) را معلوم می شود که چرا امام (ره) در کتاب بیع مسئله رجل را وقتی مطرح می کند ، مسئله رجل را برای صدق نقض در استصحاب کلی قسم ثانی و ثالث مطرح می کنند ، وقتی مسئله رجل را مطرح می کنند ، مسئله رجل را همانجا هم شاهد می آورد مثل

مسئله انتفاء طبیعی بانتفاء جمیع افراد و وجود طبیعی به وجود فرد آنجا دیگر می بینید بحثی از مسئله جامع ، اثر ، معرفی جامع بواسطه اثر واحد یا آثار متعدده نیست چرا؟ چون مسئله مسئله تسمیه نیست ، حیث مسئله تسمیه اگر مطرح نشد و حیث واقع خارجی از باب مثلا صدق عنوان نقض یا واقع خارجی از باب وجود و عدم یک واقعیت خارجی در آنجا مطرح شد آنجا بحث بحث رجل همدانی است ، بحث بحث رجل همدانی است که شما باید در آن بحث ، تکلیف عرف و عقل را معلوم بکنید و فتوا بدهید ، بگوئید عرف عقلش این است عرفش این است ، اینطوری ،

وجه عدم دخالت مسئله طبیعی و فرد و مسئله رجل در تسمیه

اما اگر مسئله مسئله تسمیه مطرح شد ، و من خواستم مسمی را شناسائی کنم ، خوب آنجا که مسئله مسمی مطرح می شود درست است که در نظریه ابتدائی آدم می تواند برود سراغ طبیعی و طبیعی فلسفی را مطرح کند و بعد بیاید در طبیعی فلسفی بیاید بحث رجل را بگوید ، اما این ابتدائی است ، این عام عام است که ما این را در عام عام رد کردیم ، و گفتیم عام عام مشهور در اینجا ها مبناء نیست ، ما مسئله تسمیه را و مسئله وجود وحدانی بسیط را در مقام تسمیه نبردیم سراغ طبیعی ، که بگوئیم طبیعی طبیعی ، یا خاص خاص ، فرد فرد ،

ببینید آنموقع مسئله طبیعی و فرد ، یا خاص خاص ، عام عام ، آنها در آن فضایی اتفاق می افتد که من قسم اول و قسم ثانی را با تصویر مشهور کار کنم ، اگر در قسم اول با تصویر مشهور کار کردم و گفتم خاص خاص ، یا قسم دوم را با تصویر مشهور کار کردم و گفتم طبیعی ، طبیعی ، بله ، آنموقع بحث طبیعی و فرد است ، اما نه ، اگر من مسئله تسمیه را نه از قسم اول و نه از قسم ثانی بلکه از قسم رابع دیدم ، گفتم در اینجا خاص عامی دارم ، خاص عام را مبناء تسمیه در نوع تسمیه های عرفی و عقلانی مطرح کردم و این رابطه خاص عام را تکمیل کننده بحث جامع دیدم ، همانطور که در کفایه هم مرحوم آخوند جامع را که طرح می کنند یکی از بحث های مربوط به جامع کیفیت وضع برای جامع است که توضیح آن را دادیم ، اگر من گفتم مسئله جامع و مسئله خاص عام دو بخش یک نظریه اند ، و این دو بخش یک نظریه محورشان یک فهم عرفی است ، در این که عرف در یکی به دیگری منتقل می شود ، نه اینکه یکی را مرآت دیگری قرار می دهد ، چون نظریه مرآتیت حتی در طبیعی طبیعی غلط است و حتی در عام خاص مشهور غلط است یعنی قسم ثالث ، مرآتیت غلط است ، چون مرآتیت در عام خاص مشهور غلط است ، در خاص عام مشهور هم غلط است ، بخاطر غلط بودن خود مرآتیت که توضیحش را دادیم از زبان خود امام (ره) ، من می خواهم از یکی به دیگری منتقل بشوم ، اینطوری ، بعد می آیم می گویم جامع یک بخش است خاص عام یک بخش است ، این دو تا دو بخش یک نظریه عرفی هستند در تسمیه ، خوب بنابراین اگر اینطوری نگاه کردم دیگر نمی

آیم مسئله رجل را و طبیعی و فرد را در تسمیه دخالت بدهم ، در تسمیه اینها دخالت نمی کنند ، در تسمیه آنچه که دخالت می کند مسئله جامع است اولاً و مسئله خاص عام است ثانیاً با حذف نظریه مراتب که مراتب در خود قسم ثالث هم مشکل داشت فضلاً از قسم رابع ،

اگر اینطوری شد آنموقع بحث حصه از این جهت که من با وجود وحدانی بسیط دارم کار می کنم جای آن در فضایی است که با اثر بخوادم مسمی را معرفی کنم ، که اسم آن را گذاشتیم الواحد عرفی ، وقتی با اثر بخوادم مسمی را معرفی کنم و با فهم عرفی اینها بخوادم کار کنم ، پای تسمیه پیش می آید پای حصه پیش می آید و پای اینجور مطالب پیش می آید ،

تفکیک بحث طبیعی و فرد از بحث حصه

لذا ما عرض مان این بود که ما دائره کار با حرف رجل را که بحث طبیعی و فرد است ، و دائره کار با جامع و تسمیه را که بحث حصه است ، به این تصویری که در نظریه حضرت امام (ره) داشتیم باید اینها را از هم جدا کنیم ، اگر خوب جدا کردیم متوجه می شویم که هر جائی که می خواهیم وارد این بحث اصولی مان بشویم باید متناسب با آن لوازم و ملزومات این نظریه اصولی از آن بخش متناسب آن استفاده کنیم ، من باید ببینم این نظریه اصولی اقتضاء چه لوازمی را دارد آنجا از آن لوازم استفاده کنم ، بله من در نظریه رجل طبیعی را تکه تکه می کنم اما این حصه نیست ، بخش بخش کردم طبیعی را

اما این حصه نیست ، حصه وقتی است که شما این امر وحدانی بسیط را مثلا ، به این وجود یک تقیدی بدهید ، به شکلی که قید را خارج کنید و تقید بیاید داخل ، و این تقید بیاید بخش ها را مابین هم کند ، بله این خوب است این حصه است ، این حصه جایش همان جاهایی است که مرحوم آقاضیاء مطرح کرده است ، همان جاهایی است که امام (ره) با مرحوم آقاضیاء درگیر است ، و درگیری عقلی دارد و صحت عرفی اش را به حسب فهم عرفی قائل است ، اگر بحث عرف است با عرف اگر عقل است با عقل

لذا ما در این مرور یک مقدار طولانی به آن نکات مبنائی نظریه حضرت امام (ره) اصرار مان این است :
: حیث طبیعی و فرد و نظریه رجل عقلی و عرفی اش بررسی بشود ، حیث بحث حصه با حیث در واقع نقشی که جامع و خاص عام در تسمیه دارد جدا رسیدگی بشود اشکالی ندارد

اشکال شهید به عدم تفکیک حیث اصولی از حیث فلسفی در کلام امام

با این توضیحات می شود وارد بحث جمع بندی مان با محقق شهید بزرگوار ایت الله صدر بشویم ، آیت الله صدر دیدید در این کتاب بحوثی که ما استفاده می کنیم از فرمایشات ایشان ، خوب اول یک جا که خواست اشکال کنند به حضرت امام (ره) ، قشنگ و روشن گفتند که ما مسئله را و اشکال حضرت امام (ره) را قائل نیستیم ، چرا اشکال حضرت امام (ره) قائل نیستیم ؟

بخاطر اینکه در واقع امام (ره) حیث فلسفی را از حیث اصولی جدا نکرده اند ، در حیث فلسفی امام (ره) کار خودشان را دارند می کنند و حرف درستی هم هست ، ایشان تأیید کردند حیث فلسفی نظریه امام (ره) را ، در حیث اصولی امام (ره) دقت نکردند که ما وقتی وارد حیث اصول می شویم در حیث اصولی چون در متعلق اوامر و نواهی ما با مفهوم کار می کنیم و مستقیم با خارج کار نمی کنیم و این حیث اصولی ما است این حیث اصولی اقتضاء می کند که ما با نظریه رجل کار کنیم علی کلا المبنیین ، چه در بحث فلسفی تابع بوعلی باشیم ، چه در بحث فلسفی تابع رجل باشیم که نیستیم ، در بحث اصولی تابع رجل هستیم حتی با مبناء بوعلی ، حرف مهم شهید صدر این است چرا ؟ بخاطر اینکه من در بحث اصولی ام می خواهم با عالم ذهن کار کنم ، که ملاحظه کردید که ایشان اشکال شان به امام (ره) این بود که قد ذکرنا فی بحث مرة و تکرار (این را در جلد سوم بحوث در ذیل آن مسئله الجهة الثالثة مطرح کردند که خواندیم عبارت هایش را قبلاً)

که أن هذا الربط بين المسئلتين في غير محله فإن بطلان مسلک رجل الهمدانی انما هو بلحاظ المسئلة الفلسفية و عالم الوجود الخارجی للطبيعة و اما بلحاظ المسئلة الاصولية و بالقياس الى عالم الذهن خوب وقتی رفتیم در ذهن ، در ذهن ما چه کار می کنیم ؟ ما در ذهن یک جامع مشترکی از افراد داریم که این جامع مشترک کلام رجل را درست می کند ، فیصح کلام الرجل الهمدانی حقيقة بلا اشکال حتی من ابن سینا ، اذ لا اشکال فی وحدة الکلی عنواناً و مفهوماً خوب اگر رفتیم در عالم ذهن

، خوب در عالم ذهن از جهت فلسفی (حالا از این جهت که ایشان اسم فلسفه را در مقابل اصول به کار برده اند من با ادبیات ایشان عرض می کنم) از جهت اصولی معلوم است که من یک مفهوم دارم در ذهن ، من از این کثرات بیرونی یک مفهوم که بیشتر نمی گیرم ، اگر از این کثرات بیرونی یک مفهوم گرفتم این از جهت فنی حتی بنا بر قول ابن سینا ، خوب حالا شما اینجا سوال کنید بگوئید که این یک مفهوم گرفتن از کثرات خارجی را حیث عقلی بخواهید به آن بدهید و اسم آن را بگذارید حیث عقلی فلسفی یا حیث عقلی اصولی ، این را اول درست کنیم ،

اشکال نقد شهید صدر به امام (ره)

چون ما فعلاً داریم با این کار می کنیم که می خواهیم ببینیم به حسب مفهوم ذهنی من در عالم طبیعی یک مفهوم دارم ، گفتیم اگر این است ما رد کردیم و گفتیم که امام (ره) رد می کند این حرف را و نشان می دهد که طبیعی در مرحله طبیعی بودنش نه واحد است نه کثیر ، طبیعی طبیعی است و نبود وحدت و کثرت و انتفاء وحدت و کثرت از طبیعی در مرحله طبیعی بودنش هیچ فرقی بین ذهنش و خارج ندارد ، این از آن نظری که شما دارید بحث می کنید ،

لذا شما چطوری می خواهید این را به ابن سینا نسبت بدهید ، ببینید اینجا ما حرف مان با آقای صدر این است شما چون در محدوده بحث رجل دارید کار می کنید یک ، دارید بحث رجل را از دید

استدلال فلسفی عقلی بررسی می کنید دو ، و می خواهید این مطلب را حتی به بوعلی هم نسبت بدهید ، ما می گوئیم باید بگوئیم که شما متاسفانه فرمایش بوعلی را در مورد طبیعی تأمل نفرمودید ، حیث طبیعی به عنوان طبیعی الان روشن نیست در نظریه آقای صدر ، تو در محدوده رجل هستی در محدوده طبیعی و فرد هستی ، می خواهیم با واقعیت با همان معنای دقیق فلسفی اش کار کنیم ، فقط می خواهیم یک تفکیک بین ذهن و خارج انجام بدهیم ، بگوئیم در خارج حرف بوعلی درست است در ذهن حرف رجل درست است ، حتی برای بوعلی هم در ذهن حرف رجل درست است ، ما می گوئیم این غلط است با آن تحقیق و تحلیلی که کردیم این مطلب از جهت فنی غلط است ، حالا می خواهید اسمش را بگذارید جهت اصولی ، یا اینکه اسمش را می خواهید بگذارید جهت فلسفی نمی دانم ، لذا این تعبیر غلط است که بگوئید فیصح کلام رجل الهمدانی حقیقة بلا اشکال حتی من ابن سینا نه خیر ، ابن سینا با یک فهم دقیق فلسفی دارد می گوید طبیعی طبیعی است ، طبیعی به حمل اولی طبیعی است ، طبیعی طبیعی است ، طبیعی را نه می شود گفت واحد و نه می شود گفت کثیر ، نه در خارج می شود گفت طبیعی کثیر است ، نه در خارج می شود گفت طبیعی واحد است ، وحدت و کثرت احکام وجود هستند ، خوب این را قبلا و الان هم در این مروری که نظریه امام (ره) را توضیح می دادیم مرور کردیم و از آن می گذریم .

محضر شریف شما عارضم کہ این یک طرف ، کہ معلوم است حیث عقلی فنی فلسفی است و این حیث عقلی فنی فلسفی در ذیل مسئلہ طبیعی و فرد است و این حیث عقلی فنی فلسفی در محدوده طبیعی و فرد نمی شود تفصیلی بین ذهن و خارج در آن ...، اگر من می خواهم با ماہیت کار کنم ، اگر با طبیعی با معنای فلسفی اش می خواهم کار کنم این بخش اول

اشکالِ بخش دوم کلام شهید صدر(ره)

بخش دوم فرمایش ایشان باز می رود یک جای دیگر ببینید اذ لا اشکال فی وحدۃ الکلی عنواناً و مفہوماً وحدت کلی یعنی وحدت طبیعی عنواناً و مفہوماً یکی است ، نمی دانیم یعنی چه کہ یکی است ؟ یعنی طبیعی شدہ یکی ؟ وحدت بہ طبیعی خوردہ کثرت بہ طبیعی خوردہ است ؟ نمی دانیم بلہ اگر نخواہید این بحث فنی فلسفی را پیادہ کنید بلکہ بخواہید بروید جلو تر و متعلق الامر و النهی انما هو وجود العنوانی للمت... این یک حرف دیگری است ، ما اگر تکلیف مان را با حیث فلسفی ذهن و خارج و حیث فلسفی طبیعی و فرد روشن کردیم و آمدیم در مستوی فہم فلاسفہ با همان دقت فلسفی و احکام ماہیت را از احکام وجود جدا کردیم و معلوم شد کہ این جداسازی ہیچ کاری با ذهن و خارج ندارد حتی برای بوعلی ، اگر اینها را با آن دقت فلسفی بوعلی شناسائی کردیم آن بخش فلسفی تمام شد ، می رویم بہ دنبال مسئلہ متعلق امر ونہی ،

خیلی خوب در متعلق امر و نهی چه کار کنیم ، می خواهیم در متعلق امر و نهی بگوئیم متعلق امر و نهی وجود عنوانی مفهوم است ، چشم حالا روی این بحث می کنیم و ایشان هم بحث کرده اند ، یعنی چون شما در مسئله اصولی متعلق امر و نهی می خواهید با وجود عنوانی مفهوم کار کنید می خواهید بگوئید که من در عالم مفاهیم ذهنی هستم ، خیلی خوب ، ولی اگر در عالم مفاهیم ذهنی بودید بخاطر بحث متعلق امر و نهی که حالا رسیدگی اش می کنیم با این بررسی هایی که کردیم ، این مجوز این را به شما نمی دهد که بگوئید ماهیت یک طبیعی است نه متکثر ، چرا ؟ چون طبیعی به وحدت و کثرت متصف نمی شود از جهت فنی و فلسفی ، نه در ذهن و نه در خارج ، خوب اما این تکه که آمدید و گفتید که متعلق امر و نهی وجود عنوانی است که ما برای متعلق داریم ای المفهوم نه وجود خارجی ، خوب اگر این باشد متعلق امر و نهی ، ایشان شرح این مسئله را که متعلق امر و نهی در واقع چه چیزی است ارجاع می دهند ، بعد در جلد دوم که خواندیم عبارات شان را ، اینجا در بحث مره و تکرار که ارجاع می دهند به بحث متعلق و در مره تکرار هم که باز همین ها را تحلیل کرده که دوباره تکرار نمی کنیم شما را برمی گردانند به مسئله متعلق ، در بحث متعلق که می رسند که در جلد دوم بحوث است که عرض کردم هم اینجا نهایتاً بر می گردانند آن را به بحث در متعلق ، هم در مره و تکرار بحث می کنند که سوف یأتی مزید توضیح لذلك فی بحث تعلق الامر بالطبیعی او الفرد

در نهایتاً المطاف دیگر حالا ریزه کاری ها را می گذاریم کنار می رسند به سیاقه رابعه ، در سیاقه رابعه که می خواهند قول مختار شان را بگویند ، حالا در بحث های قبلی حرف مرحوم آخوند بود حرف محقق اصفهانی بود حرف محقق نائینی بود آنها را هم اشکال کردیم به ایشان ، اشکال در این بود که حرف آنها درست بیان نمی شد که دیگر آنها را تکرار نمی کنیم با خود ایشان الان داریم با نظریه خود ایشان کار می کنیم ،

بررسی کلام شهید صدر (ره) در سیاقه رابعه

در سیاقه رابعه خلاصه فرمایش ایشان را خواندیم بلکه تفصیل عبارت شان را در متعلق اوامر امر و نهی ، ما می خواهیم ببینیم متعلق امر و نهی شده وجود عنوانی مفهوم که بعد این وجود عنوانی مفهوم بشود واحد نه طبیعی ، دیگر من اشکال اولم را می گذارم کنار، دیگر می گویم ایشان اشتباه کردند در احکام طبیعی و نتوانست رجل را حل کند رفت کنار و تمام شد ، بروم سراغ بحث متعلق امر و نهی و با وجود عنوانی مفهوم کار کنم ، خوب حالا با وجود عنوانی مفهوم می خواهم کار کنم ، نه با طبیعی ، طبیعی را گذاشتم کنار ، لذا این حرف درست در بیاید یا غلط در بیاید ، حرف رجل درست نمی شود عقلاً ،

وقتی وارد بحث وجود عنوانی مفهوم می خواهیم بشوم ایشان آنجا یک بحث مفصلی می کنند ، بحث مفصل شان این بود که می آیند مسئله متعلق را به عرف می زنند ، یک ، بعد مسئله متعلق را به حصه می زنند تطبیقاً ، اینطوری ، متعلق امر صلاۀ است ، اینطوری ، متعلق نهی غصب است ، این صلاۀ تکلیف عرفی اش را بحث می کنند ، بعد می آیند بعد از روشن شدن تکلیف عرفی اش ، تطبیقش را در حصه پیگیری می کنند ، خلاصه مطلب ایشان است چون ما عبارت هایش را خواندیم داریم دیگر یک دو سه فقط با ایشان کار می کنیم ،

ما اینجا به دنبال چه چیزی بودیم؟ باز به دنبال همان بحث خودمان هستیم ، می گوئیم حضرت آقا! شما اگر خواستید این مسئله را عرفی کنید ، پس معلوم می شود که پای عرف را در شناخت وجود عنوانی متعلق دخیل می کنید ، چشم بحثی نداریم ، اما شما چرا این بحث را می برید و یک بحث عقلی از توی آن در می آورید ؟ و می خواهید از این بحث عرفی یک نتیجه عقلی بگیرید و قول رجل را عقلاً درست کنید ؟ اگر عرف است خوب با عرف بحث می کنیم عرفی ، هر چند اگر متعلق امر و نهی عقلاً می شد وجود عنوانی آن بحث عقلی شما در وجود عنوانی مسئله رجل را حل نمی کرد ، چون مسئله رجل از نظر شما یک بحث فنی در مسئله طبیعی بود و طبیعی نه واحد است و نه کثیر ، نه موجود است و نه معدوم ، نه سفید است نه سیاه ، نه قصیر است نه طویل ، نه زوج است نه فرد ، اینطوری است ، لوازم ماهیت منتفی اند در مرتبه طبیعی ، زوجیت و فردیت لازم الماهیه هستند

اما در رتبه ماهیت نیستند ، این گر عقلی هم می شد آن غلط بود ، رجل درست در می آمد عقلاً و آن حرفی که شما می خواستید به بوعلی نسبت بدهید غلط بود ، تا چه رسد به این که شما خود مسئله متعلق امر و نهی را دارید عرفی حل می کنید ،

و لذا تصریح کردند که بله إنَّ التشخيص الحقيق و ان كان بالوجود الا انه مع ذلك بحسب النظر العرفی چشم می خواهید با عرف کار کنید چشم ، عرف می خواهد اینها را مشخص این مسئله قرار بدهد و با حیث عرفی را می خواهید در شناخت متعلق بای نحو دخالت بدهید ، چطوری می خواهید از این بحث عرفی که دارد پای عرف وسط می آید آن حیث عقلی وجود عنوانی را از توی آن در بیاورید ؟ نمی دانیم ، این اشکال مهم ما است به این خلط حریم عقل و عرف ، نکته اول .

درست نبودن تصویر عرفی شهید صدر (ره) در متعلق

نکته دومی که ما با آقای صدر رضوان الله تعالی علیه داریم این است که خوب اگر شما تصویر عرفی تان غلط است ، حالا اینکه این تصویر عرفی نمی تواند آن نتیجه عقلی را بدهد یک مسئله است ، خود این تصویر عرفی در شناخت متعلق اشکال دارد ، (که این را هم توضیح می دهم یک مقدار این را توضیح می دهم با عنایت به آن تحقیق بعدی حضرت امام (ره) ،) اگر خود تحلیل عرفی دچار اشکال است ولی با آن تحلیل امام (ره) می خواهیم بگوئیم دچار اشکال است ، و بعد هم می خواهیم

بگوئیم در عالم تطبیق وقتی می روید به دنبال حصه باز دچار اشتباه می شوید و اگر هم دچار اشتباه نشوید که می شوید ، حیث دخالت حصه در تطبیق عرفی باز تکلیف متعلق را معلوم نمی کند ، در نظریه آقای صدر ، در صورتی که ما می توانیم از نظریه حصه برای روشن شدن متعلق شدن متعلق استفاده کنیم در نظریه امام (ره) ، عرفاً هم استفاده می کنیم

پس ببینید این نکته که تصویر عرفی متعلق اشکال دارد ، یک ، این نکته که تصویر خود حصه عقلی است یا عرفی تطبیقاً اشکال دارد ، دو ، و اینکه این نظریه حصه چه استفاده ای ایشان می کنند سه ، این سه تا را هم انشاء الله با این تحقیق که از امام (ره) انجام دادیم مختصر پیاده سازی می کنیم که اشکالات ما تمام بشود به آقای صدر با تحلیل نظریه حضرت امام (ره) .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ اشکالات نظریه شهید صدر (ره)

بحث ما در ارتباط با نکاتی بود که بر اساس فرمایشات حضرت امام (ره) می توان به عنوان اشکالات

نظریه مرحوم آیت الله صدر مطرح کرد ، دو نکته را اشاره کردیم نکته اول این بود که بالاخره ایشان

مسئله را با توجه به اینکه نهایتاً به مسئله متعلق اوامر و نواهی ارجاع می دهند و اشکال شان به

حضرت امام (ره) نهایتاً آنجا باید تبیین و تحلیل بشود (که عبارت های آن را خواندیم) که اشکال

شان را عقلی می گیرند یا عرفی ؟

و عرض کردیم که اگر ایشان اشکال را عقلی می گیرند و حیث عقلی بحث را بر سر طبیعی می

خواهند ببرند ، این حیث عقلی بحث طبیعی که من یک طبیعی دارم و لو طبیعی در خارج کثرت

وجودی پیدا می کند ، این با آن بحث فنی ایی که ما در بحث ماهیت داریم ناسازگار است ، و اگر

مسئله مسئله حیث عقلی وجود عنوانی طبیعی است و من با وجود عنوانی طبیعی دارم کار می کنم ،
عقلاً این وجود عنوانی طبیعی ربطی به مسئله ماهیت احکام ماهیت احکام طبیعی ندارد و حیث عقلی
مسئله ماهیت از حیث عقلی بحث وجود عنوانی در ذهن متفاوت است که توضیح دادیم و مفصل هم
در اشکالات حضرت امام (ره) بود که قبلاً تحلیل کردیم

اشکال دوم : جمع بین حیث عقلی با حیث عرفی در مسئله متعلق اوامر و نواهی سازگار
نیست

نکته دومی که مطرح کردیم این بود که با عنایت به اینکه ایشان در واقع مسئله شان مستقر می شود و
متمرکز می شود در بحث متعلق اوامر و نواهی در خود بحث متعلق اوامر و نواهی ایشان می خواهند
مسئله را عرفی کنند ، خوب جمع بین حیث عقلی این بحث با حیث عرفی این بحث ناسازگار است و
جور در نمی آید ، ما نمی توانیم جمع کنیم از یک طرف اشکال عقلی بگیریم در مسئله متعلق اوامر و
نواهی بگوئیم عقل می گوید ما یک ماهیت بیشتر در ذهن نداریم و با این حیث عقلی کار کنیم ، حالا
این یک ماهیت چه مسئله وجود عنوانی باشد چه مسئله حکم طبیعی باشد (کاری به اشکال قبلی مان
نداریم ، اشکال اول مان) نه ، ما می خواهیم مسئله را ببریم سر یک حکم عقلی و بگوئیم این حکم
عقلی تکلیفش و سرنوشتش در مسئله متعلق اوامر و نواهی روشن می شود ،

همانطور که ایشان در مسئله مره و تکرار وعده متعلق را دادند و در بحث ما به مسئله مره و تکرار اشاره کردند و در بحث ما مسئله مره و تکرار را اشاره کردند ، بعد وقتی به خود مسئله متعلق که می رسیم بگوئیم آنجا یک مسئله عرفی داریم و یک فهم عرفی داریم در باب اینکه این متعلق ما چطور تشخیص پیدا می کند ، اگر مسئله مسئله فهم عرفی است ، خیلی خوب ما اشکال عقلی به امام (ره) نگیریم بگوئیم ما یک بحث عقلی داریم در مسئله طبیعی و احکام طبیعی و بحث وحدت و کثرت طبیعی ، و یک بحث عرفی داریم در مسئله متعلق ، تشخیص ، وحدت ، کثرت و اینجور احکامی که در ارتباط با متعلق داریم بحث عرفی کنیم ، جمع این دو تا جور در نمی آید ،

و خیلی احتمال قوی دادیم در توضیحاتی که در ذیل فرمایش آقاضیاء می دادیم (اگر یادتان باشد) این نکته ایی که ایشان مدام اصرار می کنند که ما در ذهن یک مفهوم می گیریم از کثرات خارجی ، عرفی است ، این حرف عرفی باشد ، یعنی این یک مفهوم دانستن ماهیت و گوئیم عرف کاری ندارد به اینکه کثرتی عقلی برای ماهیت بوجود می آید به حسب وجودش نه آن هم به حسب ماهیت ، بلکه می خواهد بگوید که من با قطع نظر از آن بحث فنی عقلی فلسفی کثرت وجودی این ماهیت ، می گویم این یک ماهیت است ، این فهم عرفی باشد این بحث دیگری است ، بحث دیگری است و هیچ حرفی نداریم ،

احتمال قوی ایشان تحت تاثیر این نظریه مرحوم آقاضیاء است آن هم نه از حیث عقلی بلکه از حیث عرفی ، ما حرفی نداریم آن هم بحث عرف است ، چون ما همان جا هم حیث عقلی این نظریه را رد کردیم که عرض کردم ما همانجا در اشکال اول مان هم همین را دوباره تکرار کردیم ،

فلذا جمع بین حیث عرفی و حیث عقلی و استقرار اشکال ایشان نهایتاً در مسئله متعلقی که ما داریم با حیث عرفی تعیین تکلیفش می کنیم نه با حیث عقلی ، یک مقداری جمع نشدنی است

بررسی کلام شهید صدر (ره) در عرفی کردن مسئله تشخیص

نکته بعدی ایی که جلسه گذشته عرض کردیم باید رسیدگی کنیم ، ببینیم خود این مسئله ایی که ایشان مطرح می کنند که ما عرفاً می خواهیم مسئله تشخیص را رسیدگی کنیم نه عقلاً و اینطوری گفتند در همان مسئله متعلق اگر خاطر مبارک تان باشد ایشان در آنجا اینطوری اشاره کردند که در مسئله متعلق تشخیص اگر چه به وجود حقیقی است آن تشخیص الحقیقی و إن کان بالوجود الا انه مع ذلك بحسب النظر العرفی تكون المشخصات الخارجیة التي هی فی طول التشخص الحقیقی من قبیل اللون و الطول و العرض و الكون فی مكان المعین و زمان المعین و غیر ذلك هی المشخصه للفرد ، رغم كونها بالدقة ضمام عرفی عرضیة و مصادیق ماهیات اخرى کلیة ، خوب حالا می خواهیم ببینیم که خود این حرف را واقعاً سرانجا پیدا می کند ما می توانیم خود این حرف را جمع و جور کنیم ؟ این

حرف اصلش معلوم است که ما می خواهیم چه بگوئیم ، اگر عرفی اش کنیم بحثی است ، اما اگر عرفی اش کردیم در فضای عرفی کردن این حرف، اگر ما فهم عرفی را مبناء قرار دادیم می توانیم اینطوری حرف بزنیم ؟ یا خود این حرف یک حرفی است که سرنوشت آن معلوم نیست که خلاصه چگونه است ، خوب توجه کنید این نکته را ، ببینیم خود این مسئله عرفی شدن که ایشان دنبال حل این مسئله است به سرانجامی می رسد یا نه ؟

مبناء در صورت نظر عقلی ، عقل دقی اصالة الوجودی است یا عقل دقی اصالة الماهیتی یا عقلی دقی با غفلت از اصالة الوجود

ما توضیح دادیم امام (ره) هم توضیح دادند ، ببینید ما اگر عقلی نظر کنیم باید تعیین تکلیف کنیم که ما می خواهیم که عقل دقی اصالة الوجودی را مبناء قرار بدهیم یا یک عقل دقی اصالة الماهیتی ، یا یک عقل دقی با غفلت از اصالة الوجود ؟ (خوب توجه بکنید) ببینید ما از جهت عقلی اگر داریم بحث می کنیم سه فضا داریم در فلسفه اسلامی، یک فضا فضای اصالة الوجود است با التزام به همه لوازم آن ، خوب اگر این است مطلب ایشان که آن الشخص الحقیقی و إن كان بالوجود می خواهند یک فضای دقی اصالة الوجودی با همه لوازم را ملتزم بشوند ؟ این را می خواهند بگویند ، خیلی خوب اگر

اینطور باشد آنموقع آن ذیلی که می خواهند بگویند که عوارض مشخصه افراد ماهیات عرضیه هستند محل اشکال است ،

خوب توجه کنید در این فضا من هستم و اصالة الوجود دقی ، و معتقد هستم که در خارج فقط من هستم و وجود ، وجود هم مساوق تشخیص است آنموقع من باید دستم را در خارج از ماهیات جمع کنم ، که اگر خاطرتان باشد در توضیح نظریه امام (ره) در بحث با مرحوم آقاضیاء اشاره کردیم ، آدرس هم دادیم در آن مجموعه آثاری که آقایان جمع آوری کرده اند ، که قول به وجود ذهنی با قول به اصالة الوجود دقی ناسازگار نیست ، هم امام (ره) خیلی زیبا به این پرداخته است و هم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیهما ،

اگر کسی بخواهد در فضای ادق حرف بزند دیگر نمی تواند بگوید که من در خارج ماهیت دارم ، که حالا بگویم این ماهیت ماهیت جوهر است و آن نه تا ماهیات عرضیه ایی هستند : کم و کیف و این و وضع و متی و فعل و انفعال و بقیه ، آنموقع من می گویم در خارج ماهیت ندارم من هستم و وجودی که مساوق تشخیص است ،

اگر نه ، من بیایم و اصالة الوجود را بگویم و در واقع اصالة الوجود فی الجملة ایی را بگویم که در بعضی از عبارات دماء وجود داشت ، مثل عبارت فارابی ، همین قانون الشئ ما لم يوجد لم یتشخص

و ما لم يتشخص لم يوجد ، که به تعبیر استاد بزرگوار مان حضرت آیت الله مصباح از ریشه های بحث اصالة الوجود صدرائی است یا بعضی از عبارات بوعلی ما جعل الله مَشْمَشَةً مَشْمَشَةً ولو جدها منتهی در این فضاء که مشائی ها اصالة الوجود می گویند که عرض کردم ریشه های این حرف در حرف فارابی هست در حرف های بوعلی هست ، بهمن یار اشاره کرده ، ولی در بقیه بحث ها به لوازم این مسئله التزام پیدا نمی کنند ، یک اصالة الوجودی است که این اصالة الوجود چون دارد شکل می گیرد غافل هستند و غفلت می کنند از لوازم بحث اصالة الوجود ، خوب بله این فضا دیگر فضای (به تعبیری که بخواهم حوزوی بگویم) فضای نهایی نیست ، فضایی است که در بدایه شما دارید ، فضایی است که در مطالب در واقع بدایة الحکمة مطرح می شود آن در واقع ابتداء فلسفه اسلامی است در این فضا ،

اگر اینطوری بخواهم حرف بزنم می شود ، می شود که من هم بحث تشخیص حقیقی بالوجود را بگویم ، و هم دوباره بیایم و بگویم ماهیاتی دارم ماهیات عرضیه ایی دارم ماهیات فلانی دارم ، همان حرفی که مثلا آقایان مشائی ها می زدند ، از آن طرف اصالة الوجودی صحبت می کردند از این طرف می آمدند می گفتند اینها در واقع تشخیص به عوارض مشخصه هست ، این هم یک فضا است ، خوب فضای در واقع سوم هم در بحث های عقلی این است که نه رسماً و رأساً یک بحث اصالة الماهیتی را

ملتزم بشوند مثل یک چیزی که مثلا میرداماد قائل است ، ببینید ما سه فضای عقلی و فلسفی را باید

شماره گذاری کنیم و تعیین تکلیف کنیم

اگر من بخواهم حرف بزنم و بگویم که اصالة الماهية و از اول بگویم سر اصالة الماهية ایستاده ام ،

بگویم که ماهیت خارجیت دارد ماهیت اصیل است ، بعد تشخیص به عوارض ماهوی است بله این

یک دید است ،

اگر بگویم که وجود اصیل است فی الجملة ولی باز مدام بگویم عوارض مشخص هستند، این یک دید

است ، اینها همه دید های فلسفی است اسمش را نمی گذاریم دید عرفی ، اما اگر ایستادم سر یک

اصالة الوجود متقن ، قله های حرف آقای صدراء که مرحوم آقای طباطبایی (ره) در نهایت اینها را منظم

کرده است و فروع بسیار زیبای اصالة الوجود مطرح است و اینها البته حرف های صدراء است ، ما

سر جای خودش در فلسفه گفتیم آقای طباطبایی (ره) یک حرف از خودش دارد که مسئله واقعیت و

فروع اصیل دانستن واقعیت است که در مدخل نهایی به آن پرداخته است نه در فروع اصالة الوجود ،

دیگر اوجش برهان صدیقین علامه است که حتی متوقف بر اصالة الوجود هم نیست ، حالا الان دیگر

یک فضای دیگری است ، ما اسمش را گذاشتیم تعالی حکمت متعالیه ، حکمت متعالیه تعالی پیدا

کرده با این جمع بندی بسیار زیبای این حکیم الهی ، حالا آن مطلب دیگری است

اما اگر من خواستم بحث های عقلی کنم و بعد بیایم بگویم که تشخیص به وجود است و نقش عوارض مشخصه این است که آنها در واقع ماهیات عرضیه ای هستند که این ماهیات عرضیه علائم تشخیص هستند نه مشخص ، ولی ماهیات عرضیه ای هستند ، باید سوال کنم بگویم چه دارم می گویم ؟ دارم با کدام لایه بحث عقلی فلسفه اسلامی صحبت می کنم ، اینها هیچ کدام عرفی نیست ابدأ عرفی نیست لذا توجه کنید اینکه من بیایم و اینها را عرفی بدانم خود این نظریه را ، خود این محل بحث است ، بعد ایشان در ذیل آن ، ذیل همین مطلب که اینها را ماهیات عرضیه و اینها را مصادیق لماهیاة أخرى می دانند که آن ماهیات هم به قول ایشان کلی هستند ، می رسانند آن را به اینجا که وقتی ما سوال می کنیم یسأل احدٌ من هو زیدٌ؟ یستعان بهذا المشخصات لتعيين زيد لضمّها الى الوجود المحور لهذه المشخصات يتحقق ما نطق عليه اسم الفرد ، اینجا در ذیل می گویند ما وجود را در واقع به این ماهیات ضمیمه می کنیم ، خوب نمی فهمیم ، ضمیمه می کنیم یعنی هم وجود داریم و هم ماهیت داریم ؟ با ضمّ وجود به این ماهیات فرد شکل می گیرد یعنی چه که فرد شکل می گیرد ؟ من اگر در فضای ادق هستم و می خواهم آن سیر را با ملا صدراء علامه طباطبایی با حضرت امام بروم ، آنجا دیگر من ضمّ وجودی به ماهیت ندارم ، اگر در فضای دوم هستم خوب بله دارم ، این تصورات وجود دارد ، عقلی هست ها ، غفلت می کنم از اصالة الوجود ، یا به تعبیر دقیق تر به همه لوازم اصالة الوجود ملتزم نمی شوم ، بله ، اگر در فضای اصالة الماهیت هستم باز من ضمّ به وجود ندارم ،

پس ببینید در فضایی که من وجود را می گذارم مقابل ماهیت می گویم یا این یا آن ، ضمّ وجود به ماهیت مطرح نیست ، چه اصالة الوجودی بشوم و چه اصالة الماهوی بشوم ، در این فضای اصالة الماهیتی وجودی در کار نیست ، در فضای اصالة الوجودی که اینها را می گذارم مقابل هم ، بعد یکی را اصیل می کنم و خارجیت می دهم و یکی را اعتباری می کنم و می گویم که در خارج نیست ، منشاء اثر نیست ، آنجا دیگر من ماهیات عرضیه ندارم ماهیات جوهری ندارم ، مقولات عشر به این معنا ندارم ، بله مگر با حیثیت تقییدی که عرض کردم ، که حالا انشاء الله عرض می کنم آن حیثیت تقییدی مجاز عقلی فلسفی فنی است ، عرف این را نمی فهمد ،

ببینید اگر وسطش را بگیرم و بگویم که من غافل هستم از اصالة الوجود ، من بعضی از جاها می گویم اصالة الوجود و بعضی حرف ها را می زنم با اصالة الماهیت سازگار است ، خدا حفظ کند استادمان حضرت آیت الله مصباح را شما نگاه بکنید مطالب بسیار خوبی دارند حتی در آموزش فلسفه ، حالا در (تعلقه) که اوج دارد بعضی از جای ها ، که بله ما وقتی تاریخ فلسفه را نگاه می کنیم دقت باید بکنیم ، مرحوم آقای مطهری هم دارند ، وقتی ملاحظه می کنید فلهویون مثلاً اصالة الوجودی یا تشکیکی بودند آقای مطهری می گویند حواس تان را بدهید اینها خیلی به سیر تاریخی دقت نمی کنند احترام می کنند گذشته گان را و الا اینطوری نیست که فکر کنیم یک چیزی از اول بوده است به همه لوازمش اینها ملزتم هستند ،

ما می گوئیم این سه فضا را شما از جهت عقلی در نظر بگیرید بعد تعیین تکلیف بکنید دارید ماهیت می آورید ضم وجود به این ماهیت می کنید یعنی چه ؟ بعد می خواهید بگوئید که فرد اینطوری شکل می گیرد ، حالا بعداً هم عرض می کنم حصه را هم همین جا می خواهند درست کنند ،

ببینید ما اینها را بحث عرفی نمی دانیم اولاً ، این سه دیدگاه فلسفی منظم است و باید مطابق با آنچه

که تلامذه امام و تلامذه علامه و علی رأسهم مرحوم آقای مطهری و در ادامه این نظریه استادان بزرگوار ما حضرت آیت الله جوادی حضرت آیت الله مصباح دقت کنیم این فضا را درست کنید برای ما ، که عرف است ؟ عقل است ؟ چطوری به اینها می گوئید عرفی ؟

فرمایش محقق خوئی (ره) در رابطه با متعلق اوامر و نواهی

بله یک فرمایشی استاد ایشان مرحوم آیت الله خوئی (ره) دارند که این فرمایش فرمایش درستی است ، ولی عرفاً درست است نه عقلاً ، که حالا عبارت آقای خوئی (ره) که ما قبلاً خواندیم ملاحظه کنید که در بحث متعلق اوامر و نواهی خواندیم ، مرحوم آقای خوئی (ره) در این محاضرات که در این موسوعه ایشان جلد چهل و پنجم است که قبلاً عبارت های ایشان را خواندیم یک بحثی را دارند که در رابطه بحث متعلق اوامر و نواهی را بر می گردانند مطابق با حرف های اساتید شان که قبلاً گفتیم به بحث وجود طبیعی در خارج یا عدم وجود طبیعی ، بعد می رسند به اینجا که ایشان می خواهند بگویند

حقیقتاً ما وقتی می گوئیم زید حقیقتاً وجود دارد و انسان هم حقیقتاً وجود دارد، یعنی ماهیت حقیقتاً در خارج است

و الصحيح في المسئلة ان الطبيعي موجود في الخارج حقیقتاً و ذلك لصحة الحمل وجود عليه چون من

واقعا می توانم بگویم که انسان موجود است در خارج ، فلا فرق بين قولنا زید موجود و قولنا

الانسان موجود فكما ان الاول على نحو الحقيقة فكذلك الثاني و لذا لا يصح سلبه عنه ، هذا من

ناحية و من ناحية اخرى که بعد هم می گویند در فرد هم همینطور است لا شبهة في صحة حمله

على الفرد فيقال زید انسان و من المعلوم اینکه يعتبر في صحة الحمل الاتحاد في الوجود الخارجي و

الا فالحمل غير صحيح ، و هذا لعله من الواضحات ، اگر شما با این فرمایش آقای خوئی (ره) می

خواهید کار کنید که بگوئید من در خارج وجود دارم انسان هم دارم انسان موجود است در ارج این

حرف آقای خوئی (ره) است و می خواهید با این فضا کار کنید

اشکال مبناء شهید صدر (ره) اگر در فضای محقق خوئی (ره) کار می کنند

اولاً این فضای فرمایش آقای خوئی (ره) عرفی نیست ایشان دارند یک استدلال فنی عقلی درست می

کند در حد بداهت هم برایش قائل است الا اسم این را شما می گذارید عرف ، آقای خوئی (ره)

استدلالی دارند می کنند ، یک بحث فنی فلسفی را شروع کرده است حالا ما همان سال هم که

خواندیم تقد کردیم و گفتیم که نه فضای فرمایش آقای خوئی باید معلوم بشود که در کدام فضا است ،
از این سه فضای اصالة الوجود ادق ، اصالة الوجودی که در واقع ما غافل هستیم از لوازم آن در خیلی
از بحث ها ، یا با اصالة الماهیة ،

اگر فرمایش آقای صدر رضوان الله تعالی علیه که می خواهند مسئله خارجی بودن ماهیات و به تعبیر
ایشان ضمّ وجود به این ماهیات را رسیدگی کنند در فضای فرمایش استادشان آقای خوئی (ره) است
، اولاً استاد تان نیامده که این را عرفی اش کند ، هرچند حواس مان را باید بدهیم که این مطلب ذاتاً
عرفی است ، ذاتاً عرفی است به چه معنا ؟ یعنی اینکه عرف در واقع برای ماهیات وجود حقیقی قائل
است ، حقیقی یعنی به تعبیر استادمان آیت الله مصباح در تحلیل استادشان آیت الله طباطبایی (ره) یعنی
عرف این را مجاز عرفی نمی داند ، به تعبیر بسیار زیبای مرحوم آقای مطهری برای توضیح فرمایش
استاد شان آقای طباطبایی (ره) حیثیت تقییدی مجاز عقلی دقیقی است ، عرف این را نمی فهمد ، ببینید
این عرفی نیست که من بگویم ماهیت در خارج وجود دارد از نظر فلاسفه یک بحث فنی عقلی است ،
اگر من بخواهم کل آن بحث های فلسفی را بگذارم کنار و بگویم من هستم و عرف ، عرف می گوید
که انسان دارم ، جسم دارم ، فرس دارم ، بقر دارم ، خوب توجه بکنید ببینید این فضا آن فضا می شود
آنموقع ، خوب دیگر در این فضا تشخص به وجود حقیقی و ماهیات عرضیه ، نه دیگر ، شما اگر در

این فضا بودید آنموقع اینها دیگر فهم عرفی خارجیت دادن به ماهیت است ، در این فضا بعد شما تعیین بکنید ببینید که حالا فهم عرف چه می گوید به شما ،

فرعی که علامه طباطبایی (ره) در فروع اصالة الوجود مطرح می کنند

خدا رحمت کند مرحوم آقای طباطبایی (ره) را آقای طباطبایی در نهایت در فروع اصالة الوجود یک فرعی را مطرح می کنند که عرض کردم تلامذه خوب ایشان خیلی از این فرع استفاده ها می کنند ایشان و خامساً یک فرعی دارند یک فرع پنجم آن للموجود من حیث اتصافه بالوجود نحو انقسام موجود را وقتی ما می گوئیم متصف به وجود است انقسامی داریم ، بعضی از موجودات بدون حیثیت تقییدی موجود هستند و این حقیقتاً وجود دارند با حقیقت فلسفی ، بعضی از موجودات با حیث تقییدی موجود هستند یعنی مجاز فلسفی ، بعد ایشان توضیح می دهند :

فالوجود موجود بالذات و الماهية وجودة بالعرض أي انها ليست بالوجود بالنظر الى نفس ذاتها ، این فلسفه هست ، بعد همین جا یک جمله می گویند و إن كانت موجودة بالوجود حقیقتاً قبال ما ليس بموجود این حقیقتاً دوم ، در فرمایش آقای طباطبایی (ره) توضیح خیلی زیبایی دارند ،

توضیح آیت الله مصباح ذیل فرمایش علامه طباطبایی (ره)

آقای مصباح اینطور توضیح می دهند و خیلی هم زیبا توضیح می دهند می گویند این حقیقتاً که می گویند "حقیقتاً" یعنی حقیقت عرفی ، قبال ما لیس بموجود عرف می گوید انسان موجود است اما غول موجود نیست ،

معنای حقیقتاً در کلام زید حقیقتاً موجود است به چه معنا است

ببینید ما باید دقت کنیم که آقای صدر حضرت آقای خوئی رضوان الله تعالی علیهما ! شما اینکه می گوئید حقیقتاً موجود است کما اینکه فرد حقیقتاً موجود است کما اینکه زید حقیقتاً انسان است این حقیقتاً یعنی چه ؟ آن طرف به آقای خوئی می گوئیم حقیقتاً یعنی چه ، اینجا به آقای صدر می گوئیم عرفاً یعنی چه ؟ ببینید ما می خواهیم بگوئیم شما تکلیف خودتان را با این فضاهاى فنى فلسفى از یک طرف با یک فضای فهم عرفی از یک طرف دیگر روشن بکنید ، اگر توانستید واقعاً فضای فهم عرفی را مطرح کنید چشم برویم در فضای فهم عرفی ، در فضای فهم عرفی دیگر نمی توانید بگوئید ضمّ به وجود می کنم به این ماهیت ، اصلاً در فضای فهم عرفی وجود مقابل ماهیت نیست ، مگر اینکه منظورتان وجود نباشد همین واقعیت یعنی خارجیت ، خوب خواهش می کنم که دقت بفرمائید ، ما اگر فرمایش آقای طباطبایی (ره) را درباره خود واقعیت و اصیل بودن واقعیت و ضروره اذلی ماهیت و آن حرف ها را فعلاً مطرح نکنیم در مدخل نهایی ، و لذا ما بار ها گفتیم آقای طباطبایی (ره)

دأب تکرار ندارد ولی یک فرد را یک بار بر واقعیت بار می کند یک بار بر وجود ، در مدخل نهایی
یک سری فروع را بر واقعیت بار می کند در اصالة الوجود دوباره همان فرع را ذکر می کند ولی بر
اساس وجود ، تا سهم ملا صدرا را از سهم خودش جدا کند ، ملا صدراى ادق ،
اگر سهم آقای طباطبایی (ره) را فعلاً بگذاریم کنار ، من این سه فضا را عقلی کنم یک فضای چهارم را
بکنم فضای عرف ، من باید ملتزم به این لوازم این حرف ها بشوم ، حالا هم این فضای عرف را ما
وقتی می دهیم به دست امام (ره) تازه امام با آن کار بیشتری، آقای طباطبایی (ره) در مقام این نبوده که
به همه اش رسیدگی کند ، چرا در نهایی اشاراتی دارد در نهایی یکی از آنها همین جا است یک چند
جای دیگر هم دارد ولی در حاشیه کفایه شان آنجا اوج گرفته است مطالب شان ، چون آنجا دیگر در
مقام بحث های عرفی و به قول تعبیر ما فقه اوسطی هستند ، دستگاه استنباط عرفی را می خواهند
برای فهم لسان دلیل به کار ببرند ،

لذا ما می خواهیم بگوئیم که حضرت آقای صدر ما واقعاً متوجه نمی شویم شما ضمّ به وجود کنید به
ماهیات عرضیه اسم ضم به وجود به ماهیات عرضیه را بکنید فهم عرفی ، بعد ماهیات عرضیه را
خارجیت به آنها بدهید ، بگوئید اینها مصادیق آن ماهیات هستند ، چطوری خارجیت می دهید در
کدام فضا خارجیت می دهید ، حالا این نکته را نگاه بفرمائید یک تتمه مختصری هم داریم بعد از این
که یک مقدار این نکته را شما تامل فرمودید و من به یک تتمه مختصری دارد وقت هم امروز تمام

شده آن دو تا نکته را هم در همین فضا بگوئیم ، بگوئیم حالا در همین فضا شما وقتی حصه را می خواهید رسیدگی کنید باز هم تکلیف تان را با ما روشن کنید ، ما سر سفره فقه اکبر امام (ره) و علامه طباطبایی (ره) هستیم و می خواهیم در آن فضای فقه اکبر و فهم فلسفی مان سهم عقلی اینها را روشن کنیم ، ماهیت ، وجود ، خارج ، ذهن ، با همین روال ، بعد هم می خواهیم وارد فضای فهم عرفی بشویم برای درست کردن دستگاه استنباط مان از لسان ادله ایی که ملقاء به عرف هستند خیلی خوب

و صلّی الله علی محمد و آل محمد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ جمع بندی نقد های کلام شهید صدر (ره)

بحث ما در ارتباط با فرمایشات مرحوم آیت الله صدر رضوان الله تعالى عليه و نقد و جمع بندی
نقدهایی بود که به ایشان وارد است ،

عرض کردیم که ایشان سعی کردند بین نظر عرفی و نظر عقلی و فلسفی جمع کنند و این مطلب اولاً
غلط است و جمع بین این دو تا دیدگاه که دیدگاه عقلی و فلسفی باشد با دیدگاه عرفی درست نیست
، ثانیاً خود این دیدگاه عرفی اشکال دارد و از دیدگاه عرفی نمی شود دفاع کرد ،

برای اینکه نشان بدهیم خود این دیدگاه عرفی اشکال دارد بخش پایانی فرمایشات ایشان در متعلق
اوامر و نواهی را بررسی می کردیم ، در بخش پایانی فرمایش ایشان اصرار دارند که تشخص حقیقی

ولو بالوجود است اما از دیدگاه عرف ما عوارض مشخصه را و ماهیات عرضیه را در واقع علل

تشخص می دانیم ، عرض کردیم اگر ما بخواهیم از دید عرفی در بحث ماهیت و وجود استفاده کنیم ، بازگشت استفاده از این دید عرفی به فرمایشات علامه طباطبایی (ره) بر می گردد ، و علامه طباطبایی (ره) در نهایت در فرع پنجم از فروع اصالة الوجود مطلبی را بیان می کنند که این مطلب مورد استناد خوب تلامذه ایشان و اساتید بزرگوار ما است ، مرحوم آقای طباطبایی (ره) در فرع پنجم می گویند :

فرمایش علامه طباطبایی (ره) در فرع پنجم از فروع اصالة الوجود

و خامساً (که اجمالاً عرض کردم توضیح تکمیلی اش را باید امروز بدهیم) أن للموجود من حيث اتصافه بالوجود نحو انقسامه الی ما بالذات و الی ما بالعرض موجود از جهت اتصافش به وجود منقسم می شود به موجودی که وجود بالذات دارد و آن وجود است ، و موجودی که وجود بالعرض دارد و آن ماهیت است ، موجودیت وجود موجود ، بالذات است بخاطر اینکه فالوجود موجود بالذات بمعنی أنه عین نفسه وجود عین موجودیت است ، ماهیت وجود بالعرض دارد بخاطر اینکه حیثیت تقییدی دارد وجود برای تحقق ماهیت و به اصطلاح دقیقی که ایشان به کار بردند و بعد در توضیحات تلامذه ایشان اساتید بزرگوار ما می آید و من مختصر اشاره می کنم این حیثیت تقییدی ، معنایش یک مجاز دقیق فلسفی است ، فلسفه نشان می دهد که من یک حکم واقعیت داری را که وجود است به ماهیت می دهم و وجود حیث تقییدی است برای تحقق ماهیت ، و قبلاً هم گفتیم که با این حیث

تقییدی حیث معقول اولی بودن ماهیت هم محفوظ است ، و حیث معقول ثانی بودن مفاهیم فلسفی هم محفوظ است و قبلاً هم در توضیح نظریه امام (ره) و علامه (ره) از این جمله استفاده کرده بودیم ، پس من یک واقعیتهی دارم به نام وجود که بدون هیچ گونه حیثیت تقییدی و واسطه در عروض تحقق دارد چون عین تحقق است ، یک واقعیتهی را مجازاً با مجاز ادق فلسفی برای آن تحقق قائل هستم و آن ماهیت است ، لذا تعبیر می کنند به اینکه :

و الماهیه موجوده بالعرض ای آنها لیست بالوجود بالنظر الی نفس ذاتها بالنظر الی نفس ذاتش واقعیت ندارد بلکه از جهتی که وجود حیث تقییدی او است واقعیت پیدا می کند ، این تا اینجا بحث فلسفی فنی علامه مثل بقیه بحث های فلسفی شان انجام می شود ، این دست آورد در واقع فرع پنجم نیست ، این دست آوردی بوده که در فرع اول هم آمده است ، که وجود حیثیت تقییدی است برای هر حمل ماهوی به تعبیر ایشان ، تا اینجا روشن است

بعد تکمیل می کنند مطلب را به این معنی : و إن كان موجوده بالوجود حقیقه قبال ما لیس بموجود بالوجود این ماهیتی که در واقع موجود بالعرض است و عین تحقق نیست و حکم وجود را به او می دهیم بخاطر اینکه وجود حیث تقییدی او است و تا الان ماهیت مجازاً موجود بود و مجازاً تحقق پیدا می کرد اما همین مجاز عقلی این موجود است بالوجود حقیقتاً ، این حقیقتاً جمعش با آن مجاز عقلی

این است که این حقیقت ، حقیقت عرفی عقلائی است ، یعنی حضرت علامه رضوان الله تعالی علیه دارد با یک دقت بسیار فنی نشان می دهد که آن مجاز ادق عقلی و آن حیث تقییدی عقلی ، حقیقت عرفی است ، حقیقت عرفی عقلائی است ،

لذا وقتی که به عرف ارجاع می دهید مسئله را که انسان موجود است می گوید بله حقیقتاً انسان موجود است ، قبال ما لیس بموجود بالوجود ، اما غول موجود نیست ، در اینجا که وجود انسان را با وجود غول مقایسه می کنید می گوئید وجود انسان حقیقی است یعنی حقیقت عرفی است ، وجود غول که لیس بموجود بالوجود است ، یعنی آن حیث تقییدی برای غول مطرح نیست ، برای انسان حیثیت تقییدی مطرح است برای غول حیثیت تقییدی مطرح نیست ، پس ما در واقع جمع می کنیم بین یک نظر ادق فلسفی که از جهت فلسفی مجازاً ماهیت موجود است ، و بین یک نظر عرفی عقلائی که همان ماهیتی که با نظر فلسفی مجازاً موجود است ، عرفاً و عقلاً حقیقتاً وجود دارد این نکته بسیار بسیار مهم حضرت علامه در فرع پنجم است ،

لذا جمع می کنند بین وجود بالعرض که وجود بالعرض را معنا می کنند: أی أنها ليست بالوجود بالنظر الى نفس ذاتها و بين وجود الحقيقي عند العقلاء و إن كانت موجودةً بالوجود حقيقةً قبال لیس بموجود بالوجود که البته در عبارات ملاحادی هم این مطلب بوده که حالا شرح و بسطش در جای خودش

گفته خواهد شد حالا در حد همین مقدار سندی که ما از نهایتاً داشته باشیم برای بحث اصولی ما کافی است

پس اگر به من بگویند که من آن وجود حقیقی را عند العقلاء و العرف برای کدام ماهیات قائلم؟ می گویم برای ماهیاتی که فیلسوف به آنها می گوید مجاز عقلی مجاز فلسفی، فیلسوف مجاز عقلی و مجاز فلسفی اش را برای آن ماهیات قائل است و فیلسوفی که آن مجاز عقلی و فلسفی را برای ماهیات قائل است عرف آن مجاز عقلی و فلسفی را زیر بار نمی رود، می گوید اینها حقیقتاً موجود هستند، در مقابل جایی که آن مجاز فلسفی وجود ندارد، خوب بله مثل غول که حیثیت تقییدی منتفی است،

این فرمایش آقای طباطبایی (ره) که ملاحظه می کنید یک خط کشی بسیار بسیار دقیقی است برای تفکیک حیث عقلی از حیث عرفی و عقلانی، دقت مجاز عقلی ادق فلسفی را با اینکه عرف زیر بار چنین مجازی نمی رود

استفاده شهید مطهری از فرمایش علامه طباطبایی (ره)

خدا رحمت کند مرحوم آقای مطهری هم رضوان الله تعالی علیه در هر جا که خواستند این را توضیح بدهند با استفاده از همین فرمایش استادشان علامه طباطبایی (ره) این را توضیح دادند، مرحوم آقای

مطهری چند جا که خواستند رسیدگی بکنند به این مسئله همین مطلب زیبا در عبارات شان آمده ، در شرح مبسوط شان چه آنجا که دارند ادله اصالة الوجود را بحث می کنند و می خواهند حیثیت تقییدی و واسطه در عروض را بحث کنند نشان می دهند که این واسطه های در عروض عرف زیر بار بعضی از آنها نمی رود ، حتی مثال قشنگی که آنجا می زنند درباره مکان بنا برآن نظر فلسفی که فلاسفه آن مکان فلسفی را تحلیل می کنند ، حرکت این جسم را در صفینه که فلاسفه می گویند که نه مکانش عوض نشده ، می گویند اینرا وقتی به عرف عرضه کنید اصلاً زیر بار نمی رود بلکه به تعبیر ایشان کله شما را می شکند ، داد و بیداد می کند این چه حرفی است که شما می زنید این از اینجا بلند شده است و رفته تهران شما می گوئید مکانش عوض نشده است ، واسطه در عروض وجود دارد ؟ مکان صفینه عوض شده این تغییر مکان را به جالس صفینه نسبت دادن البته با آن نظر دقیق فلسفی در باب مکان که آن حیث حرف مشائی ها است که آن سطح تماس جسم محوی که با حاوی اش در تماس است ، آن تحلیل ، تذکر هم می دهند البته ،

می خواهم عرض کنم آنجا یک کار قشنگی که آقای مطهری می کنند این است که (همین کار آقای طباطبایی) که بعضی از مجازهای ادق فلسفی را عرف زیر بار نمی رود ، اول مثال خوبی درباره مکان می زنند بعد از مثال مکان که مرحوم آقای مطهری بیرون می روند دوباره نشان می دهند که بالاتر از قضیه مکان و مهمتر از مسئله مکان بحث وجود و ماهیت است ، خیلی خوب آنجا تعبیرات

بسیار بسیار خوبی را ارائه می کنند آنجا با همان دقتی که در فرمایشات ایشان است که شما حواس
تان را بدهید که این نوع مجازها عرفی نیست ، الان بنده عبارت شرح مبسوط را آورده ام ایشان
واسطه عروض را مثال می زنند که ذهن حکم احد المتحدین را به نحوی از مجاز به متحد دیگر
سرایت می دهد بعد توضیح می دهند که این در واقع نوعی مجاز است ولی مجازی است که عقل
فیلسوف درک می کند ، عرف این را با حقیقت یکی می داند این همان فرمایش آقای طباطبایی (ره)
است ، عرف این را با حقیقت یکی می داند ، بعد هم توضیحاتی می دهند و می رسانند آن را به
مجازهایی که عرف زیر بار نمی رود ولی ما یک چیزهایی داریم که مجاز است و فقط عقل می
فهمد که آنها مجاز است ولی عرف آنها را حقیقت می داند اینها هم باز از نظر دقت مراتبی دارند ،
مثالی در این مورد می زنند که قبول کردن آن حتی برای عقل هم در وحله اول خیلی مشکل است
این است که می گویند انسان وقتی داخل کشتی نشسته و کشتی حرکت می کند و ما به انسان داخل
کشتی هم می گوئیم که حرکت می کند آیا واقعاً انسان هم حرکت کرده است ؟ یا ما وقتی که تحلیل
می کنیم می گوئیم جابجایی مکانی مال کشتی است نه مال انسان ، بعد توضیح می دهند می گویند که
ما حکم کشتی را وقتی که به این جالس و ساکن کشتی نسبت می دهیم ولی شما اگر به عرف بگوئید
این آقای که الان سوار هواپیما شده و الان به لندن رسیده ولی حرکت نکرده کله آدم را می کنند ولی

فیلسوف می گوید نه این آقا حرکت نکرده هواپیما حرکت کرده است ، این را می گویند واسطه در

عروض ، بعد هم توضیح می دهند

که ای کاش صاحب المحصول هم این توضیح را ملاحظه می کردند ، چون صاحب المحصول این اشکال را به این مثال جالس می زنند با قطع نظر از این توضیح آقای مطهری ، در خارج اصول شان ، البته این مثال که گفتیم بنابر نظریه ایی است در باب مکان ، که گفتیم هر شیء ایی را همان سطح جسم حاوی خودش بدانیم ولی اگر کسی در باب مکان نظریه مثلاً اشراقی ها را قبول کرد خوب خود به خود این مثال عوض می شود ، می خواهیم چه بگویم ؟ بگویم که با یک دقتی شما توجه بکنید که ما مجازهای دقیق عقلی را وقتی به عرف عرضه می کنیم عرف زیر بار این مجازها نمی رود و این مجازها را حقیقت می داند ، بعد خود آقای مطهری می گویند اینها مراتب دارند یکی از ادق این مجازها بحث این است که من بگویم انسان مجازاً موجود است ، وجود است که موجود است ، انسان وجودش وجود مجازی است ، باز هم مفصل خیلی عالی توضیح می دهند این را و اسمش را هم می گذارند حیثیت تقییدی با هم بیان بسیار خوب استادشان علامه طباطبایی (ره) با تفصیلی که برای اساتید دانشگاه تهران شرح مبسوط دارند توضیح می دهند خیلی عالی این را توضیح می دهند که بحث مفصلی دارند که بعد اوج این بحث در شرح مبسوط جلد دوم وقتی است که می خواهند بحث امکان استعدادی و نسبت امکان استعدادی را با امکان ماهوی بحث کنند که بحث بسیار خوب

استادشان علامه طباطبایی (ره) را می آورند و استناد هم می کنند که خلاصه اشتراک اگر معنوی است لفظی است با کدام مبناء و با چه حساب و کتابی می رسانند مطلب را به همین جا که خلاصه ما وقتی می خواهیم بحث اینها را مطرح بکنیم باید ببینیم بحث مجازهای عقلی با بحث مجازهای عرفی چه حالتی پیدا می کنند ، دوباره بحث می کنند مجاز های عرفی مجازهای دقیق عقلی که خلاصه توضیح می دهند می رسانند اطلاق موجود بر ماهیت از دقیق ترین مجازهای عقلی است ، همین مجاز عقلی که عرف می گوید حقیقت است قبال لیس بموجود در جایی که نه غول وجود ندارد انسان وجود دارد ،

پس مطلب مهم ما این است که ما باید در این بحث بسیار ارزشمند حیث فهم عرفی را و حقیقی بودن این فهم عرفی را در مقابل مجاز بودن این مطلب عند العرف از حیث بحث عقلی جدا کنیم ، این نکته اول که نکته بسیار دقیق و درست علامه طباطبایی (ره) است و توضیحات بسیار روشن و آشکار استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله مصباح در شرح نهاییه که باز همین مطلب را آقای مصباح دارند که این حقیقتاً در مقابل مجاز عرفی است ، یا فرمایشات مفصلی که مرحوم آقای مطهری برای تبیین حیثیت تقییدی و نسبت مجاز عقلی با حقیقت عرفی دارند ، این نکته اول

نکته دومی که ما باز در اینجا باید یک دقتی روی آن داشته باشیم و وقتی که می خواهیم با آن کار کنیم حواس مان را بدهیم که حیث مسئله را داشته باشیم ، مطلب بسیار مهمی است که باز مرحوم

آقای مطهری رضوان الله تعالی علیه و استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله مصباح ، مرحوم آقای مطهری در شرح در آن پاورقی های اصول فلسفه مقاله هفتم ، استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله مصباح در آموزش فلسفه خیلی زیبا و خیلی مرتب هردو بزرگوار بیان می کنند من این اصل مطلب را می خواهم آدرس به عزیزان بدهم و تعدد هم دارم که بدهم که دست آورد فقه اکبر قم را نسبت به فلسفه نجف بسنجیم ، و بدانیم که چرا بزرگان عزیز ما شهید آقای صدر مرحوم آقای خوئی رضوان الله تعالی علیهما چرا دچار خطاء می شوند ، چرا ما دقت باید بکنیم وقتی می خواهیم سر فهم از لسان دلیل پیاده کنیم اینها را ، (ما اینجا بیکار نیستیم که معطل کنیم آقایان را ولی چاره ای نداریم) طرف ما یک شهید بزرگواری است به نام آیت الله صدر ، طرف ما یک فقیه بسیار بزرگواری مثل آیت الله خوئی است ، خوب ما باید اینها را نشان بدهیم که ایشان از این دست آورد دست شان خالی است که دچار یک چنین اشتباهاتی می شوند ، اصول نجف گیرش این می شود در آراء آقای خوئی در سال قبل در بحث های قبلی مان بوده ، و الان داریم فرمایش آقای صدر را هم پیدایش می کنیم ، بعد من نسبت آقای خوئی با آقای صدر را هم می گویم خدمت تان ، چون الان بحث آقای صدر است

رضوان الله تعالی علیهم

رسیدگی شهید مطهری به این مطلب در اصول فلسفه تحت عنوان ارکان حکمت صدرایی

یکی دیگر از جاهایی که مرحوم آقای مطهری خیلی عالی این مطلب را رسیدگی می کنند در این حاشیه در واقع پاورقی اصول فلسفه مقاله هفتم یک جا ، از آنجا روان تر یک بحثی دارند آقای مطهری رضوان الله تعالی علیه که می خواهند در مقالات فلسفی شان تحت عنوان ارکان حکمت صدرائی ، آنجا هم خیلی قشنگ می گویند حالا آنجا هم البته آدرس می دهند بعد هم می گویند آنجا ما این حرف را در اصول فلسفه هم زدیم ، در اینجا می گویند در آنجا هم این مطلب را دارند ، مطلب چیست ؟ مطلب این است که ما تصویر مان از آن حیث مجاز عقلی در فلسفه و در واقع بالعرض بودن ماهیت نسبت به وجود باز دو تا دید در آن هست دو تا دید فلسفی ، آن دید عرفی را بردارید بگذارید کنار حالا برگردیم در دید فلسفه ، در فلسفه تعبیر آقای مطهری تعبیر جالبی است که ما وقتی می گوئیم اصالة الوجود کدام اصالة الوجود را می گوئیم اصالة الوجودی که (به تعبیر آقای مطهری تعبیر خیلی عالی ابی است) که به شکل دورانی آن را مطرح می کنیم که یا وجود یا ماهیت ، اگر این اصالة الوجود را مطرح کنیم این از زمان میرداماد مطرح شده ، که راه بسته می شود یا این یا آن ، دوران می شود بین این یا آن ، یا نه وقتی اصالة الوجود می گوئیم کاری به حیث دوران نداریم ، آقای مطهری اسم آن اصالة الوجودی که حیث دوران در آن نیست می فرماید این در کلمات مشائی ها بوده در کلمات اشراقی ها بوده ولی غافل هستند از این حیث دوران ، و لذا هم اصالة الوجود در کلام شان هست و هم اصالة الماهیة در کلام شان هست ، و غلط است که ما بگوئیم مشائی ها اصالة الوجودی

هستند به قول مطلق مثلاً اشراقی‌ها اصالة الماهیتی اند به قول مطلق، نه خیر این غلط است، این فرمایش را هم آقای مصباح دقیقاً در آموزش فلسفه دارند، غلط است این طوری، با اینکه بحث فلسفی است نه بحث عرفی اما در خود آن بحث فلسفی باز این حیث‌ها را باید جدا کنیم،

حالا خود عبارت ایشان چون من اصرار دارم که اینها بزرگان از فلاسفه اسلامی ما مثل حضرت علامه و تلامذه بزرگوارشان اساتید عظیم الآن ما بدانید که اینها حرف‌های آنها است، ایشان می‌فرمایند در کلمات فلاسفه از قبیل بوعلی و بهمن یار و خواجه نصیر سخن از اینکه وجود حتی در ممکنات امری حقیقی و واقعی است آمده است، حالا حتی در ممکنات شان هم ناظر به است که ما تقریباً همه فلاسفه در واجب اصالة الوجودی سیر می‌کردند، اما در ممکنات درگیری پیش آمده، در ممکنات در کلمات بزرگان هست ولی نه به شکل دورانی که وجود اصل است یا ماهیت؟

اگر وجود اصل است پس ماهیت اعتباری است، و بدون توجه به آثار و لوازم اصالة الوجود و اعتباریت ماهیت، لهذا در عین این که در برخی از کلمات این فلاسفه تصریح شده که وجود اصیل است در برخی کلمات دیگر بر مبناء اصالة الماهیة سخن گفته‌اند، گوئی بدون توجه هم وجود را اصیل می‌دانسته‌اند و هم ماهیت را، چون این مسئله دوران روشن نبوده، در کلمات هیچ کدام از آنها فصلی برای این مطلب بسیار مهم باز نشده، حالا چرا برای صدراء پیش آمده؟ ایشان [شهید مطهری] می‌گویند سهم عرفاء یک سهم بسیار بالایی است سهم متکلمین در مسئله زیاده یک سهم

بسیار بالایی است که فعلاً کاری با اینها نداریم ، بحث انیت صرفِ واجب هم یک سهم دارد که تحقیقش در بحث های فلسفی است ، این سه رشته بحث تدریجاً به آنجا کشیده شد که میرداداد برای نخستین بار مسئله دوران را مطرح کرد و خود اصالة الماهیت را برگزید ، صدراء اولش هم تحت تاثیر استاد بزرگوارش میرداماد بود بعد هم اصالة الوجودی شد ،

لذا این تعبیرشان علی هذا اینکه گفته می شود مشائیین اصالة الوجودی و اشراقیین اصالة الماهیتی هستند اصل درستی ندارد ، اصالة الوجود مشائی ها آنطوری بوده و با غفلت از لوازم بوده ، با عدم توجه به دوران بوده ، اصالة الماهیتی بودن اشراقی ها هم جزء آنچه که شیخ اشراق در کتاب حکمت الاشراق گفته ریشه دیگری ندارد ، مطالعه کلمات شیخ اشراق کاملاً می رساند که از نظر وی حقیقی بودن وجود و اصیل بودن آن ملازم با این است که وجود در خارج واقعی باشد علاوه بر واقعیت ماهیت ، یعنی دورانی در کار نیست ، کما اینکه خود شیخ اشراق در بحث های بسیار مهم فاعل برضا یا در بحث های بسیار مهم علم ، گوی سبقت را از مشائی ها در لوازم اصالة الوجودی مسئله ربوده است ولی توجه نداشته یعنی در یک فصل یک طوری و در یک فصل دیگر یک طور دیگر ،

پس مسئله اصالة الوجود در خود کلمات فلاسفه در واقع یک تاریخچه دارد یک سیر دارد ، حالا این را می گوئیم برای چی ؟ برای اینکه بگوئیم شما وقتی می آئید می گوئید تشخص با وجود است اگر

با فارابی هستید بله این حرف ریشه اصالة الجودی دارد بوی اصالة الوجود از آن استشمام می شود ، ولی این حرف آن اصالة الوجود دورانی نیست که شما به همه لوازم آن ملتزم بشوید ،

جمع بندی مطلب : سه دیدگاه موجود در مسئله

لذا جمع مطلب که ما دیگر بیشتر از این معطل نکنیم عزیزان مان را این می شود ، شما این سه دیدگاه را دارید در فضا ، یک بار می گوئید اصالة الوجود دورانی که یا وجود یا ماهیت ، یک بار می گوئید اصالة الماهیت دورانی که دورانی است ها ، ولی می روید به طرف ماهیت ، یک بار هم نه ، می گوئید اصالة الوجود فی الجملة بدون توجه به دوارن و بدون توجه به لوازم مسئله ، اینها فضای بحث های عقلی ما است ، در فضای این بحث های عقلی ، شما یک فضای فهم عرفی دارید ، فهم عرفی اصلاً کاری به این چیزها ندارد ، فهم عرفی می خواهد بگوید انسان موجود است فرس موجود است بقر موجود است شجر موجود است آسمان موجود است ستاره موجود است ، غول موجود نیست ، اصلاً در آن فضا قرار نمی گیرد، شما اگر این مطالب را همانطور که بنده عرض کردم شماره گذاری کنید ،

دست آورد خوب علامه طباطبایی (ره)

حالا ما در آن بخش اولش که بحث فضاهای عقلی است البته ، یک دست آورد خوبی آقای طباطبایی (ره) دارند که جلسه گذشته هم اشاره کردم و آن هم مسئله واقعیت است ، که واقعیت

خودش اصیل است اصیل خود واقعیت است الذی هو واقعیه الاشیاء دارند ، و آن واقعیت اصیل است که برهان صدیقین ایشان را درست می کند و اولین موجود را ذات اقدس اله می بیند تبعاً لقرآن الکریم ، ایشان اصرار دارند که اینها کار قرآن است ، و لذا صدیقین ایشان هیچ مقدمه ای حتی مسئله اصالة الوجود دورانی ندارد اصلاً ، بعد هم نتایجی دارد این نظریه که بخشی از این نتایج را ایشان در مدخل نهاییه اشاره می کنند،

حتی خدمت بعضی از بزرگان بحثی پیش آمد بنده گفتم نهاییه تکرار در آن نسیت ، شما ببینید در مدخل یک بار انکار لم می کنند یک بار در فروع اصالة الوجود انکار برهان لم می کنند ، اینها دو تا حرف است چون دو تا مبناء است ، یک بار با مبناء اصالة الوجود است به تعبیر آقای مطهری دورانی و ادق ملاحظه است یک بار اصلاً با قطع نظر از اصالة الوجود است ، حالا آن کار خیلی خوب آقای طباطبایی است آن سر جای خودش سهمش محفوظ است ،

اشکال به شهید صدر (ره)

اما ما الان داریم فعلاً با صدرا و اصالة الوجود و فارابی و بوعلی و بهمن یار و شیخ اشراق کار می کنیم ، اگر ما باشیم و این فضا آنموقع بر می گردیم خدمت آقای صدر ، می گوئیم حضرت آقای صدر شما می خواهید یک نظریه عرفی بدهید ، خیلی خوب در این نظریه عرفی تکلیف ما را روشن کنید ،

وقتی با تشخص کار می کنید تشخص را یک نظریه اصالة الوجودی ادق می دانید یا به تعبیر دیگر دورانی می بینید آن را ، اینطوری تحلیل می کنید تشخص را ، اگر تشخص را اینطوری تحلیل کردید اصلا راه ورود عرف اینجا بسته است ، کما اینکه راه ورود عقل برای آنکه در کنار نظریه تشخص بخواهد از مفاهیم ماهوی استفاده کند مقولات عشر را بیاورد پای کار ، بسته است ، اگر ادق را آنطوری تحلیل می کنید و تشخص را ، تکلیف ما را روشن بکنید ، اگر می خواهید تشخص ر به وجود بدانید در حد حرف فارابی ، که تشخص را با جود بدانید بعد هم وقتی وارد بحث مقولات عشر می شوید بحث مقولات عشر را پیش بکشید بعد بگوئید انسان موجود است ، فرس موجود است بیاض موجود است سواد موجود است ، خیلی خوب ، این می شود فضای فلسفی در واقع که به وجود می پردازد به بعضی از احکام وجود که وجود مساوق با تشخص است می پردازد اما ماهیت را جمع نمی کند از خارج ، چون دورانی قائل نیست ، خوب این فضای دوم است اینها هیچکدام شان عرفی نیست ، ببینید اینها را دیگر نمی شود عرفی دانست این تعبیر آقای صدر محل اشکال ما است ، این را نمی توانیم برویم زیر بار عرف ، بگوئیم عرف اینها را دارد می گوید ، اینها عرفی نیست ، اینکه ایشان تعبیر می کنند که در عین حالی که تشخص به وجود است ، در عین حالی که تشخص به وجود است عرف ماهیات عرضیه ایی دارد ، و بیاض و سواد مصادیق ماهیات دیگر اند ولی عرف اینها را ، نمی دانیم یعنی چه عرف اینها را؟

اما اگر بخواهید مسئله مسئله رَعْف را با همان فضای آقای طباطبایی (ره) پیگیری کنید بگوئید بله
اینها حقیقت عرفی اند ، خیلی خوب در فضایی که اینها را حقیقت عرفی می دانید دیگر مسئله
تشخص بوجود مطرح نیست اصلاً ، نه تشخص با آن قرائت ادق عقلی اش که دوران باشد ، نه
تشخص با آن اصالة الوجود فی الجملة ایی که ما به همه لوازمش نپردازیم اصلاً مطرح نیست در آنجا
، ببینید ما می خواهیم بگوئیم که شما دارید چه کار می کنید برای ما ؟ عرفی دانستن ماهیات عرضیه
در تشخص ، این گیر دارد این عرفی نیست ، تنها راه عرفی شدن آن ، فرمایش آقای طباطبایی است ،
آن فرمایش آقای مطهری است ، آن فرمایش آقای مصباح است ، در آن فرمایشات استادمان آیت الله
جوادی هم اینها هست همه تبعاً لعلامه طباطبایی است ما حرف مهم مان با آقای صدر این است

ریشه داشتن بیان شهید صدر(ره) در کلام محقق خوئی (ره) و فرق بین آن دو

بعد جلسه قبل عرض کردیم که این ریشه دارد در فرمایشات استادشان آقای خوئی (ره) منتهی با یک
فرقی ، استاد بزرگوارشان (ره) از یک طرف تشخص را به وجود می داند قانون ما بالعرض لابد آن
ینتهی الی ما بالذات را پیاده می کند که هر چیزی که تشخص دارد باید برگردیم به چیزی که تشخص
آن بالذات است می گوید تشخص مال بالذات مال وجود است ، خیلی هم زیبا این را توضیح می دهد
، بعد می گوید این تشخص بالذات وجود نفی نمی کند از اینکه من بگویم انسان حقیقتاً هم موجود
است ، وجود موجود است انسان هم موجود است ، سوال می کنید حقیقتاً یعنی چه حضرت آقای

خوئی! فلسفی دارد می گوید ایشان استدلال برای آن می کند، بعد می گوید در حد بدهت است، شما از وجود حقیقی انسان در خارج یا حمل حقیقی انسان بر زید و می گوئیم ملاک حمل هم اتحاد است، اینها پس واقعاً وجود دارد، واقعاً زید انسان است واقعاً انسان موجود است حقیقتاً موجود است، ببینید اگر بدهید به دست آقای طباطبایی (ره) می گویند حقیقت عرفی است بدهید به دست آقای مطهری می گوید این حقیقت عرفی است، فیلسوف زیر بار این نمی رود، عرف هم زیر بار حرف فیلسوف نمی رود، به قول آقای مطهری کله را می شکنند عرف، چه حرفی است که تو داری می زنی که انسان موجود نیست، ببینید آقای خوئی (ره) اولین بار آمده و این حرف را زده است، منتهی سهم آقای خوئی (ره) چرا یک مقدار روشن تر از آقای صدر است؟ آقای خوئی (ره) اسم آن را نمی گذارد عرفی، می خواهد عقلی کار کند، اگر ما با آقای خوئی کار کردیم و این را خواستیم عقلی بدانیم آنموقع این را حمل می کنیم بر حرف فارابی، آن بخش دوم، یعنی می گوئیم آقای خوئی دارند با آن قسمتی از فلسفه اسلامی دارند کار می کنند که می گویند اصالة الوجود و همه لوازمشان پایبند نیستند هم وجود را منبع تشخیص معرفی می کنند هم قائل می شوند به اینکه ماهیت داریم، مقولات عشر داریم، یعنی چون تلاش شان یک تلاش عقلی است حمل می شود بر آن حرف متوسط، اصالة الوجود فی الجملة با قطع نظر از توجه به همه لوازم، به تعبیری که مرحوم آقای مطهری

فرمودند : دورانی ندیدن ، اشکالی ندارد در این یک وجه عقلی هست ، سابقه هم دارد در فلسفه اسلامی ،

آقای صدر اگر این را می خواهید بگوئید استادتان هم گفته اند ما حرفی نداریم ، اما دیگر نگوئید عرف ، لذا من می گویم رتبه فرمایش آقای صدر از آقای خوئی (ره) پائین تر است چون می خواهد آن حرف فلسفی فی الجملة را عرفی اش کند ، این عرفی نمی شود ، خواهش می کنم سروران عزیز من دقت بفرمائید اگر آن دسته بندی ابتدائی را که جلسه قبل عرض کردم و امروز هم آدرس عبارتی آن را دادم به رفقا توجه به آن بکنید آنموقع باید از نجف سوال کنید از محقق نائینی باید سوال کنید ، آن ریشه فرمایش آقای خوئی (ره) هم در فرمایشات محقق نائینی (ره) است آنموقع هم عرض کردیم ، باز هم حالا محقق نائینی (ره) در آنجا دقت شان بیشتر از آقای خوئی (ره) است ، حالا خیلی اوج گرفته اش در فرمایشات استاد دیگر ایشان مرحوم آقای کمپانی است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ، چون انصافاً ما سر سفره اینها هستیم ، خدا رحمت کند آقای مطهری را در همین بحث مبانی حکمت صدرا می فرمودند که اینها در عالم شعر اینطوری نیست هر شاعری خودش خلق می کند اثرش را در جدلیات و اعتباریات و اینها ، اما در عالم علم ما سر سفره این بزرگان هستیم ، الان وقتی بر می گردیم اینها را می گوئیم این مجموع کار ما را به اینجا رسانده است ،

ما می خواهیم بگوئیم که تکلیف کار روشن بشود ، اصالة الوجود ادق یک حرف است ، حیث دورانی یک حرف است ، اصالة الوجود فی الجملة یک حرف است ، بحث فهم عرفی یک حرف دیگر است ، آن قسم اینها است ، تازه همان اصالة الوجود ادق را ما آنموقع بحث می کردیم باز دو تکه اش کردیم ، گفتیم اصالة الوجود فی التحقق یا اصالة الوجود فی الجعل ، در متعلق اوامر و نواهی هردو تای آنها در فرمایشات آقای اصفهانی هست ، خدا رحمت کند امام (ره) را ، ما می خواهیم بگوئیم که چاره ای نداریم که اینها را جداسازی کنیم ، چون آقایان دارند ما را با اینها می برند جلو اشکال می گیرند توضیح می دهند رد می کنند ، اثبات می کنند، ما هم باید توضیح بدهیم ، حالا ملاحظه خواهید کرد که همین اتفاق هم که اجمالاً قبلاً عرض کردم برای حصه هم افتاده است ، ریشه حرف آقای صدر هم در حصه باز فرمایش استادشان آقای خوئی (ره) است ، باز هم همان جا باید دوباره بگوئیم ، فلسفی است فلسفی متوسط است فلسفی ادق است یا عرفی است ؟

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ بررسی فرمایش شهید صدر(ره) و سه اشکال مهم به ایشان

بحث ما در ارتباط با بررسی فرمایشات مرحوم آیت الله صدر اینطور جمع شد که ما به مسئله متعلق

اوامر و نواهی ایشان و مسئله طبیعی و بحثی که درباره طبیعی ارائه می کنند و عملاً ما سه اشکال مهم

گرفتیم که آن مسئله طبیعی ایشان که مبناء نقد ایشان به حضرت امام (ره) است نهایتاً غیر از ماهیتی

است که فلاسفه بحث می کنند و ماهیتی را که فلاسفه بحث می کنند و ماهیتی که فلاسفه بحث می

کنند، نه واحد است نه کثیر ، ثانیاً جمع بین حیث عقلی و عرفی در فرمایش ایشان نسبت به این

مسئله نادرست است و ثالثاً خود مسئله عرفی که ایشان اشاره می کنند روشن نیست که مسئله عرفی

در چه فضایی است

و عرض هم کردیم که ایشان در خود این بحث به شدت متأثر هستند از فرمایش استادشان حضرت آیت الله خوئی (ره) ولی با این فرق که کلام استادشان حضرت آیت الله خوئی محمول بر مسئله بر مسئله فلسفی و عقلی است ولی نه فلسفی و عقلی دورانی بلکه فلسفی و عقلی متوسط ، که بخشی از عبارات شان را خواندیم که یک تنمه ایی هم دارد در مسئله حصه عرض می کنیم ، ولی فرمایش آقای صدر نه اینکه صریح در عرف است ولی عرفی که روشن نیست مسئله ، اگر این عرف عرفی است که آقای طباطبایی در فرع پنجم از فروع نهایی مطرح می کنند و تلامذه آقای طباطبایی (ره) تحلیل می کنند این فهم عرفی منافی با آن فهم فلسفی است ، چه فلسفی متوسط و چه فلسفی ادق ، مجاز عقلی و فلسفی ما با مجاز عرفی ما جمع نمی شوند یک ظرفی وجود ندارد که من بخواهم آن حیث عقلی را به این حیث عرفی وصل کنم ،

این اشکالات در حصه شهید صدر(ره) هم جاری است

عرض کردیم در مسئله حصه هم همین اتفاق می افتد باضافه یک نکته ایی که عرض خواهم کرد ، در مسئله حصه هم وقتی عبارات آقای صدر را بررسی می کنید باز سوال می کنید که بالاخره ایشان دارند با وجود و ماهیت عقلی کار می کند همان دقتی که فلاسفه دارند و می خواهند با همان دقت عقلی بحث وجود و ماهیت مسئله حصه را تحلیل کند ، همان دقتی که مرحوم آقاضیاء داشتند و

دیدیم که خیلی عقلی فنی فلسفی می خواستند حصه را با دخالت مسئله وجود اما در یک مستوی

عمیق فلسفی رسیدگی کنند که امام (ره) همین را بیان و نقد کردند چون بحث عقلی و فلسفی بود

یا نه این دقت عقلی و فلسفی در بیان ایشان مطرح نیست و باز مسئله مسئله عرف است، و اگر عرف

است نه عقل نه جمع بین عقل و عرف ، خود این عرفی را که ایشان مطرح می کنند درست است یا نه

؟ پس خوب ببینید حیث عقلی مسئله حصه ایشان محل اشکال است که حالا می بینید عبارتش را ،

جمع بین عقل و عرف مسئله حصه ایشان محل اشکال است ، حیث عرفی مسئله حصه ایشان هم

محل اشکال است ، یعنی همانطوری که در مسئله ماهیت و خلاصه آن تحلیلی که از نظریه رجل می

خواست از توی ماهیت در بیاید آن سه بخش اشکال وجود داشت در حصه هم دقیقاً همینطور است ،

کما اینکه ملاحظه خواهید کرد که در حصه هم ایشان به شدت متاثر از فرمایش استاد شان آقای

خوئی (ره) است ، که حالا ببینیم عبارات ایشان و یک مقدار مختصر عبارت محقق خوئی (ره) بعد

خودتان قضاوت کنید دیگر من شرح زیادی لازم نیست که بدهم چون کل این بحث را مرور کردیم

قبلاً هم مفصل اصل مسئله را بررسی کردیم ، ببینید شما یک نکته ای هم پیش می آید که آن نکته را

هم بعداً عرض می کنم لابلای عبارت ، و آن نکته این است که باز هم مشترک است اشکالش بین

ایشان و استاد شان محقق خوئی رضوان الله تعالی علیهما ،

اشکال ضمیمه کردن مشخصات عرفیه به وجود

ببینید مسئله طبیعی و ماهیت را رها کنیم و بیائیم دنبال بحث حصه ، بعد از اینکه ایشان گفتند
تشخص حقیقی به وجود است ولی عرف این ماهیاتی را که هر کدام یک طبیعی هستند و در خارج
یک مصادیقی دارند ما اینها را عوارض عرفی تشخیص تلقی می کنیم، بحث شان می رسد به اینجا :
فحینما یسأل احد من هو زید اگر کسی از زید سوال بکند یستعان بهذه المشخصات لتعینها ما با این
مشخصات عرفی زید را تعیین می کنیم ، عرفی است حالا مسئله ، و از اینجا و بضمها الی الوجود
المحور لهذه المشخصات یتحقق ما نطق علیه اسم الفرد وقتی این مشخصات را به وجود اضافه می
کنیم که محور این مشخصات است ، فرد درست می شود ، حالا آن نکته ایی که من بعداً در عبارتم
می خواهم توضیح بدهم یک خلطی است بین فرد و حصه ، که حالا آن را بعد عرض می کنم ، ایشان
می گویند وقتی من اینها را ضمیمه می کنم به وجود که ما به این ضمیمه اشکال داریم ، که قبلاً هم
گفتیم ، شما اگر آمدید با حیث عقلی کار بکنید نمی توانید اینها را به وجود ضمیمه کنید ، اگر با حیث
عرفی هم بخواهید کار کنید باز هم نمی توانید اینها را به وجود ضمیمه کنید ، این ضمیمه کردن این
ماهیات به وجود نه عقلی اش درست است و نه عرفی اش درست است و نه جمع بین عقل و عرف
آن ، که این سه اشکال ما بود

بعد می فرمایند که وقتی ما این ماهیات را که علائم تشخیص هستند به وجود اضافه می کنیم فرد
درست می شود، پس فرد از کجا بوجود می آید ؟ فرد وقتی بوجود می آید که شما این ماهیات را می

ریزید روی هم بعد به وجود اضافه می کنید ، تا فرد درست بشود ، فرد یعنی این ماهیاتی که منضم به وجودند ، و نطق علی ذات الوجود اسم الحصة ببینید پس ما یک فرد داریم که بر آن ماهیات منضم به وجود اطلاق می کنیم ، یک حصة داریم که بر آن ذات وجود اطلاق می کنیم

لذا جمع بندی می کنند : فالفرد عبارة عن ذاك الوجود المنضم اليه تلك الشخصات العرفية فرد یعنی آن وجودی که ضمیمه شده است به آن وجود آن مشخصات عرفیه ، این بحث فرد بود که ما گفتیم آن سه اشکال را در آن داریم ، ضمیمه وجود به طبیعی نه عقلی است و نه عرفی و نه می شود عقلی و عرفی اش کرد ، که آن اشکالات ما بود سر ضمیمه کردن آن سر حیث ماهیت بود و الحصة عبارة عن ذات ذاك الوجود المتشخص حصة خود آن وجود است مع غض النظر عن مشخصاته العرفية ، بعد حصة چه چیزی است ؟ حصة خود آن وجود است ، خود آن وجودی است که در زید است ، فرد چه چیزی است ؟ فرد در واقع آن ماهیات منضم به وجود است، آن وجودی است که به آن وجود ماهیاتی ضمیمه شده است ، اینطوری

سه اشکال جاری در بحث حصة شهید صدر (ره)

باز اینجا همان سه مسئله برای تان بوجود می آید که اولاً شما اینجا دارید حصة را با وجود حل می کنید این وجود را عقلی وارد کار کردید ، اگر عقلی وارد کار کردید این بحث مشخصات عرفیه یعنی

چه ؟ مثل مرحوم آفاضیاء بحث عقلی کنید ، اگر می خواهید عرفی مسئله حصه را بررسی کنید آن
حیث وجود و ماهیت و ضمیمه شدن ماهیت بوجود و بعد وجود را جدا بکنید و حصه را از فرد جدا
بکنید چطور درست می شود ، اگر نه اصلا بحث بحث عرف است ، یک بحث عرفی دارید می کنید که
حصه درست شود ، خوب بله بحث عرفی حصه ربطی به بحث فلسفی ندارد و نباید حصه فهم عرفی
تان را متوقف کنید به این حیث فلسفی ، یک بحث عرفی مستقلی در حصه داشته باشید مثل بحثی که
مثلا امام (ره) در جامع انجام داد ،

امام (ره) در [بحث] جامع اش در مقام تسمیه و شناخت مسمی آمد بحث عرفی حصه را پیگیری کرد
شما نمی توانید به این شکل با اینها کار کنید ، آنموقع هم که اینها را توضیح می دادیم از آقای صدر
که اگر یادتان باشد این را اشکال عبارتی نمی خواستیم بگیریم این را کمک کردیم و الحصة
عبارت است نه ذات ذاک الوجود نه ، وجود باضافه تقید می شود حصه ، خود قید خارج است مع
غض النظر از آن ماهیات که مشخصات عرفیه اند خودشان بیرون اند اما تقیدشان باید بیاید که تباین
حصص درست بشود اینطوری ، اگر می خواهید نظر آقایان را بگوید آقای صدر باید این را بگوید ،
منتهی آن سه بحثی را که ما داشتیم سر طبیعی سر حصه هم پیاده می شود حالا با این کمک ما ،
پس ببینید ما این ماهیات را وقتی به وجود ضمیمه می کنیم به قول آقای صدر فرد درست می شود ،
فرد می شود این وجودی که اینها به آن ضمیمه شده است ، حصه چه چیزی است ، حصه خود آن

وجود است با آن تقیدی که دارد ، قیدهایش را بیرون کنید ، آن مشخصات را بیرون کنید ، اگر اینها را ما کمک عبارتی هم کردیم که اینها درست شد آنموقع آن سه اشکال پیاده می شود

خوب حالا برای اینکه آن مطلب چهارم مان سر نسبت حصه با فرد را هم عرض کنم ، آن سه تا را اول درست کنیم بعد آن نکته هم مشترک است ، برای اینکه خوب مستحضر بشوید به اینکه ایشان در همین جا خیلی متاثر است از استادشان آقای خوئی (ره) ، ما قبلاً هم فرمایش آقای خوئی (ره) را خواندیم ، البته قبلاً ، جلسه قبل فقط در ارتباط با بحث طبیعی و این مطلب خواندیم ، حالا در مسئله حصه را هم ملاحظه کنید

بررسی فرمایش محقق خوئی (ره) در محاضرات

مرحوم آقای خوئی (ره) در همین بحث محاضرات شان در هل الاوامر متعلقة بالطبائع او الافراد که دعوا بر می گردد به بحث اینکه در خارج طبیعی داریم یا نداریم ، به این می خورد یا نمی خورد ؟ و بعد ذلک نقول بعد از این مقدمه به اینجا انه لا اشکال فی أن الوجود بواقعه و حقیقه وجود للفرد حقیقتاً وجود وجود فرد است ، چرا؟ دلیل می آورند و اینها هیچ کدام در فرمایش آقای خوئی (ره) عرفی نیست ، عبارت را ترجمه کنیم ، ایشان می خواهند بگویند که وجود وجود فرد است ، (ما قبلاً اینها را خواندیم توضیح هم دادیم) بداهة أن الإسناد الیه إسناد واقعی حقیقی وقتی ما می گوئیم که

زید وجود است واقعاً موجود است ، مثلاً زید موجود حقیقتاً و عمر موجود کذلک و هکذا ، و هذا
 مما لا اشکال فيه ، فرد قطعاً وجود حقیقی دارد چه طبیعی در خارج باشد چه طبیعی در خارج نباشد
 ،
 بعد آقای خوئی (ره) از همین جا بحث حصه را شروع می کند و بکلمه اوضح آن کل حصه فی الخارج
 تباین حصه آخری منها و تمناز عنها بهویتها الشخصیة و بوجودها الخاص اینطوری منظورشان این
 است ، این حصه ایی از انسان که در زید است مابین با حصه دیگری از انسان است که در عمر است ،
 بخاطر چه چیزی ؟ بخاطر اینکه هویت شخصی وجود زید مابین با هویت شخصی وجود عمر است ،
 حالا اینها را می گوئیم ، قشنگ می گویند حصه یعنی این طبیعی وقتی اضافه می شود به وجود
 آنموقع فرد درست می شود با اضافه طبیعی به وجود ولی ایشان عرفی اش نمی کند ببینید :
 مثلاً الحصه المتقررة من الانسانیة فی ذات زید تباین الحصه متقررة فی ذات عمر و هکذا و تمناز
 عنها این حصه از آن حصه متمایز است بنفس هویتها و وجودها خود وجود زید و وجود عمر که
 مابین اند ، اینها حصه ها را جدا ، و لکن من الطبيعي أن امتیاز أية حصه عن حصه اخرى لیس بالذات
 و الحقیقة و انما هو بالوجود ، این حصه از آن حصه با وجود متمایز است خود وجودات چطور؟
 ایشان می گوید دیگر نه ، کل ما بالعرض لابد أن ینتهی الی ما بالذات خود وجود بالذات تشخص
 دارد چون تشخص مال وجود است ،

ضروره أن امتیاز کل شیء بقانون أن الشيء ما لم يوجد لم يتشخص هر شیء ای با وجود تشخص پیدا می کند قانون فارابی را هم ذکر می کند ، و قد عرفت أن الوجود هو نفس التشخص که عرض کردم ایشان فلسفی و روشن ، فاذا قلنا امتیاز وجود عن وجود آخر اما هو بنفس ذاته و تشخصه و علیه فلا محالة يكون امتیاز حصه اخرى او فرد عن آخر باضافة الوجود الحقيقي علیه ، حالا فرق فرد و حصه را در نکته چهارم بعداً عرض می کنم

فإن الحصه بالتحليل العقلي تنحل الى ماهية و اضافه که این اضافه مهم است که ما کمک کردیم به عبارت آقای صدر و گفتیم که ایشان هم منظورشان همین است ، حصه وجود باضافة است اینطوری ، فإن الحصه ماهية أعني اضافتها الى الوجود و تلك الاضافة توجب صيررتها حصه و فرداً آن اضافه حصه و فرد درست می کند ، بحيث لو لم تكن تلك الاضافة فلا حصه في الخارج و لا فرد ، فملاك فردية زيد مثلا و كونه حصه من الانسان انما هو اضافة الوجود الواقعي الى وجود حقيقياً اینکه آقای صدر هم می گفت اینکه اینها را به وجود هم اضافه می کنیم فرد درست می شود ، خوب بعد می خواست بگوید فرد یعنی آن مشخصات باضافة وجود ، فقط ایشان می گفتند مشخصات عرفی ، عرفی را می آورد کنار وجود بعد حرف را درست می کرد ، آقای خوئی (ره) از این حرف ها ندارند ، بعد ایشان بالاخره این بحث را مفصل دوباره فلسفی رفت و برگشتی [ادامه می دهند]

من هنا قلنا أن امتياز الحصة عن الاخرى ولكن امتياز وجودها عن وجود الاخرى بالذات و الحقيقة

بقانون أن كل ما بالغير لا بد بأن ينتهي الى ما بالذات أو قفل إن تشخص الحصة و تفرد الحصة

بالوجود ، اما تشخص الوجود بنفس ذاته و ال ا لدار و لتسلسل عرض كردم بحث بحث عقلي فني

فلسفی (که عرض كردم) با همان ضوابط مهم فرمایش فارابی ، بعد نتیجه می گیرند که پس من در

خارج فرد دارم حصه هم دارم ، آن الحصص و الافراد موجوده فی الخارج بوجواتها الواقعية و هذا

مما لا كلام فيه على كلا القولين چه من بگویم طبیعی دارم چه من بگویم طبیعی ندارم فرد دارم ، خدا

رحمت کند استاد مان آقای فاضل را ، ایشان مثلا پیش امام (ره) که قشنگ بحث را یاد گرفته بودند

می گفتند که نه زید هم طبیعی است ، زید هم مفهوم است و تا مفهوم مفهوم است چه فرقی می کند ،

انسان هم طبیعی است زید هم طبیعی است عمر هم طبیعی است ، اگر کسی قائل به اصالة الوجود شد

باید تکلیفش را روشن کند آن می شود همان بحث دورانی ، خیلی قشنگ رسیدگی [می کنند]

جمع بندی و نتیجه فرمایش محقق خوئی (ره)

خوب حالا نتیجه : آقای خوئی (ره) می گویند که من حصه دارم فرد هم دارم ریشه فرد و حصه هم

بحث وجود است ماهیت را وقتی منضم به وجود می کنم و اضافه می کنم آن را به وجود ، فرد درست

می شود و حصه هم درست می شود و همه هم قبول دارند که فرد در خارج هست ، دعوا سر این

است که آیا طبیعی هم در خارج است ، ایشان بعداً می گویند بله طبیعی هم در خارج است چون

همانطور که من می گویم زید موجود است انسان را هم می گویم که موجود است ، همین بحثی که ما جلسه قبل خواندیم ، لذا نتیجه می گیرم که هم فرد دارم و هم طبیعی دارم ، تشخیص هم به وجود است وضع حصه هم همینطور است بعد دیگر می خوانید

لذا ایشان می گویند پس فرد داریم حصه هم داریم انما الکلام فی أن هذا الوجود المضاف الی الفرد و یکون وجوداً لفرد هل هو وجود للطبیعی ایضاً؟ ایشان بعد هم می گویند بله ، بأن یکون له اضافتان ، إضافة الی الحصه و بتلك الاضافة یکون وجوداً للفرد ، و إضافة الی الطبیعی که این واقعیت است که هم نسبت با طبیعی داشته باشد و هم نسبتی با وجود ، نسبتش با وجود فردیت را درست کند ، و نسبتش با طبیعی این بشود که طبیعی وجود دارد ، ایشان می گویند بله داریم عقلی هم می گویند ، دیگر حالا شما بعداً عبارت ها را بخوانید، قبلاً هم مفصل خواندیم

و علیه فالنزاع المعقول ينحصر بتلك النقطة یک کلمه است نزاع ، فالمنکر لوجود الطبیعی يدعی انه لا یصح اسناد الوجود الیه حقیقتاً و القائل بوجود الطبیعی يدعی انه یصح ذلك می خواهد بگوید این واقعیت خارجی هم واقعیت فرد است و هم واقعیت طبیعی است ، و الصحیح فی المسئلة ان الطبیعی موجود فی الخارج حقیقتاً و ذلك لصحة حمل الوجود علیه فلا فرق بین قولنا زید موجود و الانسان موجود ، کما اینکه شما می توانید طبیعی را بر فرد هم حمل کنید ، لا شبهة فی صحة الطبیعی علی الفرد فیقال زید انسان خوب اگر حمل درست است حمل اقتضاء می کند اتحاد را دیگر ، ظرف حمل

اگر شد اتحاد در وجود خارجی پس معلوم است که طبیعی در خارج وجود دارد ، دیگر ببینید که

آقای خوئی (ره) خیلی روشن و مرتب تکلیف فرد را تکلیف حصه را تکلیف طبیعی را می خواهد با

یک تحلیل عقلی روشن کنند

کمک به عبارت شهید صدر (ره)

ما اگر به عبارت آقای صدر بخواهیم کمک کنیم آن اضافه را هم بیاوریم که عرض کردم تقید در آن

باشد اینطوری ، بعد به عبارت آقای صدر کمک می کنیم می گوئیم که شما یک فرد دارید یک حصه

دارید ، فرد آن ماهیاتی هستند که به وجود آنها را منضم می کنید ، خوب حصه آن ذات وجود است با

آن اضافه اشکال ندارد ، که حالا آقای صدر بخواهد فرد و حصه را جدا کند از هم ، ولی زیر ساخت

مسئله این است که شما یک ماهیتی را به وجود اضافه می کنید ، وقتی ماهیتی را به آن وجود اضافه

می کنید و حیث وجود با تقید را می بینید حصه درست می شود ، وقتی حیث آن وجود با قید را می

بینید فرد درست می شود اینطوری ، به تعبیری که عرض کردم ما بخواهیم کمک کنیم به آقای صدر

که اضافه را در آن بیاوریم ، خودشان نیاوردند اضافه را و گفتند :

فالحصه عبارة عن ذات ذاك الوجود المتشخص و غض النظر عن مشخصات العرفية اينطوري ، خوب
حالا شما اينجا قشنگ به آقاي صدر بگوئيد كه شما داريد حرف هاي استادتان آقاي خوئي (ره) را مي
زنيد حالا با كمكي كه ما به شما مي كنيم ،

فرق فرمايش محقق خوئي (ره) با بيان شهيد صدر (ره)

فقط فارق فرمايشات شما با استادتان اين است كه استادتان آقاي خوئي (ره) نمي آيد بگويد عرفي
كاري ديگر به عرف ندارد ، استادتان محقق خوئي (ره) يك بحث فلسفي كرده اند كه يك وجودي
داريم كه عين تشخص است يك ماهيتي داريم كه اين ماهيت را وقتي به وجود اضافه اش مي كنيد ،
فرد درست مي شود ، حالا يا به قول ايشان حصه درست مي شود ، ببينيد استاد شما آقاي خوئي (ره)
در يك فضاي روشن فلسفي دارند بحث مي كنند استدلال فلسفي هم مي كنند ،

ما هم وقتي آقاي خوئي (ره) را خواستيم نقد كنيم گفتيم كه آقاي خوئي (ره) شما داريد فلسفه متوسط
مي گوئيد ، گفتيم حضرت آقاي خوئي (ره) جهت اطلاع شما اين بحث فلسفي جلوتر رفته است فقط
در حد حرف فارابي نمانده است كما اينكه استادتان آقاي نائيني (ره) چون ايشان در ادامه آقاي نائيني
را نقد مي كنند منظورشان اينها است كه ما مي گوئيم ، بعد عبارات آقاي نائيني (ره) را هم خوانديم ، ما
تكليف مان با آقاي خوئي (ره) معلوم است چرا معلوم است ؟ چون آقاي خوئي (ره) دارند يك بحث

فلسفی روشنی را ارائه می کنند که در فضای این بحث فلسفی روشنی که محقق خوئی (ره) ارائه می کنند من هستم و بحث فلسفه ، و عرض کردم که اگر گفتیم من هستم و بحث فلسفه آنموقع من معلوم می کنم که این فلسفه متوسطی است و خوب با آن قانون اصالة الوجود کار نمی کند و نه استادشان آقای نائینی تحلیل کرده اند که آقای خوئی (ره) دارند تحلیل می کنند و نه استاد دیگرشان که ادق از محقق نائینی گفته است که باز آقای خوئی (ره) در حد آقای نائینی هم تحلیل نکرده ، یعنی آقای محقق اصفهانی ، مرحوم آقای کمپانی رضوان الله تعالی علیه ، و خود آقای خوئی (ره) بالاخره بحث آن فلسفی است

آقای صدر رضوان الله تعالی علیه تحت تاثیر قویاً من حدس می زنم چون ناظر است عبارت شان به عبارات امام (ره) تحت تاثیر نظریه امام (ره) قرار دارند که حالا یک بخشی از آن را می خواهند جواب بدهند یک بخشی از آن را می خواهند بپذیرند ، و لذا پای عرف را کشیده است وسط ، ولی خوب عرف را در کدام فضا کشیده است وسط ؟ ضمیمه کردن ماهیت به وجود ، من ماهیت عقلی را به وجود ضمیمه کنم یک بحث است ، ماهیت عرفی را به وجود ضمیمه کنم یک بحث است ، ببینید چطور آقای صدر شما دارید می گوئید و خلاصه و بضمّها حينما یسأل احدٌ من هو زید ؟ یستعان بهذه المشخصات لتعيينها و بضمّها الى الوجود المحور لهذه المشخصات ، محوریت وجود برای این مشخصات عرفی است ؟ یعنی وجود در مقابل ماهیت که فلسفه می خواهد بگوید را نمی خواهید

بگوئید با واقعیت خارجی می خواهید کار کنید عرفاً؟ بعد عرف می گوید این مفاهیم تا واقعیت

خارجی پیدا نکنند فرد درست نمی شود آن بحث وجودی که مساوق تشخیص است مورد نظر تان

نیست؟

امام (ره) وقتی وارد اینها می شوند آنها را کامل می گذارند کنار، آقای طباطبایی (ره) آنها را می گذارند

کنار وارد بحث می شوند، شما اگر گفتید که آن چه که به آن می گویند فرد ماهیت منضم به وجود

است و آنچه که به آن می گویند حصه ذات آن وجود است، حالا ذات آن وجود با آن اضافه، با آن

تفید، کمک کردیم، چطوری می خواهید اینها را از یک طرف تشخیص را بگوئید، از یک طرف

وجود را بگوئید، از یک طرف ضمیمه را بگوئید، از یک طرف به اینها بگوئید عرفی، لذا ما مشکلی

داریم با فرمایش آقای صدر که اگر آقای صدر این عرفی را می انداخت از توی فرمایشات شان می

شد حرف آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه، ما هم اشکال مان به آقای خوئی سر جایش بود که

شما دارید یک بحث فلسفی می کنید بعد معلوم نیست که در این بحث فلسفی تان دارید عرفی نتیجه

می گیرید که چون من می گویم که زید موجود است عرفاً، پس حتی با فرض اینکه وجود اصیل

است و وجود عین تشخیص است زید موجود است، ببینید سیر سیستمی فرمایش آقای خوئی (ره)

اشکال آن خیلی روشن است، خواسته اند که یک فلسفه متوسط بگویند و در فلسفه متوسط یک

غفلتی می شود از این که آن اصالة الوجود بخواد جاری و ساری بشود و تا آخر همه را حل کند،

ولی آقای صدر از یک طرف نمی خواهد تن به آن بحث فلسفی بدهد می خواهد عرفی بحث کند
تکلیف عرفش معلوم نیست ، اگر ما باشیم و فرمایش حضرت امام (ره) تکلیف ما روشن است ، حیث
فلسفی مان ، حیث وجود مان ، حیث ماهیت مان ، حیث مرآتیت مان ، حیث حکایت مان ، حیث
خارجیت مان ، در فضای بحث فلسفی روشن است ،

حالا امام (ره) نه مرحوم آقاضیاء ، مرحوم آقاضیاء روشن کرده اند تکلیف خودشان را معلوم کرده اند
یک حیث مشخص فلسفی دارد فرمایش مرحوم آقاضیاء ، و با این حیث فلسفی مشخص می خواهد
تعیین تکلیف کند ، بله ما در عبارت مرحوم آخوند یک صدی داریم که می شود فلسفی تلقی اش
کرد و اشکال به ایشان کرد که امام (ره) این کار را کرده اند ، ما با مجموع قرائن عبارت مرحوم آخوند
از توی آن عرف در آوردیم ، یعنی من نمی شناسم یک کسی را که با التفات و توجه ، هم این بحث
عقلی را اینطوری بیاورد و هم این بحث عرفی را بخواهد در حصه درست کند ،

اشکال بخش دوم فرمایش شهید صدر (ره) که بحث تطبیق را مطرح می کنند

در این بخش فرمایش آقای صدر یک تکه چهارمی هم داریم که حالا آن را هم یک مقدار اولش را
می گویم دیگر تحلیل آن بماند ، در بخش دوم فرمایش آقای صدر هم که بحث تطبیق را مطرح می
کنند ، آنجا هم باز یک گیر عقلی و فلسفی و عرفی داریم ، حالا آن بخش پایانی فرمایش ایشان

است که آن را هم عرض می‌کنم ، ولی در این بخش اول که ایشان مطرح کردند این نکته را هم

رسیدگی کنیم که حضرت آقای صدر! حضرت آقای خوئی!

ببینید آنموقع این بحث خیلی خوبی که آقای سبحانی استاد عظیم الآن و بزرگوار دامت برکاته العالیه

و دام ظلّه مطرح می‌کنند در المحصول که تبعاً للامام (ره) است که استادشان است ، آن یک بخش

قشنگی است که طبیعی هل للطبیعی افرا او حصص این نکته که من نمی‌توانم هم بگویم طبیعی فرد

دارد و هم بگویم طبیعی حصه دارد آن هم یک بحثی است ، حالا ما آنجا به آقای سبحانی اشکالی

داشتیم قبلاً ، اما ببینید ایشان آنقدر را مستحضر هستند که نمی‌شود هم گفت فرد هم گفت حصه ، بله

حصه آن وجود با تقید است ، فرد هم که آن وجود با قید است ، اول این معلوم ، بعد ما می‌توانیم

بگوئیم این وجود هم فرد دارد و هم حصه دارد ، خوب این یک حیث عقلی است ، باز من اینجا

فارق فرد و حصه را می‌توانم عقلی کنم می‌توانم عرفی کنم می‌توانم دو تا را بیاورم عقلاً ، می‌توانم

دو تا را بیاورم عرفاً (خوب توجه کنید) این می‌شود بحث چهارم ما ، پایان بحث حصه که می‌شود

من اول بحث طبیعی را در سه مرحله کردم ، که این طبیعی همان ماهیت فلسفی است ، این طبیعی در

این ماهیت فلسفی می‌شود جمع بین عرف و عقل کرد ، دو ، اصلاً خود عرف اینها درست سرش به

بالشتی درستی می‌شود سر اینها را گذاشت و خواباند ، این سه تا اشکال ، در حصه هم همینطور ،

حالا در ذیل بحث حصه اینها را هم می‌گویند طبیعی با فرد را هم می‌گویند طبیعی را با حصه ،

خوب این هم یک مطلبی است ، این را هم یک مختصر اشاره ایی می کنم که آن بخش پایانی آقای

صدر هم در بیاید

ولی خواهش دارم که حتماً عزیزان اینجا که رسیدید از حالا آن مجموعه ایی که در آن فرمایش آقای

خوئی (ره) را قبلاً گفتیم مفصل هم گفتیم و مقایسه کردیم با آقای نائینی (ره) آنها را حالا فعلاً کاری

نداریم ، شما عبارت آقای صدر را در این بخش با عبارت استادشان آقای خوئی مقایسه کنید بعد

ملاحظه خواهید کرد که یک تأثری آقای صدر پیدا کرده اما این تأثر یک نوع متاسفانه بلا تکلیفی در

اصل نظریه بوجود می آورد ، تأثر از اینکه اینها عرفی اند نه عقلی ، اما اینکه از توی عقل بخواهد در

بیاورد عرف را ، و با عقل بخواهد جمع کند هم در طبیعی و هم در حصه ، که حالا درباره فرد و

حصه هم یک اشاره ایی خواهم کرد .

و صلّی الله علی محمد و آل محمد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ اشکالات فرمایش شهید صدر (ره)

بحث ما در ارتباط با فرمایشات آیت الله صدر رضوان الله تعالی علیه بود ، اجمالاً عرض کردیم که ما حتی اگر به عبارت ایشان در مسئله حصه کمک کنیم و مسئله حصه را وجود به اضافه تقید بگیریم و قید را خارج کنیم و تقید را داخل کنیم تا مسئله تباین حصص و تکه تکه شدن حصص وجودی را بتوانیم یک تصویر روشنی از آن داشته باشیم ، باز در مسئله حصه ایشان همان سه بحثی را که درباره طبیعی داشتیم را داریم ، که حیث جمع بین عقل و عرف ، و حیث روشن نبون جهت عقلی مسئله ، و حیث اشکال جدی ایی که در حیث عرفی بحث داریم که حالا شرح آن را دادیم و دیگر تکرار نکنیم تفاوت بیان شهید صدر (ره) با بیان استادشان محقق خوئی (ره)

بعد عرض کردیم که البته این مطالبی که ایشان چه در طبیعی و چه در حصه فرمودند به شدت متأثر از فرمایشات استاد شان محقق خوئی (ره) است ، با این فرق که فرمایش استادشان محقق خوئی (ره) را می شود با استدلالاتی عقلی ایی که ایشان ارائه کردند و عدم اصرار شان بر عرفی شدن مسئله ، حمل بر مسئله فلسفی تشخیص وجود و اصالة الوجود و در واقع در این مرحله کرد ، که ما در بحث اصالة الوجود یک مرحله متوسطی داریم که اسم آن را گذاشتیم غفلت از اصالة الوجود به معنای ادق یا عدم توجه به حیث دورانی مسئله که یا وجود و یا ماهیت باشد ، و به همین دلیل فرمایش آقای خوئی چون می خواهد عقلی باشد ولی عقلی متوسط است قابل نقد است و آن را نقد کردیم در جای خودش ، آنموقع که بحث متعلق اوامر و نواهی و مسئله حصه را بررسی می کردیم همین اشکال را به آقای خوئی (ره) داشتیم که شما دارید بحث عقلی می کنید و این بحث عقلی بحث متوسطی است و یک مقداری روشن نیست که شما با کدام دیدگاه عقلی بحث می کنید

که در جای خودش گفتیم و همانجا هم گفتیم که این اشکال عقلی ما به فرمایش استادشان محقق نائینی (ره) وارد نیست ، چون آقای نائینی (ره) با خط کشی ایی که کرده اند و با ابعادی که برای مسئله بیان کرده اند نمی شود اینطوری که به آقای خوئی (ره) اشکال می گیریم [به محقق نائینی (ره) نیز اشکال] بگیریم ، بله اشکالات خاص به خودش را فرمایشات محقق نائینی (ره) دارد که در جای خودش گفته شد

بالاخره خوب توجه کنید ، آقای صدر از آقای خوئی (ره) استفاده کرده اند چه در تحلیل طبیعی و چه در مسئله حصه ولی با این فرق که آقای صدر خواسته اند مسئله طبیعی و مسئله حصه عرفی کنند ولی در ذیل یک مسئله عقلی ، ولی نمی توانیم قبول کنیم نه حیث عرفی اش سالم و روشن است و نه جمع بین حیث عقلی و عرفی ، و نه خود حیث عقلی اش، یعنی عقلی باشد اشکال دارد ، عرفی باشد عرفیت آن محل اشکال است ، جمع بین عقل و عرف آن هم یک اشکال است ، تقریباً در آنجا سه بحث مهم ما با آقای صدر چه در طبیعی و چه در حصه داشتیم که البته عرض کردم که ما به عبارت حصه این کمک را بکنیم که وقتی که ایشان می گویند حصه یعنی آن وجود با خارج بودن آن قیود ما بگوئیم آن قید خارج است اما تقید را داخل بکنیم که تباین حصص در بیاید اگر بخواهند فرمایش مرحوم آقاضیاء را اجراء بکنند ،

عرض کردیم یک مطلب چهارمی هست در فرمایشات آقای صدر (ره) و در فرمایشات آقای خوئی (ره) و حتی در فرمایشات صاحب المحصول حضرت آقای سبحانی دام ظلّه ، و آن مطلب این است که ایشان یک تصویری از فرد درست می کنند و یک تصویری از حصه ، خوب اجمال آن همین بود که من وقتی می گویم فرد یعنی قید را بیاورم داخل ، وقتی می گویم حصه قید را ببرم خارج ، تقید را بیاورم داخل ، اینطوری ، و لذا امر دائر می شود بین حیث فرد یا حیث حصه ،

فرمایش صاحب المحصول ذیل بحث حصه و فرد

و آنموقع هم که بحث می کردیم عرض کردیم جمله خوبی دارند صاحب المحصول حضرت آقای سبحانی دام ظلّه که آیا طبیعی حصه دارد یا فرد دارد ، هل للطبیعی حصص أو له افراد ؟ یعنی امر دائر بین این است که من یک بار با فرد کار کنم و یک بار با حصه کار کنم ، و نمی توانم یک بار با فرد کار کنم و یک بار با حصه کار کنم ،

که بعد آنجا حضرت آقای سبحانی اشاره کردند که به تبع استادشان حضرت امام (ره) و آن تقریراتی که در درس حضرت امام (ره) بعد از درس در تهذیب هم نوشته اند که من خدمت استادم حضرت امام نشستم و سوالاتم را گفتم و لذا می بینید این بحث خیلی ذوابعاد شده است ، این را در پاورقی تهذیب که تقریرات ایشان از درس استادشان حضرت امام (ره) است هم وجود دارد ،

بالاخره امر دائر می شود بین اینکه من برای طبیعی فرد قائل بشوم یا برای طبیعی حصه قائل بشوم یعنی دو تا بحث پیش می آید ، بر اساس این نظر دیگر من نمی توانم مسئله را یک بار با حصه جلو ببرم و یک بار با فرد جلو ببرم ، امر دائر می شود بین این دو تا دیدگاه ، حالا ما آنجا به فرمایش آقای سبحانی یک اشکالی داشتیم که این عبارت آقای صدر هم شاهد آن اشکال خواهد بود در این بحث مان هم اشاره کردیم به اصل مسئله

اشکال بیان صاحب المحصول

و آن اشکال این است که شما مسئله را فقط مختص به طبیعی نکنید ، درست است برای طبیعی می شود حصه فرض کرد و طبیعی را تکه تکه کرد ، و کما اینکه برای طبیعی می شود فرد درست کرد و گفت هر فردی یک طبیعی است ، یکی از آنها را بگوئیم قول رجل است و یکی از آنها را بگوئیم مثلاً قول بوعلی است ، که یک بار طبیعی خرد می شود تکه تکه می شود یک بار طبیعی خرد نمی شود هر فردی یک طبیعی کامل است ، شما می توانید در طبیعی دو تا تصویر داشته باشید که طبیعی دارای حصه باشد یا طبیعی دارای فرد باشد ، اما مسئله حصه را منحصر نکنید در بحث طبیعی ، شما یک دیدگاه دیگر هم دارید که دیدگاه مرحوم آقاضیاء است رضوان الله تعالی علیه که ایشان حصه را در بحث وجود بحث می کنند ، وجود سعی اینطوری ، لذا شما فقط مسئله را برنگردانید به اینکه من طبیعی را منقسم بکنم که هل للطبیعی حصصٌ او للطبیعی افرادٌ اینطوری نگوئید بلکه بگوئید حصه گاهی وقت ها در طبیعی تعریف می شود ، گاهی وقت ها در وجود ، گاهی وقت ها وجود را تکه تکه می کنید گاهی وقت ها ماهیت را تکه تکه می کنید ، اگر یادتان باشد لذا مرحوم آقاضیاء هم بحث شان این بود که من اگر می خواهم بروم دنبال حصه و تباین حصص ، با ماهیت نمی روم که به قول ایشان حرف بوعلی اصالة الماهیتی است ، بلکه من با وجود می روم ، لذا ما به حضرت آقای سبحانی در آنجا اشکال کردیم گفتیم این تقابل بین فرد یا حصه خیلی خوب است خیلی دقیق است خیلی

درست است ، اما این تقابل بین حصه یا فرد را فقط سر طبیعی پیاده نکنید سر وجود هم می توانید پیاده کنید ،

لذا ما الان در جمع بندی هایی که داشتیم قبل از ورود به عبارت آقای صدر گفتیم که شما می توانید حصه را یک بار آنطوری معنا کنید یک بار می توانید اینطوری معنا کنید ، آنجا اشکال کردیم ،

شاهد بودن عبارت شهید صدر بر اشکال ما به صاحب المحصول

اینجا این عبارت آقای صدر هم شاهد ما خواهد بود ، چرا ؟ چون آقای صدر در اینجا حصه را به حیث وجود زده است و لذا یادتان هست عبارات آقای صدر این است که فالفرد عبارة عن ذاك الوجود المنضم الى تلك المشخصات العرفية و الحصه عبارة عن ذات ذاك الوجود المتشخص مع غض النظر عن مشخصاته العرفية خوب ببینید حصه را ایشان برده اند سر وجود ، حالا ما می گفتیم وجود با تقید ، ولی با وجود ، حالا اینجا وقتی راه حلی دارد برای تصویر حصه بر اساس وجود نه بر اساس طبیعی ، به آقای سبحانی گفته ایم چون در مدرسه آقای خوئی و تلامذه ایشان مثل آقای صدر رضوان الله تعالی علیهما در مسئله حصه بعد از مرحوم آقاضیاء از طریق وجود دنبال می شود، شما نباید مسئله را منحصر کنید به طبیعی ، بحث خورد شدن طبیعی نیست ، می شود حصه را از طریق وجود هم پیگیری کرد ، پس یک مزیت در فرمایش آقای سبحانی هست و یک اشکال

اینجا در فرمایش آقای صدر هم در واقع از یک طرف این شاهد هست که شما حصه را با وجود می گوئید ، ولی جای دارد ما به آقای صدر بگوئیم شما اگر می خواستید قول رجل را پیگیری کنید در متعلق اوامر و نواهی حصه را در خود طبیعی هم بحث کنید ، یعنی خورد شدن طبیعی یک دیدگاه است ، خورد شدن وجود یک دیدگاه است ،

خوب پس شما اگر خواستید بحث عقلی کنید حضرت آقای صدر! باید در مسئله حصه هر دو دید را بحث کنید ، کما اینکه اگر بخواهید بحث عرفی کنید باید هر دو تا را بحث کنید لذا ملاحظه می کنید این اشکال آن طرفش فقط به آقای سبحانی وارد است که حصه را فقط سر طبیعی پیاده کرده اند ، و قرینه اشکال این است که پیاده شدن حصه سر وجود قائل دارد ، این طرفش به آقای صدر وارد است که بالاخره حصه روی طبیعی هم قائل دارد ، حالا قائل عقلی است یا عرفی است ،

محل اشکال بودن انحصار حصه در بحث وجود

یک بحث دیگری است شما باید بگوئید ، باید تکلیف معلوم بشود که من یک فرد دارم یک طبیعی دارم ، حیث طبیعی چه چیزی است ؟ حیث فرد چه چیزی است ؟ حصه را که می خواهم بحث کنم ، عذر می خواهم یک طبیعی دارم و یک فرد دارم حیث فرد چه چیزی است حیث طبیعی چه چیزی است ؟ ایندفعه یک حصه دارم نسبت حصه با طبیعی و نسبت حصه با وجود و نسبت حصه با فرد را

بحث کنم ، بگویم طبیعی که معنایش روشن است ماهیت ممکن است که فرد داشته باشد ممکن است که خورد بشود ، اسمش حصه هست ، ایندفعه وجود که نسبت آن با ماهیت معلوم است ممکن است که فرد داشته باشد ممکن است که حصه داشته باشد ، همه را باید بحث کنید ، عقلی بحث می کنید همه را باید بحث کنید ، عرفی بحث می کنید همه را باید بحث کنید

لذا اینکه شما مسئله را می برید و حصه را منحصر در بحث وجود می کنید محل اشکال است

همانطور که آقای سبحانی که حصه را منحصر در طبیعی می کنند محل اشکال است ،

آقای خوئی (ره) البته باز هم همینطور است آقای خوئی باید تکلیف را روشن کند که شما وقتی که

حصه می گوئید (ما با آقای خوئی این اشکال را قبلاً بحث کردیم) باید معلوم بشود که حصه را با

طبیعی می گوئید یا وجود می گوئید ، وقتی هم که می خواهید نظر بدهید که بالاخره من در خارج یا

حصه دارم یا فرد دارم ، باید معلوم کنید ، خوب این هم این جهت چهارمی که قبلاً بحث کردیم ، پس

ما در این بحث های مان در این مسئله طبیعی سه جهت داشتیم در مسئله حصه سه جهت اشکال

داشتیم ، خود تصویر عقلی جمع بین عقل و عرف ، تصویر عرفی چه در طبیعی چه در حصه محل

بحث ما بود و اشکال می گرفتیم

جهت چهارم مان این است که طبیعی و فرد یا حصه و فرد یک مقدار باید روشن بشود ، اگر کسی عقلی بحث می کند باید روشن کند عقلاً تکلیف چیست ؟ اگر عرفی بحث می کند باید روشن کند که نسبت ها چه چیزی اند و وضعیت عرفی مسئله چطور است ،

تنها راه عرفی شدن و وجود را وارد بحث حصه کردن ، نظریه امام (ره) است

در پایان این بخش چون بخش پایانی فرمایش آقای صدر هم یک گیری دارد که الان عرض می کنم

اما در پایان این بخش دوباره بر می گردم به آن نکته که تنها راه عرفی شدن این مسئله آن نظر

حضرت امام (ره) است ، تنها راه عرفی شدن و وجود را وارد بحث حصه کردن استفاده از آن نظریه

حضرت امام (ره) است که حضرت امام (ره) ضمن اینکه مسئله الواحد را عرفی تصویر می کنند و اصرار

دارند که الواحد عرفی راهش نظریه رجل است ، تکمیل می کنند که این نظریه وقتی تمام می شود که

من وضع خاص و موضوع له عام را قائل بشوم ، حیث مرآتیت را بگذرم کنار و حیث مرآتیت کنار

گذاشتنی است چون با هیچ کدام از دیدگاه های فلسفی جور در نمی آید نه در قسم ثالث و نه در

قسم رابع ، حیث دخالت عرف را در وضع ببینم و وقتی می خواهم عرف را در وضع دخالت بدهم

عرف خودش را محتاج شناخت حقیقت و ماهیت نمی بیند ، کما اینکه عرف خودش را محتاج

تفکیک وجود از ماهیت به معنای دقیق فلسفی نمی بیند ، کما اینکه عرف اصلاً وارد مسئله دوران

نمی شود همان تعابیر قشنگی که گفتیم زیر بار مجاز فلسفی فنی نمی رود عرف ، که این ها را حقیقت

عرفی می بیند حقیقت عقلائی می بیند بدون اینکه بخواهد با ماهیت و حقیقت ماهیت کار کند ، اگر عرف کارش این باشد که همینطور است و پیاده کردن مسئله را در اقسام وضع اینطوری می بیند ، جهت هنر امام (ره) این است خدا رحمت شان کند ، آمده آن بحث فنی فلسفی را مبداء تصدیقی قرار داده است برای اینکه نشان بدهد آن راه بسته است در بحث عرف ، و نشان بدهد که مسئله اقسام وضع ، معرفی موضوع له یا حتی معرفی متعلق اوامر و نواهی ، چون باز هم در بحث متعلق امام نکاتی دیگری دارد که ما دیگر وارد آن نشدیم ، ولی آن شاه بیت و رکن و مسئله همان محوری است که عرض کردم ، تنها راه مسئله که من بخواهم این مسئله را عرفی کنم همین است ، قسم ثالث و رابع با مرآتیت غلط هستند عقلاً ، در قسم ثانی مرآتیت مشکل ندارد اما اینکه من در واقع قسم ثانی را با طبیعی طبیعی کار کنم ، با همان معنای فلسفی اش همان بحث امام (ره) است ، می خواهد بگوید نمی شود ، عرف می آید و واقعیت خارجی را نگاه می کند ، با قطع نظر از بحث وجود و ماهیت و دوران و اینجور حرف ها ، و این فرد فی ما بآیدی العرف ، عرف می خواهد برای آن لفظی را وضع کند بدون اینکه نیاز به شناخت حقیقت آن داشته باشد ، بدون اینکه اطلاعات بعدی اش در این حقیقت ، تاثیری در این وضع داشته باشد ، با طبیعیات قدیم کار کند یا با طبیعیات جدید ، نظریه جدول مندلیف را قبول کند یا نکند ، نظریه اتم و الکترون و پروتن و نترون هسته ها و ترکیبات شیمیایی "هاش دو

(را بداند یا نداند ، جسم بارد بسیط رطب فلان بداند کار ندارد عرف به این حرف ها ، اگر H^2O او ")
عرف اینطوری کار کرد خدا رحمت کند ایشان را ،

استفاده امام (ره) از این نظریه در فقه

لذا در فقه جلوتر هم می برد این را ، می گویند بعضی از این امورات عرفیه و عقلائییه (که ما الان در
بیع داریم فرمایشات ایشان را کار می کنیم) ایشان می فرمایند قبل از مقولات عشر شکل می گیرد
عرف چه کار دارد که ملک از مقوله جده است یا از مقوله اضافه است یا از فلان است ، یا اضافه
اشراقی است ، عرف اینها را نمی داند اینها اشکالات جدی آقای خوئی (ره) است اینها اشکالات جدی
آقای نائینی (ره) و آقای اصفهانی است (ره) ، حضرت آقای صدر بسیار خوب متأثر شدید از امام (ره) که
حیث عرفی را بحث کنید ، بسیار خوب ، اما اول یک خط کشی دقیق فلسفی بکنید ، حیث فلسفی را
جدا کنید ، بعد بیائید حیث عرفی را با مبادی مربوط به عرف کار کنید ،

حالا چند بار دوستان را به مناسبتی ارجاع دادیم در این اثناء بحث های مان ، ما الان در بحث مثلا
استصحاب استصحاب قسم ثانی یا قسم ثالث در بقاء ملک یک بحثی دارند که این ملکی که شما
دارید می گوئید چیست ؟ فرد است ؟ طبیعی است ؟ ملک را می شود تقسیم کرد به ملک لازم و
ملک جائز ، بعد شک کرد در بقاء ملک و استصحاب کرد بقاء ملک را ، بعد گفت ملک ملک لازم

است با استصحاب ، یک بحث های اینطوری دارد ، یکی از بحث های خیلی مهم آنجا این است که شما اینها را با مقولات وقتی می خواهید معنا کنید چطور می خواهید اینها را بدهید دست عرف و با عرف این کارها را بکنید بعد هم بیائید استصحاب را بر اساس یک فهم مقولی مثلاً حالا یا در جده یا در اضافه ، مقولات عشر ، یا یک فهم وجودی نمی دانم با اضافه اشراقی ، امام (ره) می خواهند بگویند ببینید عرف وقتی می خواسته لفظ ملک را برای این معنایش وضع کند اصلاً محتاج به این چیزها نبوده است ، اصلاً این چیزها نبوده است اصلاً ، عرف با بیع کار می کرده عرف با اجاره کار می کرده عرف با ،

بعد اینکه من بیایم اینها را عرفی کنم ما می گوئیم مبنایش اینجا است ، مبنای عرفی شدن اینها و بعد هم شناخت مسمای اینها در لسان دلیل و استفاده از این فهم عرفی برای کار با دلیل ، مبنایش را معتقدیم که امام (ره) درست کرده اند ، امام (ره) فقه اوسطش را دستگاه استنباطش را به گونه ایی تصویر کرده است بر اساس فقه اکبر به اصطلاح ، بر اساس اینکه آن سیستم های فلسفی را قشنگ توضیح داده اند بعد نا تمامی آن بحث های فلسفی را فی نفسه بیان کرده اند با رجل با مرحوم آقاضیاء ، با بعضی از عبارات مرحوم آخوند ، که واقعاً یا ظاهر است یا در واقع مشهور تلقی کرده اند که فلسفی است ، بعد وقتی که نا تمام بودن آنها را نشان داده ، آمده اند و عرفی کردند مسئله را با مقدمات عرفی خودشان ، با مقدمات عرفی خودشان امام (ره) آمده اند و گفته اند که می شود ، می شود طبیعی را تکه

تکه کرد ، می شود وجود را تکه تکه کرد ، اگر با عرف کار کردید آن هم عرف دقی ، البته نه عرف مسامحه ایی ، هر جا لازم شد ما با این فهم عرف جواب تان را می دهیم اگر خواستید با بحث عقلی کار کنید ، جوابتان را با بحث عقلی می دهیم ،

حالا در فرمایشات آقای طباطبایی (ره) هر چند در بعضی از بحث های اصولی شان این ادامه مسئله اصولی کمتر دیده می شود چون حاشیه کفایه ایشان مختصر است ، ولی در بحث های تفسیرشان ایشان این مطلب را ادامه داده اند ، یعنی شما اگر خواستید سهم آقای طباطبایی (ره) را هم در این سیر عقلی و عرفی ایی (که عرض کردم) ادامه بدهید باید در تفسیر ادامه این مطلب را از آقای طباطبایی (ره) جویا بشوید

ولی امام (ره) چون دیگر رأساً و رسماً به بحث اصولی به شکل مشبع پرداخته اند آمده اند تکلیف ادامه این مسئله فلسفی را در حیث اصولی مسئله با تفکیک حیث عقلی دقیق یا عقلی ادق از عرف مسامحه ایی یا عرف ادق تبیین کرده اند ،

به نظر ما انصاف مطلب این است که آقای صدر در پایان این بخش این که مسئله عرف را وارد میدان کرده امتیاز است برای ایشان ، حالا ما حدس می زنیم البته ، بخاطر ارادت شان به امام (ره) ، بخاطر ارتباط شان با افکار انقلابی حضرت امام (ره) آمده است تاثیر این فرمایشات امام (ره) را در حیث های

اصولی بحث شان بیان کرده است ، یک جاهایی نپذیرفته مثل بحث مان که خواسته نقد کند ، یک جاهایی پذیرفته مثل اینجا که می خواهند مسئله را عرفی تلقی کند ، اما بخاطر اینکه آن منظومه فکری امام (ره) یا در اختیار ایشان نبوده یا بالاخره ما ندیدیم که منظم تعرض کرده باشد این اشکالات مختلف خلاصه پیش می آید ، بخش پایانی فرمایش ایشان را هم عرض کنم اگر برسم امروز اگر نرسم فردا تمام بشود با آقای صدر انشاء الله

بخش پایانی فرمایش شهید صدر (ره)

آن بخش پایانی فرمایش ایشان وقتی است که بعد از اینکه این مطالب را تبیین می کنند می خواهند اینها را ببرند در مسئله متعلق اوامر و نواهی با آن سه دیدگاه جواب مسئله را بدهند ، یعنی دیدگاه به قول خودشان جعل ، یا دیدگاه روح طلب که حب است ، یا دیدگاه تطبیق ، به قول خود ایشان ، یعنی مسئله فعلیت ، ببینید در این مرحله هم ملاحظه خواهید کرد ، حالا عبارت ایشان را ملاحظه بفرمائید که فرصت ما تمام شده در این تکه هم بالاخره با رعایت اختصار برای استفاده از این تحلیلی که از حضرت امام (ره) ما جمع بندی کردیم از امام (ره) از مرحوم آخوند از مرحوم آقاضیاء و محقق خوئی (ره) این تکه را هم اشاره بکنیم که این بحث ما با حضرت آقای صدر رضوان الله علیه تمام بشود

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

نظر نہائی شہید صدر (رہ)

بحث ما بررسی فرمایشات مرحوم آیت الله صدر بود و بخش پایانی فرمایش ایشان باقی ماند قبلا این بخش را توضیح دادیم اما بررسی و نقد آن با توجه به توضیحاتی که داده شد به اینجا می رسد که ایشان بعد از اینکه طبیعی و حصه را تبیین کردند فرد را تبیین کردند ، می خواهند نظر نہائی شان را بیان کنند ،

خوب می فرمایند که ما در مسئله متعلق اوامر و نواهی یک بار حیث عالم جعل را در نظر می گیریم که بالاخره تکلیف به حسب عالم جعل به کجا خورده ، یک بار نه ، بحث روح تکلیف را در نظر می گیریم و کاری به حیث جعل تکلیف نداریم ، روح تکلیف یعنی حب ، مولی در مرحله حب که حب قبل از تکلیف است قبل از اینکه بعثی و زجری [شکل بگیرد] ، حب و بغض قبل از اینها شکل می

گیرد ، مولی تصور می کند تصدیق می کند ، مشتاق می شود ، حب پیدا می کند ، آن ملاک برای او محبوبیت پیدا می کند ، بعد تکلیف می کند ، حالا یک بار ما بحث را صرفاً به حسب عالم تکلیف و به تعبیر ایشان جعل بحث می کنیم ، یک بار روح تکلیف یعنی عالم حب ، یک بار هم مسئله را می بریم به مرحله تطبیق ، که مرحله فعلیت است به اصطلاح ،

فرق مرحله فعلیت و مرحله جعل

فرق بین مرحله فعلیت و مرحله جعل هم روشن است ، ما جعل را از باب دلالت لفظی یا دلالت اطلاقی می توانیم بحث کنیم ، یعنی دلالت یا وضعی اند یا اطلاقی اند در عالم الفاظ ، اما مسئله تطبیق مسئله فعلیت است که وقتی تکلیف می خواهد فعلی بشود ، که وقتی تکلیف فعلیت پیدا می کند مثلاً نسبت به موضوعش ، همیشه ما موضوع را مفروض می گیریم و بعد هم بواسطه تحقق موضوع تکلیف فعلیت پیدا می کند چون در مرحله جعل موضوع مفروض است و تقریباً حالت حالت قضیه شرطیه است بر اساس فرمایش آقایان ، بعد وقتی این موضوع مفروض ما تحقق خارجی پیدا می کند تکلیف فعلیت پیدا می کند ، ولی متعلق نه ، تکلیف ما را وادار می کند که متعلق را تحقق بدهیم به اصطلاح ، لذا آقایان در مرحله فعلیت یک تفکیکی بین موضوع و متعلق قائل هستند که سر جای خودش قبلاً توضیحاتش را داده اند ،

ولی بالاخره پس ما در بحث متعلق اوامر و نواهی به تعبیر مرحوم آیت الله صدر یک بار حیث جعل را بحث می کنیم ، یک بار حیث روح تکلیف یعنی حب را بحث می کنیم، یک بار حیث فعلیت و تطبیق را بحث می کنیم ،

مأمور به بودن خصوصیات فردیه در صورتی که تکلیف به حسب جعل به فرد بخورد بعد هم ایشان توضیح می دهند می گویند کسانی که قائل هستند که تکلیف به حسب جعل یا به حسب روحش به فرد خورده ، یعنی قائل اند به اینکه خصوصیات فردیه در واقع مأمور به هستند ، چون فرد شد آن طبیعی و وجود باضافه خصوصیات و منضم به خصوصیات که فرد را اینطوری معنا کرده اند ، اما کسانی که می خواهند بگویند که نه ، تکلیف به طبیعی می خورد نه به فرد ، می خواهند بگویند که خلاصه خصوصیات فردیه مناط ندارند و وقتی مناط نداشتند نه خود تکلیف و نه روح تکلیف یعنی حب هیچ کدام به چیزی که مناط ندارد نمی خورد ، بلکه خصوصیات فردیه لزوم وجود هستند اما متلازمین لازم نیست که در حکم شرعی یا در روح تکلیف یک حکم داشته باشند ، لذا نظرشان به این است که ما باید متعلق را چه در مرحله خود جعل و تکلیف و چه در مرحله روح تکلیف ، طبیعی بدانیم و خصوصیات فردیه ولو ملازم باشند با وجود طبیعی در خارج ، تا وقتی که مناط نداشته باشند تکلیفی به آنها نمی خورد ، و روح تکلیفی به آنها توجه پیدا نمی کند ،

بعد هم می فرمایند اما در مرحله فعلیت ، خوب ما در مرحله فعلیت می خواهیم تکلیف را تطبیق

بدهیم و منطبق کنیم بر یک واقعیتی ، خوب اگر ما قبول کردیم که مطبق طبیعی غیر از مطبق

خصوصیات فردیه است که طبیعی های دیگر هستند معلوم می شود که ربطی به هم ندارند ، این را هم

توضیح دادم قبلاً هم شرح آن را دادیم ،

ثمره بحث در بیان شهید صدر (ره)

بعد ثمره ایی را هم نتیجه می گیرند می گویند بنابراین اگر کسی گفت که تکلیف به طبیعی می خورد ،

در بحث اجتماع امر و نهی جوازی می شود ، می گوید طبیعی صلاۀ غیر از طبیعی غصب است ربطی

به هم ندارند ، اما اگر کسی گفت که تکلیف به فرد خورده است ، یا حداقل در مرحله تطبیق

خصوصیات فردیه داخل هستند آنموقع چاره ایی ندارد باید قائل به امتناع اجتماع بشود و بگوید

اجتماع امر و نهی ممتنع است چرا ؟ چون خصوصیت فردیه هم داخل در تکلیف امری است و هم

داخل در تکلیف زجری است هم بعث به آن می خورد و هم زجر به آن می خورد خوب محال می

شود ، این فرمایش آقای صدر است در مرحله پایانی

خوب ما در این مرحله هم آن سیر خودمان را تعقیب بکنیم ، سیر اینکه بالاخره چه این بخش اول فرمایش پایانی شان یعنی مختار شان ، چه استفاده از این مختار در بحث اجتماع امر و نهی ، ما دوباره باید سوال بکنیم که این مسئله سرنوشت آن مبناء عقل و عرف شما در اینجا به کجا می رسد ؟ و در واقع موضع شان را در مسئله اینکه این مسئله عقلی است یا عرفی ، حالا در عالم طبیعی است یا در عالم حصه باید آیت الله صدر رضوان الله تعالی علیه جواب بدهند

اشکال نظریه مختار شهید صدر (ره) و ثمره ایی که نتیجه می گیرند

توضیح مسئله ، توضیح این نکته را بدهیم که این معلوم بشود در این بخش پایانی چه در مختار چه در ثمره ایی که می خواهند بر آن بار کنند در واقع خلط و اشکال وجود دارد ، توضیح آن این است که خوب توجه بکنید ، البته توضیح مختصر ، چون عرض کردم ما خودمان این بحث را قبلاً انجام دادیم و اینجا به قدر اضطرار مان برای اشکال به آیت الله صدر (ره) و نشان دادن فارق فرمایش ایشان از فرمایش حضرت امام (ره) و حتی استادشان آقای خوئی (ره) می خواهیم متعرض بشویم

توضیح فارق بیان شهید صدر (ره) از بیان امام (ره) و محقق خوئی (ره)

توضیح این است خوب توجه کنید ، ما در آن بحث متعلق امر و نهی در سازمان کلام محقق خراسانی یا در سازمان کلام بقیه آقایان یک بحثی داشتیم که آقایان مسئله را می بردند سراغ اینکه شما با وجود می خواهید کار کنید یا ماهیت ؟ اصالة الوجودی هستید یا اصالة الماهوی هستید ؟

آقای آخوند یک کار خیلی مهمی که انجام دادند این بود که خواستند بگویند که نه مسئله متعلق امر و نهی و نه ثمره اش یعنی مسئله جواز و استحاله اجتماع امر نهی هیچ کدام ربطی به بحث اصالة الوجود و اصالة الماهیه ندارد ، خوب یک روالی داشتند مرحوم آخوند قبلا در کفایه آن را توضیح دادیم قبلا هم به یک مناسبتی در همین بحث یک اشاره ایی به آن کردیم ،

مبناء محقق خراسانی (ره)

مرحوم آخوند اصرار دارند اینطوری نیست که آقایان می گویند و اصلا زیر بار این که من بگویم مسئله مسئله ماهیت است یا مسئله مسئله وجود است نمی روند ، اصرار دارند که قضیه اینطوری نیست ، و لذا مسئله متعلق امر و نهی از حریم بحث وجود و ماهیت و تشخص و اینها خارج می شود ، در سازمان کلام مرحوم آخوند ، در مسئله اجتماع امر و نهی که بعضی ها خواسته اند بگویند باز مسئله اجتماع امر و نهی مرتبط می شود به مسئله اصالة الوجود و اصالة الماهیه ، آقای آخوند باز هم آنجا اصرار دارند که این هم غلط است ، چرا غلط است ؟ بخاطر اینکه آقای آخوند می خواهند

بگویند که در اجتماع امر و نهی ، می گوئید ما یک اجتماع امر و نهی داریم که این اجتماع ، وقتی اجتماع است که در واقع این عموم و خصوص من وجهی که بین دایره صلاه و غصب مطرح است در آن ماده اشتراک شان ، ما یک واقعیت داشته باشیم ، وقتی یک واقعیت داشته باشیم که اجتماع باشد ، اجتماع حقیقی باشد نه اجتماع موردی ، این یک واقعیت باید هم عنوان صلاه بر آن صدق کند و هم عنوان غصب بر آن صدق کند ، وقتی یک واقعیت دارید که هم عنوان صلاه بر آن صدق می کند و هم عنوان غصب بر آن صدق می کند ، مرحوم آخوند می گویند که دیگر چه فرقی می کند این واقعیت چه وجود در آن اصیل باشد و چه ماهیت در آن اصیل باشد ، یک واقعیت است دیگر ، اگر دو تا عنوان بر آن صدق کردند تا وقتی این دو تا عنوان ماهیت نیستند و یک واقعیت است ، دیگر برای شما چه فرقی می کند اصالة الوجودی می گوید این یک واقعیت وجود است هم امر به آن خورده و هم نهی به آن خورده است ، اصالة الماهوی می گوید این یک واقعیت ماهیت است هم امر به آن می خورد و هم نهی به آن می خورد ،

لذا گرفتار می شوید استحاله سر و کله اش پیدا می شود ، لذا به تعبیر آقای آخوند شما نمی توانید مسئله متعلق امر و نهی یا مسئله اجتماع امر و نهی که ثمره آن بحث متعلق است ، پیاده کنید سر... ، یعنی نقش اصالة الوجود و اصالة الماهیه یک واقعیت داشتن یا چند واقعیت داشتن بر اساس وجود یا ماهیت را آنجا پیاده بکنید امکان ندارد ، این مبناء آقای آخوند است .

بر اساس همین مبناء یک بحث مفصلی تلامذه مرحوم آخوند با آقای آخوند دارند که قبلاً هم اشاره کردیم یکی از تلامذه آقای آخوند آقای محقق نائینی (ره) است ، محقق نائینی (ره) اصراری دارند که نه خیر اینطوری نیست که ما همیشه در آن محل تداخل دو تا دایره صلاه و غضب یعنی در عموم و خصوص های من وجه همیشه یک واقعیت داشته باشیم نه خیر ، چرا اینطوری نیست ، آقای نائینی (ره) توضیح داده اند گفته اند که ما یک حیثیت تعلیلی داریم یک حیثیت تقییدی داریم ، در حیثیات تعلیلی ما با یک واقعیت کار می کنیم لذا مسئله اجتماع امر و نهی نیست ،

اما در حیثیات تقییدی که ما بحث مان در احکام شرعیه اینطوری است ، می گوئیم الصلاة واجبه این فعل خارجی با حیثیت صلاتی و جوب را می پذیرد ، الغضب محرم ، این واقعیت خارجی با حیثیت غضبی در واقع حرمت را می پذیرد ، یعنی نزاع ما در عموم و خصوص من وجهی است که حیثیت حیثیت تقییدی است به تعبیر آقای نائینی (ره) ، اینجا محل بحث ما است ، والا اگر حیثیت حیثیت تعلیلی باشد در حیثیات تعلیلی اصلا مسئله اجتماع امر و نهی پیش نمی آید ، در حیثیات تقییدی که که اجتماع امر و نهی پیش می آید ،

آقای نائینی اصرارشان این است می گویند که چه اشکال دارد بر اساس مبناء محقق خراسانی که مقولات تسعه عرضی در واقع محمولات بالضمیمه هستند نه خارج محمول ، مقولات تسعه عرضی در فلسفه بحثی هست که این مقولات تکلیف شان چیست ؟ آیا تا وقتی پای ماهیت می آید وسط حتماً دو واقعیت پیدا می شود که به آنها می گویند محمولات بالضمیمه در فلسفه ، آنموقع مثلاً مقوله وضع یک مقوله است و یک ماهیت است ، و مقوله این یک مقوله است و یک ماهیت است ، هر دو تا هم از مقولات در واقع تسعه عرضی ، و مقولات سبعیه نسبیه هستند ، چون مقولات تسعه عرضیه کم و کیف آن را که بگذارید کنار ، هفت تا مقوله باقی می ماند که مقولات سبعه نسبیه اند ، آنجا بحثی شده محقق نائینی (ره) در آنجا بحث شان این است می گویند که اگر من مبناء آقای آخوند را قبول کردم که همه مقولات تسعه عرضیه ترکیب هایشان ترکیب های محمولات بالضمیمه است و من آمدم به شما نشان دادم که مثلاً عنوان صلاة رفته در مقوله این ، یا رفته در مقوله وضع ، حالا با آن اختلافاتی که هست ، عنوان غصب رفته در یک مقوله دیگری ، غصب مثلاً رفته در مقوله این ، صلاة رفته در مقوله وضع ، من دارم با واقعیات مجمع و آن قسمت مشترک دو تا دایره کار می کنم با حیثیت تقییدی صلاتی کار می کنم ، می برم آن را در مقوله ای به نام مقوله وضع ، با حیثیت غصبی کار می کنم می برم آن را در یک مقوله به نام مقوله این ،

لذا اینطوری نیست که مرحوم آخوند گفته مجمع حیث کان واحداً وجوداً و ماهیتاً لا فرق بین اصالة الوجود و اصالة الماهیة ، نه خیر ، مجمع اگر من ماهیتی شدم و ماهیات را از دو تا مقوله تصویر کردم ، ماهیتی را در صلاة دارم از یک مقوله ماهیتی را در غصب دارم از یک مقوله ، خیلی فرق حاصل می شود ، پس من باید آنجا مبناء ام را در مسئله ماهیات روشن کنم ، مبناء مرحوم آخوند هم این است که این ماهیات تسعه عرضیه همه از مقولات متبائنه ایی هستند که خارج محمول به آن نمی گویند بلکه محمول بالضمیمه به آن می گویند ، این حرف فرمایش آقای نائینی (ره) و لذا ایشان فتوا داده اند و گفته اند که نه خیر شما باید تعیین تکلیف کنید در آنجا مسئله را ، که عرض کردم مفصل آنجا بحث شده در جای خودش ، اجمالاً هم در آنجا که ما بحث متعلق اوامر و نواهی را بحث می کردیم به این نکته اشاره کردیم ،

اشکال صغروی محقق خوئی (ره) به استادشان محق نائینی (ره)

لذا همین جا شاگرد آقای محق نائینی (ره) آقای محقق خوئی (ره) با استادشان آقای نائینی (ره) درگیر است ، که این فرمایش شما کبرویاً درست است اما صغرویاً ما ممکن است که اشکال کنیم ، که صلاة و غصب مثلاً اینطور نمی شود که یکی را در این مقوله برد و یکی را در آن مقوله برد ولی کبرویاً درست است ، ببینید این مطلب مهمی که الان محل بحث ما است این است ،

ما اینجا باید از آقای صدر رضوان الله تعالی علیه سوال کنیم ، بگوئیم حضرت آقای صدر ! شما در واقع دو تا حرف مهم دارید در اینجا ، می گوئید که من اگر قائل شدم به فرد ، در واقع می آیم آن خصوصیات مقولات عرضیه را وارد متعلق امر و نهی می کنم و وقتی خصوصیات عرضیه را وارد بحث متعلق امر و نهی کردم اینطوری گرفتار می شوم با حیث جواز و حیث استحاله و امتناع و اجتماع ، ما سوال مان از شما این است ، شما این خصوصیات مقولات عشر را که وارد بحث می کنید با این حیث مبناء فلسفی بحث می کنید که ترکیب انضمامی مقولات تسعه عرضیه خارج محمول هستند یا محمول بالضمیمه ، یا بدون این حیث بحث می کنید ؟ اگر توجه به این حیث دارید که این مقولات تسعه عرضیه در آنها یک مبناء وجود دارد که محمول بالضمیمه هستند و یک مبناء دیگر در آنها وجود دارد به نام اینکه خارج محمول هستند ، خوب این حیث که نمی تواند حیث عرفی مسئله باشد ، شما چه در مرحله جعل چه در روح تکلیف که حب است چه در مرحله تطبیق این نکته فنی که شما روی آن مانور می دهید که خلاصه این ماهیات هر کدام حیث شان از حیث دیگری جدا است و واقعیت شان از واقعیت دیگری جدا است خوب شما باید اینجا تعیین تکلیف کنید آن فرمایش آقای آخوند را ، اگر تعیین تکلیف نکنید باید توضیح بدهید که چرا تعیین تکلیف نمی کنید ؟

در متعلق امر ونهی این بحث جلوی شما را می گیرد ، در مسئله ثمره بحث جلوی شما را می گیرد ، یعنی شما اینجا قشنگ روبروی تان آقای آخوند است در اصل مسئله متعلق ، روبروی تان محقق نائینی (ره) است ، روبروی تان محقق اصفهانی است ، روبروی تان استادتان محقق خوئی (ره) است ، عیناً در ثمره ایی که می خواهید بر این بحث بار کنید که چه کسی اجتماعی می شود و چه کسی استحاله اجتماعی می شود باز همین بحث جلو پای شما را می گیرد ،

لذا ببینید این نکته که من از یک قاعده فنی فلسفی استفاده کنم که ماهیات عرضیه مطبق هایشان با هم متفاوت است و این ماهیات مثلاً این یا ماهیت مثلاً وضع یا ماهیت کیف یا ماهیت کم اینها مطبق های متفاوتی دارند ، خوب یک قاعده فلسفی فنی ، حالا چه شما بخواهید از این قاعده فنی فلسفی در مرحله جعل استفاده کنید چه در مرحله روح تکلیف یعنی حب استفاده کنید چه در مرحله فعلیت استفاده کنید ، این را باید تعیین تکلیف کنید ،

لذا اگر خاطرتان باشد ما این بحث را تعیین تکلیف کردیم که بله اینجا حضرت امام (ره) باز بحث شان این است که نه من اگر قرار شد که در عالم فلسفه قائل بشوم به اینکه مقولات سبعة نسبیه که هفت مقوله از آن مقولات تسعه عرضیه هستند خارج المحمول هستند مثلاً نه محمولات بالضمیمه ، آنموقع اصل حرف محقق خوئی (ره) اصل حرف محقق نائینی (ره) خراب می شود ، کما اینکه آن فرمایش

آقای آخوند محل اشکال می شود ، چون مرحوم آخوند مبنائش را همین محمول بالضمیمه بودن است
باید شما این بحث را بکنید

بیان محقق خوئی (ره) ذیل فرمایش استادشان محقق نائینی (ره)

نکته بعدی که ما باید اینجا با آقای صدر بحث کنیم و تذکر بدهیم آن مبناء استادشان محقق خوئی (ره) است ، خوب استاد شما یک بحثی دارد علی المبناء با محقق نائینی (ره) که خواسته بگوید اینکه حیثیات تقییدی همیشه ترکیب انضمامی دارند غلط است ، گاهی وقت ها درست است گاهی وقت ها غلط است ، هر چند که عرض کردم آقای خوئی و آقای نائینی مبناء شان ، مبناء مرحوم آخوند است ، یک بحثی [محقق خوئی] دارد در مختار خودش که گفته نه ، مثلا من مختارم این است که در مرحله جعل عنوانی ام در مرحله امتثال معنونی ام ، چون در مرحله امتثال می خواهم بروم ملاک را تحصیل کنم ، ملاک هم در خارج است ، و در مرحله امتثال چون معنونی هستم در واقع من قائلم به اینکه هر جا ترکیب به اصطلاح اتحادی بود نه انضمامی ، هر جا مقولات متبائنه ایی داشتم در عالم تحقق آنموقع من قائلم به جواز در مرحله امتثال ، هرگاه ترکیب اتحادی بود قائلم به استحاله در مقام امتثال ، یعنی استادتان می آید حیث مرحله جعل را از حیث مرحله امتثال جدا می کند ، در مرحله جعل دفاع می کند از نظریه استادشان محقق اصفهانی (ره) و عنوانی می شود ، در مرحله امتثال چون می

خواهد تحصیل ملاک کند معنونی می شود ، بعد آنجا این بحث خارج محمول بدون یا محمول بالضمیمه بودن ، ترکیب اتحادی یا ترکیب انضمامی داشتن را پیش می کشد ،

اشکال به شهید صدر (ره) بنابر فرمایش استادشان محقق خوئی (ره)

خوب اگر شما طرف تان یک چنین بحث جدی ایی است در مسئله ثمره ، خوب این بحث را شما باید درست کنید ، صرف آن بحث عرفی اگر درست هم در بیاید که با اشکال قبلی عرض کردم درست در نمی آید نمی تواند اینجا را تعیین تکلیف کند ، لذا این نکته ای که آقای خوئی (ره) بار می کنند بر آن مبناء با عنایت به اینکه یک بحث در واقع عنوان و معنوی هم داریم یک بحث جعل و امثال هم داریم تفکیک حیث جعل را از حیث امثال شما با استادتان آقای خوئی باید بروید نسبتش را با آن نظریه عرفی تان معلوم بکنید ، اگر نسبتش را با آن نظریه عرفی تان معلوم نکنید نمی توانید نظر بدهید ،

اشکال دیگر با در نظر گرفتن تفکیک حیث جعل از حیث فعلیت و تطبیق در بیان شهید (ره)

نکته بعدی هم که ما باز با آقای صدر (ره) داریم خود تفکیک حیث جعل از حیث فعلیت و تطبیق است ، آقایان همانطور که خود ایشان هم در جاهای دیگر توضیح داده اند بازگشت تفکیک مسئله جعل از

مسئله فعلیت را اینطوری اجمالاً می گویند که مرحله جعل مرحله دلالت لفظی است ، حالا یا وضعی یا اطلاقی ، مرحله فعلیت مرحله تطبیق است ، کاری به حیث دلالات لفظی از باب وضع یا اطلاق ندارد ، بعد بازگشتش به آن مبناء است که نسبت به مثلاً موضوع ما یک اشتراطی قائل بشویم نسبت به متعلق اشتراطی قائل نشویم ، خوب حالا سوال این است این تفکیکی که شما بین مرحله جعل و مرحله فعلیت می کنید باز بحث عرفی است ؟ با آن مبناء تان در مسئله متعلق اوامر و نواهی سازگار است ؟

پس ملاحظه می فرمائید که ما با آن توضیحی که دادیم سه بخش اشکال به ایشان داریم ، سه بخش مهم در آن بخش پایانی فرمایش آقای صدر هست ، بخش اول این بود که ایشان می خواستند مختارشان را در مسئله متعلق اوامر و نواهی بیان کنند و ما سوال کردیم که این مختار شما اگر بر اساس آن مقدمه ایی که ارائه کردید و حیث بحث را عرفی کردید نسبت آن با مسئله ماهیات که محمولات بالضمیمه هستند یا خارج محمول هستند چیست ؟ و باید این بحث فنی فلسفی مسئله اش روشن بشود ، کما اینکه نسبتش با مسئله اصالة الوجود و مسئله اصالة الماهية که آقای آخوند می خواهد انکار کند چیست ؟

پس در مختارتان این وضعیت را روشن کنید برای ما ، چه مختارتان به مرحله جعل بخورد چه به مرحله روح تکلیف بخورد چه به مرحله تطبیق و فعلیت بخورد ، شما باید در این مختار تعیین تکلیف

بکنید کار را ، آن مسئله وجود ماهیت ، خارج محمول و محمول بالضمیمه را باید قشنگ و روشن

توضیح بدهید و الا نمی توانید این نتیجه گیری را بکنید

اشکال ثمره ایی که شهید صدر (ره) بر مختارشان بار می کنند

اشکال بعدی ایی که ما به ایشان داشتیم این بود که ثمره ایی که می خواهید بر این مختار بار کنید هم

همینطور است ، ثمره ایی که تصریح می کنید که اگر کسی قائل به تصریح شد جوازی می شود و اگر

کسی قائل به فرد شد در واقع امتناعی می شود باز هم همینطور است ، شما باید تعیین تکلیف کنید که

در واقع آن ثمره ترتبش بر آن مبناء بر اساس آن نزاعی که آقایان سر وجود و ماهیت در ثمره و

خارج محمول بودن و محمول بالضمیمه بودن انجام می دهند چیست ؟ این ثمره را که دارید بار می

کنید باز باید تعیین تکلیف بکنید این مطلب را پس صرف آن بحث عرفی شما آنجا آن را تمام نمی

کند ، مگر از اول آنجا عقلی شروع کنید تا آخر هم عقلی بروید جلو ، اگر بخواهید از اول عرفی

شروع کنید و تا آخر عرفی بروید جلو باید این را روشن کنید ، کافی نیست ،

پس هم در مختار تان در متعلق و هم در ترتب ثمره آن بحث بسیار مهم وجود ماهیت ، خارج

محمول یا محمول بالضمیمه بودن ، تفکیک حیث تقییدی از حیث تعلیلی و ترکیب اتحادی یا انضمامی

در حیثیات تعلیلیه خوب بحث جدی شما است

در اینجا یک اشکال دیگری شکل گرفت و آن اینکه بر اساس بعضی از آراء در مسئله اجتماع امر و نهی مثل رأی خیلی مهم استادان محقق خوئی (ره) تکلیف تفکیک حیث جعل از حیث امتثال هم مهم است ، البته آن دیگر فرع آن بحث دوم ما است با ایشان ، چون آقای خوئی بایک دقتی خواسته آن فرمایش آقای نائینی (ره) را در مرحله امتثال محکم کند و فرمایش استاد دیگرشان آقای اصفهانی (ره) را در محله جعل ، ولی بالاخره یک قول دیگری است که در ادامه این بحث پیش می آید و ما الان حیث بحثش حیث این تفکیک است ، آقای صدر باید این را قشنگ با آن مبناء عرفی یا مبناء عقلی شان آن مقدمه مرتبی که چیده اند روشن کنند

تفکیک بین حیث جعل و حیث فعلیت و تطبیق چگونه اتفاق می افتد

خوب اشکال سوم ما این است که شما بین حیث جعل یا به قول ایشان روح تکلیف و بین حیث تطبیق و فعلیت تفکیک این دو تا از هم چگونه اتفاق می افتد ؟ این تفکیک با بیانی که آقایان در کردم تطبیق را فعلیت معنا می کنند نسبت به موضوع یک طور نسبت حوزه نجف دارند که عرض به متعلق یک طور ، باید معلوم بشود عرفی است ، اگر این تفکیک عرفی نیست اگر بازگشت آن نسبت به موضوعش به قضیه شرطیه است ولی نسبت متعلق نمی تواند شرطیه باشد ، بلکه تکلیف می خواهد خودش شما را وادار کند به اینکه متعلق را ایجاد کنید ، این تفکیک اگر عرفی نبود نسبت این

تفکیک غیر عرفی که شما دارید در مختارتان یا در ترتب ثمره از آن استفاده می کنید با آن مقدمه

مبناء عرفی شما چطور است ؟

لذا ما در واقع در این سه بخش با محقق صدر رضوان الله تعالی علیه گرفتاری جدی ایی داریم و

نظریه ایشان را در متعلق اوامر و نواهی و ثمره ایی که بر این نظریه بار می شود انصافاً از انسجام

کافی برخوردار نمی بینیم و با عنایت به اینکه آن اشکالی که به حضرت امام (ره) داشتند همه اش سوار

بر این نظریه است ، چون همانطور که عرض کردیم ایشان اینجا را ارجاع می دهند به مره و تکرار ،

اینجا یعنی بحث الجهة الثالثة در مسئله نواهی را ، مره و تکرار تفصیلش را موکول می کنند به متعلق

اوامر و نواهی ، در متعلق اوامر و نواهی هم ملاحظه کردید چه آنجا که قرائت آقای نائینی (ره) را گفتند

چه آنجا که قرائت آقای اصفهانی (ره) را گفتند ، چه آنجا که قرائت آقای آخوند را گفتند و چه آنجا که

مختارشان را بیان کردند ، ما نتوانستیم انسجامی در فرمایش آقای صدر درست کنیم ، هر چند

انسجامی در فرمایش مرحوم آخوند وجود دارد با سازمان خودش ، انسجامی در فرمایش آقای

نائینی (ره) وجود دارد با سازمان خودش ، انسجامی در فرمایش محقق اصفهانی (ره) وجود دارد با

سازمان خودش ، انسجامی در فرمایش آقای خوئی (ره) وجود دارد با سازمان خودش و ملاحظه هم

کردید که در تمام آن سازمان ها یک بحث عقلی فنی ارائه می شد و امام (ره) هم اشکال شان متفرع

بود بر همین بحث عقلی فنی ،

اگر آقای صدر بخواهند یک بحث عرفی را ارائه کنند ، این بحث عرفی هم خودش تصویراً محل اشکال و ایراد بود مبانی اش و هم مختار ایشان در متعلق اوامر و نواهی محل اشکال بود هم این ثمره اجتماع امر و نهی ، جواز و امتناعی که ایشان بر آن بار کردند را ما دچار انسجام نمی دیدیم بین خود و خدا ، و لذا در پایان این بحث طولانی با آقای صدر (ره) دوباره عرض می کنم ایشان متأثر شده اند از نظریه حضرت امام (ره) البته این حدس ما است ، در حیث عرفی کردن ، ولی نه عرفی کردن را در متعلق انسجام برای آن قائلیم در فرمایش ایشان ، روشن نیست ، نه در حیث ثمره ایی که بر این مسئله عرفی می خواهند در بحث متعلق اوامر و نواهی ثمره بار کنند ، یعنی مسئله اجتماع امر و نهی ، بنابراین ما با کمال ادب اعلام می کنیم که نه ، فضا همان فضاهایی است که آقایان گفته اند و امام (ره) هم نقدشان به همان فضا است ، راه حل برون رفتن از نقد امام (ره) هم بحث عرفی شدن در متعلق است با روال حضرت امام (ره) ، این پایان بحث ما بود با مرحوم آقای صدر رضوان الله تعالی علیه ، در ادامه بحث مره و تکرار و انحلال عدم انحلال و اشکالی که ایشان به حضرت امام (ره) داشتند ، انشاء الله جلسه بعد بحث جدید مان را در مسئله نواهی تبعاً لمرحوم آخوند در کفایه ادامه خواهیم داد .

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بیان نکته ایی در ارتباط با مجموع فرمایشات شهید صدر (ره)

بحث مرحوم آیت الله صدر با حضرت امام (ره) و بررسی نقد ایشان به حضرت امام (ره) تمام شد ، و

یک نکته ایی درباره مجموع فرمایشات حضرت آیت الله صدر (ره) باقی مانده است که ارتباط

ندارد با نقد امام و نقد ما به نقدی که ایشان به حضرت امام (ره) داشتند. بلکه ارتباط دارد با کلیت

بحثی که در آن بودیم ، و ایشان در ابتداء الجهة الثالثة آن نکته را متذکر شده اند ، و در آن نکته فقط

با امام (ره) درگیر نبودند بلکه با اساتید اساتید شان مانند مرحوم آقاضیاء هم درگیر شدند ،

همانطور که خاطرتان هست در ابتداء جهت ثالته (که خواندیم) فرض ایشان در ابتداء جهت ثالته این

بود که ما فرض کنیم در نهی وحدتی داریم و انحلالی در نهی نداریم ، کما اینکه در امر وحدتی داریم

و انحلالی در امر نداریم ، بعد گفتند که اگر اینطور باشد آنموقع ما در جهت ثالته یک بحثی داریم غیر

از جهت ثانیه ، در جهت ثانیه به دنبال مسئله انحلال بودیم که انحلالی وجود دارد یا ندارد و کیفیت انحلال را بررسی کنیم ، امام (ره) در جهت ثالثه بحث را می برند سر کیفیت امثال ، ولی با این تاکید که ما انحلال و عدم انحلال را در جهت ثانیه در حیث سقوط و عصیان بحث می کردیم ، یعنی می گفتیم که در نهی چه خصوصیتی وجود دارد که نهی با عصیان ساقط نمی شود ، ولی امر با عصیان ساقط می شود ،

اینطور بحث سر حیث سقوط بواسطه عصیان بود در جهت ثانیه ، و جواب این می شد که مثلا در نهی ، ما نهی را منحل می کنیم به نواهی متعدد ، و چون در نهی انحلال داریم به نواهی متعدد آنموقع وقتی من یک تکلیف را عصیان می کنم ، خود آن تکلیف ساقط است ، اما تکالیف متعددی که از انحلال نهی به دست آمده است دیگر دلیلی برای سقوط آن بواسطه عصیان نیست ، پس در جهت ثانیه بحث رفته سراغ اینکه انحلالی آمد یا نیامد ، برای آنکه مسئله عصیان را حل کنم ، چون مشهور می گویند عصیان مسقط تکلیف است اما در نهی رسیدند به این نکته که نهی با عصیان ساقط نمی شود ، جواب آن انحلال است

کیفیت بحث در جهت ثالثه

در جهت ثالثه مسئله چه چیزی است؟ مسئله در جهت ثالثه این است که بحث را ببرم سر کیفیت امتثال، نه مسئله انحلالی که بخواهد مسئله عصیان را حل کند، لذا ایشان توضیح شان این بود که ما اگر فرض کردیم که انحلالی وجود ندارد و در جهت ثانیه در بحث عصیان دچار مشکل شدیم مثلا می خواهیم در جهت ثالثه از باب کیفیت امتثال مسئله را حل کنیم،

و تعبیرشان این بود که ببیند لنا فرق بین الامر و النهی غیر ما کنا بصددہ فی الجہۃ السابقہ و هو الانحلال الی عدۃ تکالیف در جهت سابق دعوا سر انحلال بود، فانہ و إن لم یکن فرق بینہما من حیث سقوط بالعصیان بگوئیم بین اینہا هیچ فرقی نیست در حیث اینکہ عصیان مسقط است یا نہ، فرض کردیم تفاوتی نیست بین اینہا، حالا در جهت ثانیہ اثبات کردیم تفاوت را، اما حالا اگر فرض کردیم تفاوتی ہم در مسئلہ سقوط بواسطہ عصیان نیست لم یکن بینہما من حیث سقوط بواسطہ عصیان فرقی، الا انہ یبقا بینہما فرق فی کیفیت الامتثال، بحث را برده اند سر کیفیت امتثال، بہ اینکہ کیفیت امتثال امر را بہ یک فرد محقق کنم، کیفیت امتثال نہی این است کہ تمام افراد را ترک کنم، یعنی در کیفیت امتثال بین اینہا فرقی قائل بشوم و مسئلہ را پیگیری کنم اینطوری، کہ بعد ہم گفتہ اند کہ این مطلبی کہ کیفیت امتثال امر بہ اتیان فرد است و کیفیت امتثال نہی بہ ترک ہمہ افراد است این بہ حکم عقل است، و بعد ہم از اینجا درگیر شدہ اند با امام (ره) کہ بحث امام (ره) و درگیریشان را تمام کردیم

اشکال شهید صدر (ره) به اساتیدشان

حالا مطلبی هست در پایان این بحث باید محقق کنیم که روشن بشود درگیری ما با ایشان و دفاعی که ما می خواهیم از آقایان اساتید ایشان بکنیم ، و لذا ایشان در جهت ثالثه می خواهند بگویند در کیفیت امتثال ، در جهت ثانیه یک مسئله ایی داشتیم در مسئله سقوط بواسطه عصیان ، و بعد هم گفتند و بما ذکرناه من التمییز بین هذا الفارق و بین الفارق فی الجهة السابقة اتضحت جملة من المغالطات فی کلمات المحققین که أهم آن ما وقع فی تقریرات مرحوم آقاضیاء است مثلاً ، و توضیح هم دادیم اول مطلب ایشان که کأن اینها فرق بین جهت ثانیه و جهت ثالثه را متوجه نیستند ، مطلبی را که باید در جهت ثالثه بررسی کنند آورده اند در جهت ثانیه بررسی کرده اند ،

و لذا گفته اند من طرح المشکل ابتداءً بما ذکرنا مشکل را اول در جهت سابقه طرح می کنند من بقاء النهی بعد العصیان بینما لایبقی الامر بعد العصیان و می گویند در نهی بعد از عصیان نهی باقی است ولی در امر بعد از عصیان امر باقی نیست ، ولی جوابش را می آیند کیفیت امتثال قرار می دهند ایشان اینطوری خواسته اند اشکال کنند

محضر شریف شما عارضم که حالا ما بعد از این تحلیل مفصلی که با ایشان انجام دادیم می خواهیم برگردیم سر صدر بحث ایشان و این را هم تعیین تکلیف کنیم

اشکال به مرحوم آخوند و جواب از اشکال

یک نکته ایی را ما باید به آقای صدر حق بدهیم ، و آن نکته این است که در عبارت مرحوم آخوند مسئله انحلال متمرکز شده است سر بحث عصیان ، این درست است و حق با ایشان است ، در بحث جهت ثانیه که ما بحث کردیم با آقای صدر و بقیه ، آقای خوئی آقای صدر مرحوم آقاضیاء و مرحوم آخوند و محقق اصفهانی محقق نائینی همه آقایان حضرت امام محقق بروجردی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ، همه را که بررسی کردیم آنجا معلوم شد که عبارت مرحوم آخوند در کفایه همین است لوخولف ، مرحوم آخوند مسئله را برده اند سر مخالفت و عصیان ، و طرح مسئله کرده اند که چیست در نهی لوخولف نهی باقی است ؟ ولی امر لوخولف باقی نیست یعنی مسئله را برد سر عصیان ،

خوب همان جا عده ایی از بزرگان علم اصول به مرحوم آخوند اشکال گرفته اند و گفتند شما چرا مسئله را منحصر می کنید به عصیان ، اگر می خواهید مسئله را بررسی کنید هم در عصیان بررسی کنید هم در امتثال ، لذا آقایانی که وارد این بحث شدند در این فضا وارد شدند که نباید مسئله انحلال را سر مسئله عصیان متمرکز کنیم ، اصلا اشکال شان به مرحوم آخوند این بود ، دوستانی که مراجعه می کنند و سال گذشته بودند خاطرشان هست ما از مرحوم آخوند دفاع کردیم و گفتیم که این اشکال به مرحوم آخوند وارد نیست ، چرا ؟

توضیح دادیم بخاطر اینکه مرحوم آخوند در مرحله امتثال ، نهی را عام مجموعی دیده است ، لذا وقتی در مرحله امتثال نهی را عام مجموعی ببیند گفته است که امتثال آن به ترک همه افراد آن است ، ولی به مشکل برخوردند در عصیان ، گفته اند در عصیان مشکل من این است که اگر نهی عام مجموعی است و امتثال آن به ترک همه افراد است ، خوب وقتی یک فرد را عصیان کردی دیگر باید آن ساقط بشود ، عام مجموعی مطلوب مولی بود ، حالا که عام مجموعی رفت باید تکلیف ساقط شود ، لذا تمرکز بحث را برده اند سر مسئله عصیان ، نه به دلیل اینکه حواشش نبوده به اینکه مسئله اطاعت و عصیان هر دو مسقط هستند و مسئله مسقطیت اختصاص به مسئله عصیان ندارد که ما فقط بحث را سر عصیان ببریم لذا ما آنجا از مرحوم آخوند دفاع کردیم و اشکال وارد کردیم به فرمایش استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل (ره) که چرا شما به مرحوم آخوند دارید ایراد می گیرید ؟ اینجا می گوئیم بله آقای صدر ، در اینجا که مرحوم آخوند مسئله را بردند سر عصیان شما مسئله را با این نکته بردید که در جهت ثانیه دعوا سر عصیان است در جهت ثالثه دعوا سر کیفیت امتثال است ، نه ، در جهت ثانیه دعوا سر عصیان و امتثال است مسقطیت عصیان و مسقطیت امتثال هر دو محل بحث است ، حصری ندارد که من اینطوری جدا کنم ، این نکته اول که بقیه آقایان این بحث را اعم دیدند و اگر هم شما می خواهید این دو تا را جدا کنید تبعاً لآخوند جا داشت که اقلاً این مطلب را توضیح می دادید که ما دفاع کردیم از مرحوم آخوند ، که برای مرحوم آخوند در مرحله امتثال

مشکلی وجود نداشت که مطرح نکرد ، چون عام مجموعی بود ، بلکه مرحوم آخوند در مسئله عصیان دچار مشکل شدند ، حالا سعی کردند که از طریق اطلاق حالا مطالبی که آنجا گفته شده حل کنند ، لوخولف را محل بحث قرار دادند ، حالت عصیان و مخالفت را بحث کردند، این اولاً ،

لذا این تفکیک بین ثانی و ثالثه خودش اول الکلام است ، در کلام مشهوری که شما می خواهید با آنها درگیر شوید آنها هم مثل همه بحث را برده اند سر این که مسقط حقیقتاً چه چیزی است ؟ چه در وادی اطاعت و چه در وادی عصیان ، اطاعت مسقط است عصیان مسقط است ، که مرحوم آخوند گفته اند که مسقط سه جور پیش می آید یا با اطاعت یا با عصیان یا با فوت موضوع ، بالاخره این جدا کردن این که من یک جهت ثانی دارم یک جهت ثالث دارم ، جهت ثانی ام انحلال است در فضای عصیان ، این تازه اول بحث است ، آقایان هم که می خواهند مسئله انحلال را بررسی کنند هم در عصیان مطرح می کنند و هم در اطاعت ، این نکته اول .

نکته دوم این است که در خود مسئله عصیان که در جهت ثانیه ایشان بررسی کردند که رفتیم در فضای عصیان ، درگیری مفصلی با استادشان آقای خوئی (ره) داشتند ، آن هم سر جای خودش مراجعه می کنید در همین عبارات بحوث در مرحله ثانیه وجود دارد مطالب

شهید صدر (ره) ارجاع مسئله انحلال نواهی به فهم عرفی از ملاکات را تنها راه حل می

دانند

بعد ایشان جمع کردند به اینکه اینجا ما تنها راه مان این است که مسئله انحلال نواهی را برگردانیم به

فهم عرفی از ملاکات ، و لذا انجا متمرکز شد فرمایش ایشان سر این مطلب که تنها راه دفاع برای حل

این معما این است که ما بگوئیم مدعای ما غلبه الانحلالیه ملاکات النواهی العرفیه است ، ما می

خواهیم بگوئیم ملاکات نواهی العرفیه غالباً انحلالی است ، و هذه الغلبه اگر این غلبه عرفی وجود

داشت نواهی عرفی ظهور پیدا می کنند در انحلالی بودن نسبت به متعلقات شان ، که عرض کردم در

آنجا مفصل این مطلب بررسی شد

و هذه الغلبه تستوجب الظهور فی النهی سبب میشود که اینها ظهور پیدا کنند در انحلالیت نسبت به

متعلق ، فیکون حجة لو صدر این نهی عن الشارع ایضاً اگر این نواهی عرفی حجت شدند در انحلالیت

نسبت به متعلقات وقتی در لسان شارع هم به کار برود حجت هستند در این مسئله ، چون شارع

دیدنش دیدن سخن با مسلک عرف است ، و لذا می گویند و بما ذکرنا ظهر وجه الفرق بین الاوامر و

النواهی حیث یکون الامر ساقطاً بالعصیان أو الامثال مرة بخلاف النهی ، فانه لا یسقط بالعصیان مرة ،

و لیس ذلك الا من جهة تعدد الحرمة و النهی و وحدة الامر خواستند بگویند عرف اینطوری می فهمد

، عرف امر را یکی می بیند چون یکی است ، و با عصیان اطاعت ساقط می شود دیگر ، نهی را چون متعدد می بیند با عصیان آن را ساقط نمی کند ،

ببینید آنجا آخرین جوابی را که آقای صدر دادند و ما هم گفتیم که حرف خوبی است ، و تقویت کردیم البته با آن اشکالاتی که آنجا داشتیم به ایشان ولی نهایتاً گفتیم که متاثر هستند از همان تحلیلی که امام (ره) دارند ، مرحوم آقای بروجردی دارند حالا با آن فرق هایی که در آنجا بود ، عرفی نگاه کرده است به مسئله ، و الا اگر عرفی نگاه نکند دعوا برود با اشاعره و معتزله و عدلیه و آن حرف هایی که بالاخره در بعضی نکات آن در فرمایشات آقای خوئی بود و ایشان اشکال گرفتند ، عرفی مسئله را حل کردند ، پس ما در جهت ثانیه از نظر آقای صدر دعوی مان سر انحلال نهی است ، و جواب این سوال که چرا نهی با عصیان ساقط نمی شود ، و مسئله را با عرف حل کردیم ، در ثانیه اشکال به شهید صدر(ره) در جهت ثالثه که کیفیت امتثال را می خواهند با عقل حل کنند در جهت ثالثه دعوا رفته است سر کیفیت امتثال ، حالا سوال این است که کیفیت امتثال را ایشان می خواهند با عقل حل کنند ، ما گرفتاری مان در اینجا این می شود دوباره ، که حضرت آقای صدر شما چه کار دارید می کنید ، می شود عصیان را در واقع عرفی تحلیل کرد مفاد نهی را در بحث عصیان ، و

بعد مفاد نهی را در بحث اطاعت عقلی تحلیل کرد ، بعد گفت این عرفاً در واقع عصیان به این است و روالش اینطوری است ، آن عقلاً امتثالش به این است که همه افرادش باید ترک بشوند ،

بینید تمام مطلب این می شود که ما نمی توانیم عصیان را با اطاعت جدایش کنیم ، آقایان دیگر هم جدا نکرده اند ، و اعتراض شان هم به آقای آخوند این بود که چرا شما دارید جدا می کنید ؟ که ما دفاع کردیم از مرحوم آخوند ، گفتیم جدا نکرده اند مشکلتش در عصیان بوجود آمده که بحث کرده اند ، ولی شما که رسماً دارید اولاً عصیان را از اطاعت جدا می کنید ، ثانیاً عصیان را و انحلالیت نهی در فضای عصیان را می خواهید عرفی حل کنید ، کیفیت امتثال را می خواهید عقلی بحث کنید ، ما این را نمی فهمیم ، این محل اشکال است ،

بنده اول این بحث که وارد شدم آدرس دادم تا اینکه رفقا مراجعه کنند ، ما حل کردیم با امام (ره)

گفتیم اگر فهم عرف از لسان دلیل معلوم بشود ، آنموقع حاکم در وادی اطاعت و عصیان عقل است ، این یک بحث دیگری است ، ما الان باید بیائیم بگوییم که فهم عرفی ما از لسان دلیل چه چیزی است ، اگر فهم عرفی مان را از لسان دلیل خواستیم بررسی کنیم دیگر این تفصیل بین تحلیل لسان دلیل که عرف اینجا بخاطر غلبه انحلالیت در ملاکات نواهی نهی را ظاهر در انحلال می بیند ، امر را ظاهر در انحلال نمی بیند ، بعد آن طرف بیائیم بحث عقل را مطرح کنیم ، ما حرف مان این است که مشهور همه دعوی شان سر این است که این تکلیف چطور است که حیث اطاعتش و حیث اتیانش و حیث

مسططیت آن را ما وقتی می خواهیم بررسی کنیم باید این فهم مان را از لسان دلیل و تکلیف داشته

باشیم ، این تا اینجا

حالا جالب بود که همین قرینه عقلی ایی را که آقای صدر آورده اند برای کیفیت امتثال آخرش دوباره

به عرف برگشت، چون اول تلاش کردند که این را حکم عقل بدانند ، بعد که این حکم عقل را (که

دیدید ما عقب انداختیم این بررسی مرحوم آقای صدر را بخاطر پایان نزاع ایشان با امام(ره) ، آن

قسمت پایانی) قرینه عقلی برگشت به متعلق اوامر و نواهی ، متعلق اوامر و نواهی شد عرفی ، لذا در

نهایه المطاف ایشان همان جهت ثالثه را باید عرفی حل کنند ، ولو اول ادعا می کنند که می خواهند

عقلی حل کنند ، ولی عرفی می خواهند حل کند

پس ببینید ایشان در جهت ثانیه مسئله را می برند سر وحدت امر و تعدد نهی در فضای عصیان و می

خواهند این را با عرف درست کنند در جهت ثالثه مسئله را می برد سر کیفیت امتثال امر و نهی ، می

خواهد بگوید که عقلی است ، حتی اگر یک امر باشد و یک نهی باشد هم باز عقلا کیفیت امتثال شان

با هم متفاوت است ، همین را که تحلیل می کنند دوباره آن را می برند سر عرف ، می خواهد با عرف

به امام (ره) اشکال کند ، یا با عقل می خواهد با امام (ره) اشکال کند ، اگر با عرف می خواهد این

قرینه را یا بدهد که عرف می گوید این تفاوت بین امر و نهی وجود دارد ،

اشکال شهید صدر به امام (ره) در بحث متعلق اوامر و نواهی متمرکز است در بحث

عرفی

و لذا عرض کردیم اصل اشکال متمرکز می شود در بحث متعلق امر و نهی در بحث عرفی که خواندیم مفصل ، اگر با عرف می خواهید این کار را بکنید و اشکالتان به امام (ره) اشکال عرفی است در هایت ، خوب پس جهت ثالثه شما باز شد یک بحث عرفی در کیفیت امتثال ، حال آن که ما مسئله وادی امتثال و عصیان را به وادی عقل می سپاریم ، عرف کارش این است که لسان دلیل را تحلیل کند ، در متعلق اوامر و نواهی ما باید ببینیم که فهم عرفی ما از متعلق اوامر و نواهی چه چیزی است ؟ فهم عرفی دقی ما از لسان دلیل انحلال است یا عدم انحلال ، چه در حیث اطاعت و چه در حیث عصیان ،

لذا من باید اول بیایم یک فهم عرفی را از لسان دلیل ارائه کنم ، همین کار خوبی که ایشان در عصیان نواهی کردند و گفتند غلبه ملاکات نواهی عرفیه انحلالی است و این حجت است در نواهی شرعی هم حجت است مگر اینکه شارع قرینه بیاورد که دیدن او چیز دیگری است ، اگر ملاکات منحل شوند خوب تکلیف اطاعت معلوم می شود ، تکلیف عصیان هم معلوم می شود ، ببینید ما باید اول دلیل را بدهیم به دست عرف تحلیل کند و بگوید فهم عرفی من از دلیل این است ، چه در اوامر عرفیه و چه

در نواهی عرفیه ، خود به خود چه در اوامر شرعیه چه در نواهی شرعیه ، بعد هم در وادی امتثال آن را بدهم به دست عقل ، بگویم اگر عام استغراقی است عرفاً ، خوب اطاعتش معلوم است عصیانش هم معلوم است ، اگر عام مجموعی است عرفاً ، خوب اطاعتش معلوم است عصیانش هم معلوم است ، اگر عام بدلی است عرفاً ، اطاعتش معلوم است عصیانش هم معلوم است ، ببینید تمام مطلبی که ما گفتیم از اول تا الان این بود ،

انصاف مطلب

لذا انصاف مسئله این است که این تردد شهید بین جهت ثانیه و جهت ثالثه و تفکیک نکردن واقعاً حریم درست بین عقل و این دو تا ، اشکال مهم ما است به ایشان ، یعنی یک مسیر روشنی ندارد مسئله ، به نظر ما غیر از آقای صدر یعنی از اساتید ایشان ، مسیرشان روشن است حالا ما نپسندیدیم این مسیر را و اشکال به آن بکنیم ، همین مرحوم آقاضیاء که ایشان (شهید) به ایشان اشکال می کنند خواسته اند یک قرینه عقلی درست کنند چه در وادی اطاعت چه در وادی امتثال ، محقق نائینی (ره) کذلک ، محقق خوئی (ره) کذلک ، ما دفاع کردیم از مرحوم آخوند کذلک ، لذا ما عرض کردم محکم از مرحوم آخوند دفاع کردیم و گفتیم سازمان مرحوم آخوند روشن است که چه دارند می فرمایند ، مرحوم آخوند یک قرینه عقلی برای خودشان درست کرده اند که در نهی عام مجموعی داریم ، بعد گیر کرده اند اگر این قرینه درست باشد و نهی عام مجموعی باشد خوب چرا در عصیان این عام

مجموعی با عصیان یک فرد ساقط نمی شود چون مجموعه محقق نشده است دیگر ، بعد خواسته اند این را حل کنند

لذا به نظر ما علی‌رغم این عبارات خیلی مرتبی که در اینجا هست ، آدم وقتی وارد بحث می شود گرفتار می شود ، همان مسیر آقایان درست است که ما تفکیک نکنیم ثانیه و ثالثه نداشته باشیم و دو تا حیث نداشته باشیم که به تعبیر ایشان که می خواهند بگویند دو تا حیث است لذا آقایان مغالطه کرده اند و اهم مغالطات مثلاً در فرمایش مرحوم آقاضیاء است نه خیر ،

پیگیری انحلال و عدم انحلال در لسان دلیل

ما مسئله انحلال و عدم انحلال را می خواهیم در لسان دلیل پیگیری کنیم و در لسان دلیل اگر خواستیم پیگیری کنیم انحلال و عدم انحلال را ، حیث اطاعت تکلیفش و حیث عصیان در لسان دلیل باید با همدیگر معلوم بشود ، نقدی اگر ما بخواهیم وارد کنیم باید در همین فضا وارد کنیم در پایان هم اشکال مان این است که اگر ما این تفکیک را قبول کردیم و بدون توضیح چون مرحوم آخوند آنجا عصیان را بحث کرده اند ما هم فقط آنجا عصیان را بحث کردیم بدون توضیح ، بعد آمدیم اطاعت بحث کنیم ، خوب خیلی خوب اگر در مسئله تحلیل لسان دلیل هستیم عرفی باید بحث کنیم ، همانطور که در متعلق اوامر و نواهی نهایتاً عرفی اش کردیم ، اگر در مسئله وادی حکم عقل هستیم

در اینکه اجزاء و عصیان و مسقط و اینها چه چیزی است؟ فرقی نمی‌کند در اطاعت و نسیان باید با هم بحث کنیم، نه اینکه یک طرف را اولاً اینطور جدا سازی بکنیم و بعد هم اینطور تذبذبی بین عقل و عرف در این فتوای نهائی قائل بشویم.

این پایان بحث ما است در این قسمت انشاء الله به تبع عبارات کفایه ما وارد بحث اجتماع امر و نهی می‌شویم به فضل پروردگار از فردا.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

اهمیت مسئله اجتماع امر و نهی و آثار آن

بحث ما به فضل پروردگار امروز در بحث اجتماع امر و نهی کفایه است که بحث را آغاز می کنیم ، مستحضر هستید که بحث اجتماع امر و نهی از بحث هایی است که از جهتی دارای آثار علمی متعددی است و یک نوع دقت و در واقع ظرافتی در ذهن اصولیین و فقهاء ایجاد می کند ، مسئله تکلیف مسئله امثال مسئله عنوان معنون و این مطالب را باید با یک دقتی آقایان پیگیری کنند ، از یک طرفی هم آثار فقهی دارد بر خلاف بحث مقدمه واجب که ممکن است اثر فقهی محدودتری برای آن فرض بشود که در جای خودش بررسی شده است ، اما مسئله اجتماع امر و نهی ما آثار فقهی جدی داریم که در جایی که ما فعلی را انجام بدهیم (حالا با همان قیودی که یکی یکی آنها را بحث می کنیم) که از جهتی مأمور به باشد و از جهتی منهی عنه باشد ، صحت شرعی این فعل و این عمل نتیجه بحث مهم ما در مسئله اجتماع امر و نهی است

عنوانی که مرحوم آخوند برای مسئله انتخاب می کنند

مرحوم آخوند در ورود بحث شان یک عنوانی برای بحث انتخاب می کنند و بعد هم در چند فصل می خواهند این عنوان را توضیح بدهند و تقویت کنند و تحدید کنند که بالاخره این عنوان کجای بحث را شامل می شود ، عنوانی را که مرحوم آخوند اختیار کرده اند اختلفوا فی جواز اجتماع امر و النهی فی واحد و امتناعه علی اقوال عنوان این است که اجتماع کند امر و نهی فی واحد ، کلمه واحد در عبارات اکثر اصولیین آمده است و برای آنکه مرحوم آخوند این را توضیح بدهند و نشان بدهند که محل بحث ما کجاست ، در اولین مقدمه مسئله واحد را می خواهند تحلیل کنند ،

بیان مراد از کلمه واحد در فرمایش مرحوم آخوند

خلاصه فرمایش مرحوم آخوند این است که منظور ما از واحد شیء ایی است که وجود واحدی دارد و با وجو واحدش دو جهت در این وجود واحد می شود شناسائی کرد که از یک جهت مامور به است و از یک جهت منهی عنه ، پس تعبیر این است که : وجود واحدی که دارای دو جهت است و از هر جهت تحت یک عنوان قرار می گیرد ، تعبیر مرحوم آخوند در کفایه این است ، منتهی این وجود واحد به تعبیر آقای آخوند عیبی ندارد که وحدتش ، وحدت شخصی باشد ، یا وحدت آن وحدت نوعی باشد ، یا وحدت آن وحدت جنسی باشد ، اشکالی ندارد ، ما اصراری نداریم که وحدت را

محدود کنیم به وحدت شخصی ، یا وحدت را محدود کنیم به وحدت نوعی ، نه خیر وحدت شخصی

یا وحدت نوعی یا وحدت جنسی تا وقتی آن ملاک در آن باشد ، ملاک چیست ؟

ملاک این است که وجود واحدی باشد که دو جهت در آن داشته باشیم و از هر جهت تحت یک

عنوان قرار بگیرد ، از یک جهت عنوان صلاة بر آن صدق کند ، از یک جهت عنوان غضب بر آن

صدق کند ، ولی وجود واحد است ، حالا انشاء الله در ادامه می آید توضیح این مطلب که اصرار بر

وجود واحد داشته باشیم برای چیست ؟ که گفته می شود در محل بحث ما ، این عبارت مرحوم

آخوند بود ،

پس خلاصه مدعای مرحوم آخوند این است که : کلمه واحد در عنوان بحث که مسئله جواز یا امتناع

اجتماع امر و نهی فی واحد است ، این واحد یعنی وجود واحد در مقابل وجودات متعدده ، و این

وجود واحد وحدت شخصی ، نوعی یا جنسی داشته باشد هیچ مانعی ندارد ، وحدت شخصی داشته

باشد مثل وجود زید که شخص واحدی است ، وحدت نوعی داشته باشد مثل نوع انسان که نوع

واحدی است ، وحدت جنسی داشته باشد مثل جنس حیوان ، هیچ اشکال ندارد واحد است چه

شخصاً چه نوعاً چه جنساً ، اما ملاک را دارند و ملاک این است که وجود واحد است ،

بعد آقای آخوند می فرمایند که بنابراین مسئله سجود مثلاً که در واقع جنس واحدی است ولی این جنس واحد وجود واحد ندارد، این از محل بحث ما خارج است به جهت اینکه این سجود جنس واحدی است، لا تسجدوا للشمس لا تسجدوا للقمر، اسجدوا لله در آیات شریفه قرآن در این آیه معروفه سجده واجبه لا تسجدوا للشمس نهی می کنیم از سجود للشمس سجود للقمر، امر می کنیم به سجود لله، خوب سجود می شود یک عنوان جنسی که یک نوع آن سجود لله است، یک نوع آن سجود للشمس است، یک نوع آن سجود للقمر است، سجود للشمس سجود للقمر سجود للشجر سجود للحجر اینها انواع سجود اند ما از آنها نهی کردیم و امر کردیم به سجود لله، سجود لله و سجود للشمس در یک واقعیت وجودی خارجی با هم جمع نمی شوند، چون در یک واقعیت خاص خارجی با هم جمع نمی شوند پس ملاک را ما نداریم،

محل بحث بودن مطلق شیء دو وجهی

خوب توجه کنید عبارت مرحوم آخوند این است چون بعداً همین عبارت محل درگیری و بحث است تعبیر مرحوم آخوند این است مراد بالواحد مطلق ما کان ذا وجهین مطلق ایشان ناظر به این است که وحدت مطلقش می تواند شخصی باشد می تواند نوعی باشد می تواند جنسی باشد، مراد به واحد مطلق ما کان ذا وجهین و مندرجاً تحت عنوانین یک واقعیت خاص خارجی داریم مثل کون در دار، این کون در دار دو وجه در آن هست، از یک جهت این کون در دار غصب است، از یک جهت این

کون در دار صلاة است ، از جهت صلاتی امر به آن خورده است از جهت غصبی نهی به آن خورده است ، اما یک کون است ، کون در دار یک واقعیت خاص خارجی یک واقعیت واحد خارجی ، لذا مطلق ما کان ذا وجهین مثل کون در دار مندرجاً تحت عنوانین ، عنوان صلاة و عنوان غصب ، باحدهما عنوان صلاة کان مورداً للامر و بالآخر للنهی ، آقای آخوند می گویند و إن کان کلیاً مقولياً علی کثیرین اگر چه این کون در دار کلی مقول بر کثیرین باشد ، دار غصبی از توی آن در نمی آید که این دار خاص خارجی ، نه خیر ، مطلق کون در دار ، مطلق کون در دار می تواند این دار باشد می تواند آن دار دیگر باشد می تواند آن منزل باشد می تواند این منزل باشد اشکالی ندارد تعبیر مرحوم آخوند است ،

خوب اگر اینطوری شد که مطلق شیء دو وجهی محل بحث ما است و شخصی می تواند باشد جنسی می تواند باشد نوعی می تواند باشد فائده این واحد چه چیزی است ؟ تصریح می کنند و انما ذکر لاخراج ما اذا تعدد متعلق الامر و النهی و لم یجتمعاً وجوداً و لو جمعهما واحداً مفهوماً ذکر لاخراج این را می گوئیم واحد باشد برای اینکه جایی را داریم خارج می کنیم که تعدد وجودی در کار است ، لم یجتمعاً و جداً دو وجود هستند که یک جا اجتماع نمی کنند که انشاء الله بعداً می خوانیم که به اینها می گوئیم اجتماع موردی نه اجتماع حقیقی ، که قبلاً هم خواندیم در کتاب های اصولی مان مثل مثلا كالنظر الی الاجنبیة در صلاة نظر الی الاجنبیه یک واقعیت است و صلاة هم یک واقعیت است دو

واقعیت هستند که دارند اتفاق می افتند منضم به هم ، یک واقعیت منهی است یک واقعیت مامور است اشکالی ندارد کسی بحثی در این مورد ندارد چون یک وجود نداریم یک وجود نداریم که این یک وجود دو جهت در آن باشد از یک جهت عنوان صلاة بیاید و از یک جهت عنوان غضب ولی یک وجود باشد ،

آقای آخوند می فرمایند پس ما این را انما ذکر لاخراج تعدد وجودی پس واحد یعنی جایی که وجود واحد داریم ، این وجود واحد می توان کلی هم باشد اشکالی ندارد ، کلی نوعی باشد اشکالی ندارد ، کلی جنسی باشد اشکالی ندارد ، ولی وجود واحد است ، بیرون می کند کجا را ؟ جایی که مفهوم واحد داریم یک مفهوم جنسی واحد داریم مثل سجود اما وجود واحدی نیست ، پس خارج می کند مواردی را که وجود واحدی نداریم ولو جمعها ، اگر چه آن مامور و منهی را جمع کند مفهوم واحدی که در خارج در دو وجود پا گرفته است کالسجود لله تعالی که یک وجود است والسجود للصنم که یک وجود دیگر است لا لاجراج الواحد الجنسی أو النوعی نه اینکه ما بخواهیم با این مطلب واحد جنسی یا نوعی را بیرون کنیم ، نه خیر ، كالحركة و السكون الكلین المعنونین بالصلاة و الغصبة مانند حرکت و سکون کلی که دو عنوان صلاة و غضب در آنها صادق است ، خوب این فرمایش مرحوم آخوند

خوب این فرمایش مرحوم آخوند با این توضیحی که بنده دادم که عبارت مرحوم آخوند است دیگر :
وجود واحد در مقابل وجودات متعدده و اصرار بر اینکه این وجود واحد چه شخصی باشد و چه کلی
باشد و کلی چه نوعی باشد و چه جنسی باشد اما جود واحد باشد این فرمایش مرحوم آخوند است
با این توضیح که ملاحظه کردید صریح عبارت مرحوم آخوند است در کفایه

این عبارت به دست شاگردان محقق نائینی (ره) افتاده به این عبارت نکاتی را حالا یا توضیحاً و یا
اشکالاً و توضیحاً وارد کردند ، امام (ره) اینجا یعنی در حوزه قم هم یک اشکال و جواب هایی سر
عبارت آقای آخوند [وارد کردند] که باید ببینیم سرنوشت این دو تا مدرسه در اشکال به آقای آخوند
و در واقع اختیار نهائی چه خواهد شد

اشکال محقق نائینی (ره) به عنوانی که مرحوم آخوند برای بحث انتخاب کرده اند

محقق نائینی (ره) حالا چه در فوائد و چه در اجود ، بنده از اجود بیشتر استفاده می کنم که مقرر
آقای خوئی (ره) است چون بعد هم می خواهیم فرمایشات خود آقای خوئی (ره) را بحث کنیم دیگر
یک مسیر را برویم ، در اجود محقق نائینی (ره) تعبیرشان این است که این عنوان بحث خوب نیست ،
یعنی اشکال آقای نائینی به فرمایش مرحوم آخوند این است که شما که مسئله باید برگردد به وحدت
واقعیت خارجی ولی وحدت واقعیت خارجی ایی که دو جهت دارد و در این دو جهت دو عنوان

صدق کرده که از یک طریق امر آمده است و از یک طریق نهی آمده است ، در مقابل جایی که تعدد خارجی داریم و این اجتماع شکل نگرفته است ، این مطلب درستی است ولی این مطلب درست را نباید با این عنوان با آن کار کنید ،

خوب توجه بفرمائید مطلب آقای نائینی (ره) این است ، محقق نائینی (ره) نکته شان این است که شما عنوان را اصلاح کنید ، همین توضیح خوبی که شما دارید می دهید که دعوا سر این است که یک واقعیت خارجی داشته باشیم که این واقعیت خارجی دارای دو جهت باشد و از یک جهت مامور باشد و از یک جهت منهی باشد این عنوان را باید درست کنید ، مشکل عنوان چه چیزی است ؟

محقق نائینی (ره) توضیحی دارند که ظاهر عنوانی را که مرحوم آخوند اختیار کرده اند جواز اجتماع امر و نهی در واحد خارجی دو وجهی است، این درست نیست نباید این عنوان را اینطوری بگوئید چون معلوم است که اگر واقعاً واحد خاص خارجی (در مقابل متعدد خارجی) مورد امر و نهی قرار بگیرد که کسی قائل نیست که چنین چیزی جائز است ، حرف آقای نائینی (ره) این است ، کسی فتوا به صحت این نمی دهد ، بلکه کسانی که قائل به جواز هستند یا می خواهند اثبات کنند که چنین واحد خارجی ای وجود ندارد یا می خواهند اثبات کنند امر و نهی به این واحد خارجی نمی رسد ، لذا جناب آقای نائینی (ره) خواسته اند بفرمایند این تعبیر شما یعنی عنوانی که شما برای بحث تان انتخاب کردید با این توضیحی که سر واحد می دهید یک مقدار ناسازگار می شود ، توضیح واحد تان

کاملاً درست است واحدتان یعنی واحد خارجی ، واقعیت واحد خارجی در مقابل واقعیت های متعدد که اجتماع حقیقی است در مقابل اجتماع موردی ، اما اگر شما گفتید واحد خاص خارجی در مقابل واحد متعدد خارجی اینطوری ، یک واقعیت خاص است در مقابل واقعیت های متعدد ، حالا چه واقعیت شخصی چه واقعیت کلی ، اصرار مرحوم آخوند این است ، ولی یک واقعیت است ، اگر می خواهید با یک واقعیت کار کنید نه با واقعیت های متعدد ، بعد می خواهید بگوئید جواز اجتماع امر و نهی در این واقعیت خارجی ، خوب این خراب می کند تعبیر را ،

لذا محقق نائینی (ره) کأنّ توضیح مرحوم آخوند را قبول کرده اند ، عنوان بحث را می گویند با این توضیح مرحوم آخوند باید عوض کنیم ، عنوان بحث آنموقع اینطوری نمی شود اگر یک واقعیت خارجی داشته باشیم به تعبیر آقای نائینی (ره) ایجاداً یا وجوداً ، این واقعیت واحد خارجی ایجاداً و وجوداً تحت دو عنوان قرار گرفت و از طریق امر آمد و از طریق نهی آمد آیا این واقعیت واحد خارجی ایجاداً یا وجوداً که تحت دو عنوان است که یکی از آنها ماموربه است و یکی از آنها منهی عنه است این حالت سبب می شود که استحاله ایی تحقق پیدا کند یا همین مطلب به این شکل منجر به استحاله نمی شود ، و الا استحاله جمع امر و نهی در واقعیت واحد خارجی مسلّم است ،

لذا می گویند پس تعبیر را عوض کنید ، حالا تعبیر را باید چه کار کنیم بعد بحث می کنیم سر تعبیر ، ولی اشکال محقق نائینی (ره) در ورود بحث این است که توضیح شما خوب است ، عنوان بحث تان

خوب نیست ، اختلافوا در جواز اجتماع امر و نهی در واحد خارجی ، خلاصه اش این می شود دیگر وقتی واحد شد واحد خارجی اختلاف در این است ، پس عنوان را باید تغییر بدهیم ،

اذعان مرحوم مظفر به خُدّاع عناوین بودن عنوان مرحوم آخوند در مسئله

تقریباً همین مسیر محقق نائینی (ره) را در درس های حوزه ما از زبان شاگرد بزرگوارشان محقق

مرحوم آقای مظفر در اصول فقه شنیدیم که مرحوم آقای مظفر هم همین مطلب استادشان محقق

نائینی (ره) را توضیح دادند و گفتند که اینجا اینطور نیست ، جواز اجتماع امر و نهی از عناوین فریبده

است از خُدّاع عناوین است ، فریب می دهد مارا ، فکر می کنیم که کسی قائل شده است به جواز

اجتماع امر و نهی در واحد خاص خارجی ، در صورتیکه کسی چنین چیزی را قائل نیست .

بعد هم توضیح می دهند که بعداً عرض می کنیم سر جای خودش که بله حق با ، لقد احسن صاحب

المعالم که تعبیر کرده است به توجه امر و نهی ، دعوا را برده است سر اینکه آیا توجه امر به عنوانی و

توجه نهی به عنوانی ، نه اجتماع شان ، توجه امر به عنوانی و توجه نهی به عنوانی که این دو عنوان

در واحد خارجی جمع شدند جائز است یا جائز نیست ؟ یعنی آن توجه به آن استحاله میرسد یا نمی

رسد ؟ که آقای مظفر هم قشنگ مسیر استادشان آقای نائینی (ره) را ادامه داده اند ، بعد هم وقتی

خواسته اند توضیح بدهند واحد را همین فرمایشات را استفاده کرده اند و گفته اند که منظور از واحد وجود واحد است در مقابل وجود متعدد ،

همین فرمایشات آقای آخوند را که استادشان آقای نائینی (ره) هم پسندیده اند ایشان هم ادامه داده اند ، وجود واحد در مقابل وجودات متعدده ، بعد هم اصرار می کنند می گویند اگر گفتید وجود واحد ، دیگر وجود واحد را نباید منحصر کنیم به وجود شخصی واحد ، نه ، شخصی باشد یا کلی باشد ، اشکال ندارد ولی وجود واحد باشد ، بعد هم توضیح می دهند می گویند خروج واحد جنسی ایی که مرحوم آخوند گفته اند منظورشان از واحد جنسی این است که وجود متعدد باشد همین تعبیری که مرحوم آخوند داشتند ذکر لإخراج ما فلان مفهوم واحدی هست اما وجود واحدی نیست ، این مسیری است که محقق نائینی (ره) درست کرده اند که توضیح مرحوم آخوند را پسندیده اند ولی خواسته اند بگویند که این توضیح خوب اقتضاء می کند که عنوان عوض شود ، و الا یک عنوان فریبنده و گول زننده ایی است که کار را خراب می کند ، عنوانی که شما اختیار کردید برای جواز اجتماع امر و نهی فی واحد ، این هم تقریباً توضیح مرحوم آقای مظفر است با این شکل

اشکال محقق خوئی (ره) به توضیح مرحوم آخوند با دو مقدمه

محقق خوئی (ره) تلمیذ دیگر محقق نائینی (ره) ایشان توضیح آقای آخوند را نمی پسندند ، به توضیح مرحوم آخوند اشکال دارند و معتقد هستند که این توضیح مرحوم آخوند گرفتار می کند ما را که باید برویم بقیه را اصلاح کنیم ، این توضیح خوب نیست ، مرحوم آقای خوئی (ره) در محاضرات برای نقد توضیح مرحوم آخوند دو مقدمه ذکر می کنند ،

مقدمه اول مرحوم آقای خوئی (ره) این است که شما در مسئله متعلق اوامر و نواهی مستحضر شدید که ما با خاص خارجی کار نمی کنیم نمی توانیم کار کنیم ، ما می گوئیم متعلق امر طبیعی است متعلق نهی طبیعی است و این طبیعی ها شخصی نیستند واحد شخصی نیستند لذا نمی توانیم در بحث اجتماع امر و نهی بگوئیم امر خورده است به یک متعلقی به یک عنوانی ، نهی هم خورده است به یک عنوانی جمع شده اند در یک واحد شخصی ، نمی توانید ، این غلط در می آید ، دیگر حالا مفصل دأب محقق خوئی (ره) الحمدلله مقررین خوبی که داشته اند خوب عبارت پردازی کرده اند ، که بله متعلق طبیعی است قیودی هم به آن زدیم اما آن قیود شخصی اش نمی کند ، تشخیص به وجود است ، هر چه که به آن قید بزیند قید مکانی بزیند قید زمانی بزیند قیدی از سوی فاعل بزیند دیگر مفصل توضیح می دهند حالا امانت را اداء کنیم ، عرض می کنم دیگر مفصلاً توضیح می دهند خیلی هم ما نمی خواهیم معطل تان کنیم ، لذا ایشان توضیح می دهند که شما اگر این نکته را توجه کنید (که ما خواندیم) قد تقدم أن متعلق الأوامر و النواهی هو الطبائع الكلية التي يمكن انطباقها على الافراد و المصاديق الخارجية

لشٹی الوانها و اشکالها ما داريم و اين را ثابت کردیم و بعد هم اضافه می کنیم که ان تلک الطبائع
الکئیة قید قُیدت بقیودات کثیرة وجودیة و عدمیة مثل صلاتی که مقید به قیودات وجودی است ، مثل
طهور مثلا قیام استقبال کجا و کجا ، قیود عدمیه است ترک مثلا قهقهه است ترک فلان است و بقیه
بحث هایی که گفتیم در جای خودش ، و بعد هم ثابت کردیم که آن قیودات سبب نمی شوند که این
تشخص پیدا کند هر چه که می خواهید قید به آن بزنید باز کلی است چون تشخص به وجود است
و من هنا تكون التقييدات الواردة على الصلاة تقييداتي که بر صلاة از نواحی عدیده می آید من ناحیة
الزمان ، من ناحیة المكان ، من ناحیة المصلی اشکال ندارد اینها سبب نمی شوند که متعلق ما شخصیت
پیدا کند ، نمی شود ، لا توجب الا تضییق دائرة انطباقها على ما فی الخارج و لا توجب خروجها عن
الکلیة امکان انطباق از آن نمی رود ، کلی چیزی است که ممکن ، يصلح لانطباق بر کثیرین ، این
صلاحیت در مفهوم هست هرچقدر هم بر آن قید بزنید ، چرا ؟ چون تشخص به جود است ،
لذا محقق خوئی (ره) با این توضیحات می خواهند بگویند اولاً پس حواس تان را بدهید که شما اگر
رفتید سراغ متعلق امر ونهی ، نمی توانید بحث متعلق امر ونهی را بگوئید بعد بگوئید واحد شخصی ،
این جور در نمی آید ،

فالتیجۃ علی ضوء هذه النواهی اگر این توضیحات ما را بپذیرید که امر به طبیعی خورده است ، نهی به طبیعی خورده است ، این امر و نهی که به طبیعی می خورد تضییقات و تقییداتی پیدا می کند ولی این تضییقات و تقییدات شخصی اش نمی کند ، اگر اینطوری شد آنموقع آن مجمعی که می خواهد مامور به و منهی عنه باشد نمی تواند دیگر شخصی باشد ، دیگر واحد شخصی نیست ، لذا اشکال می خواهند بگیرند به مرحوم آخوند ، که شما چطور آمدید و گفتید که این واحد اعم است از شخصی و نوعی و جنسی ، غلط است ، صلاۀ در دار غصبی افراد طولی و عرضی متعددی دارد و این غلط است ، این بحث اولی است که محقق خوئی با مرحوم آخوند دارند که توضیح شما اینجا غلط است

دو معنا برای کلمه واحد در بیان محقق خوئی (ره)

بعد نکته بعدی ایی که ایشان دارند این است که اگر قبول کردیم که ما اینجا نمی توانیم واحد را در مقابل کثیر قرار بدهیم که قابلیت انطباق بر کثیرین را از واحد بگیریم نمی شود ، چون تا آخر قابلیت انطباق بر کثیرین در متعلق امر و متعلق نهی وجود دارد با همین توضیحاتی که دادیم ، آنموقع مجبوریم که بگوئیم اینجا واحد در مقابل متعدد وجودی است ، یا به تعبیر محقق خوئی (ره) باید بگوئیم اینجا وقتی می گویم واحد است یک بار می گویم واحد است یعنی کثیر نیست ، یک بار می گویم واحد است یعنی وجود واحد است نه وجود متعدد ، اینطوری ، و اگر این اشتراک لفظی کلمه واحد را ملتفت باشم و درست توضیح بدهم آنموقع نباید اینها را با هم قاطی کنم ، به تعبیری که خودشان به کار می

برند این است که ما اینجا واحد را آن الواحد قد يطلق و يراد منه ما لا يكون متعدداً بعد گفته می شود که صلاة در دار غصبی یک وجود است ، وجود واحد است ، شیء واحدی است که یکون مجمعاً لمتعلقیهما اینطور است ، پس غرض از تقييد بواحد این است که بگویم شیء واحدی دارم که هم امر به آن خورده است هم نهی به آن خورده است ، نه وجود واحد دارم و نه وجود متعدد ،

و قد يطلق الواحد و يراد منه ما لا يكون كلياً گاهی وقت ها دومی را می گویم می گویم آنکه کلی نیست ، اگر دومی باشد خوب یک حیث دارد ربطی به بحث اجتماع امر و نهی ندارد ، اگر اولی باشد که مربوط به بحث اجتماع امر و نهی است ، ولی باید توجه کنم این اولی را در فضایی بگویم که متعلق امر و نهی درست باشد ، و لذا آن واحد شخصی می رود بیرون بخاطر اینکه در بحث متعلق امر و نهی بیرونش کردم ، آقای خوئی (ره) اینطوری می فرمایند ، دیگر حالا با همان شرح و بسط مفصلی که دارند ،

اشکال محقق خوئی (ره) به مرحوم آخوند : در متعلق امر و نهی خارجاً واحد شخصی محل بحث نیست

می فرمایند که اگر من یاد گرفتم که واحد دو معنا دارد یک واحد یعنی وجود واحد در مقابل وجودات متعدده است یک بار واحد یعنی شخص در مقابل کلی ، شخص خاص خارجی در مقابل

کلی ، اینطوری ، اگر این دومی باشد دومی قطعاً محل بحث ما نیست ، اولی مورد بحث ما است بله ،
وقتی اولی مورد بحث ما است که این وجود واحد است یا وجود متعدد ، اما اولی که مورد بحث من
است که وجود واحد است یا وجود متعدد چون در بحث متعلق امر و نهی هستم نباید بگویم که این
خارجاً می تواند واحد شخصی باشد ، نه خیر ، چون در متعلق امر و نهی هستم خارجاً واحد شخصی
ایی در کار نیست

این فرمایش آقای خوئی (ره) است بعد ذلک نقول أن المراد من الواحد فی محل الکلام هو الواحد
بالمعنی الاول دون الثانی اینجا واحد به معنای وجود واحد در مقابل وجودات متعدده است بمعنی أن
هذه الحصّة من الصلاة مثلاً و هي الصلاة فی الارض المغصوبة مجمع لمتعلقی الامر و النهی و مورد
لتصادقهما و إن كانت فی نفسها کلیاً قابلاً للانطباق علی الافراد الكثيرة فی الخارج العرضية و الطولية
کما عرفت ، بعد می فرمایند چون دومی مورد نظر ما است بله آنموقع شما جایی را بیرون می برید که
وجود متعدد دارد و وجود واحد ندارد کجا ؟ مثل کالسجود ، سجود کلی است قابل صدق بر کثیرین
است در خارج ، اما نه اینکه وجود واحدی وجود ندارد که مجمع سجود لله و سجود للصنم بشود می
رود بیرون ، قتل ، قتل ماموربه و قتل منهی عنه دو تا قتل اند ، هیچ اشکال ندارد اینها می روند ، هر
جا من یک وجود واحدی نداشتم اینها می رود بیرون ،

لذا این تکه اش دیگر مشترک با فرمایش مرحوم آخوند است اصل اشکال آن بخش اول است که اگر شما امر و نهی را بحث کردید و آمدید سراغ متعلق امر و نهی با توجه به اینکه متعلق امر و نهی تا آخر با همه قیودات کلی می مانند ، اصرار خوبی کردید سر اینکه وجود واحده در مقابل وجودات متعدده ، ولی اشتباه کردید که این وجود واحد را اعم از شخصی و نوعی و جنسی دیدید و نباید این کار را کنید ، چون با متعلق امر و نهی مشکل پیدا می کنید

بعد هم دیگر حالا بقیه اش هم همینطور است دیگر فالنتیجه آن هذه الحصه بما له من الافراد مجمع لهما و محل لتصادق و الاجتماع ی مقابل ما اذا لم یکن كذلك بأن یكون مصداق المامور به حصه و مصداق منهی عنه حصه أخرى مباینه للاولی بما له من الافراد الدفعیه و التدریجیه عرضیه و الطولیه فرقی نمی کند علی ضوء هذا البیان یظهر خروج مثل السجده سجده می رود بیرون چون وجود واحد ندارند یک حصه اش مامور است یک حصه اش منهی است ، وجودات متکثر ، قبلاً حصه را معنا کردیم برای تان ، قتل یک حصه اش مامور است یک حصه اش منهی است ، کذب ، کذب جائز بلکه واجب داریم ، کذب حرام داریم ، یک جا جمع نمی شوند ،

و ما شاک لها من الطبائع الکلیه التي یتعلق الامر بحصه منها و النهی بحصه أخرى اینها خلاصه بیرون از محل کلام ما است ، فإن هذه الطبائع و إن كانت واحده بالنوع اسم آنها را می گذارید نوع بگوئید

نوع ، یا جنس ، جنس ، فرقی نمی کند ملاک این است که وجود واحد رفت ، الا انها لیست مجمعاً
لمتعلق الامر و النهی ، دیگر تا آخر ،

پس فرمایش آقای خوئی (ره) که در واقع اشکالی است به توضیح مرحوم آخوند ، یا حتی قبولی که
استادشان محقق نائینی (ره) کرده اند ، که آقای نائینی (ره) شما نباید این را از مرحوم آخوند این را
می پذیرفتید چون در متعلق امر و نهی ما اثبات کردیم کلیت را با حفظ همه قیود باز کلی است ، تعلق
امر بکلی و تعلق النهی بکلی اجتماع این متعلقی الامر و النهی در واحدی یعنی وجود واحد ، کلی اند
نمی توانید برای آنها واحد به شخص قائل بشوید اگر اجتماع امر و نهی است ، اجتماع متعلق امر و
متعلق نهی است ، این اشکال مهم محقق خوئی (ره) است و سر این اشکال هم خلاصه می گویند باید
با همین توضیح جلو برویم

توضیح مرحوم آخوند را هم کامل می دهند که بله مرحوم آخوند هم گفته اند وجود در مقابل
وجودات اما چرا این وجود را اعم کرده است از شخصی ، نوعی و جنسی ، اصلاً باید محدودش می
کرد وجود را به نوعی و جنسی یعنی به قابلیت انطباق بر کثیرین را برایش قائل می شد ،
حالا شما ملاحظه بفرمائید فرمایشات تلمیذ دیگر محقق نائینی (ره) را ، مرحوم آقای مظفر نه ،
ملاحظه بفرمائید فرمایشات ایشان را که ایشان البته مسیر دیگری را رفته اند که انشاء الله ببینیم این

فرمایش آقای خوئی (ره) اشکالی دارد یا اشکالی ندارد ، در مقابل این موضع ، یک موضع امام (ره)

دارند سر این مطلب که مورد اختیار استادمان حضرت آیت الله فاضل (ره) است تا انشاء الله ادامه

بحث .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ عنوان مسئله اجتماع امر و نهی و قید واحد در عنوان

بحث ما در ارتباط با عنوان مسئله اجتماع امر و نهی و قید واحد در عنوان بود ، عرض کردیم که محقق خراسانی مرحوم آخوند رضوان الله تعالی علیه عنوان را اینطوری تعبیر کردند که اختلفوا فی جواز اجتماع او امتناع امر و نهی فی واحد واحد را هم تفسیر فرمودند که منظور وجود واحد خارجی است یا وجود متعدد خارجی ، و توضیح دادند که این واحد نمی خواهد نفی واحد جنسی یا نوعی کند ، واحد می تواند شخصی باشد یا نوعی باشد می تواند جنسی باشد فقط دارد نفی می کند جایی را که وجودات متعددی در کار است و وجود واحدی باید وجود داشته باشد تا اجتماع محقق شود ، تغییر عنوان بحث توسط محقق نائینی (ره)

محقق نائینی (ره) اختلاف کردند که شما این عنوانی را که برای این بحث انتخاب کردید عنوان غلط اندازی است ، یوهمُ به اینکه کسانی که قائل به جواز هستند قائل اند به اینکه امر و نهی در واحد ذو جهتین حقیقتاً اجتماع کنند ، در صورتی که اینطوری نیست قائلین به جواز نمی خواهند بگویند که در واحد خارجی ذو جهت که دو عنوان از هر جهتی یک عنوانی بر آن صادق است (که توضیح دادیم حقیقتاً اجتماع می کنند) خیر اینطور نیست ، شما باید عنوان را عوض کنید ، ولی واحد شما واحد درستی است ،

بیان مرحوم آقای مظفر بر مبناء استادشان محقق نائینی (ره)

تلامذه محقق نائینی (ره) مرحوم آقای خوئی (ره) مرحوم آقای مظفر آنطوری که در اصول فقه استفاده کردیم از فرمایشات آقای مظفر، آنها تقریباً مسیر محقق نائینی (ره) را قائل اند که ما واحد را منحصر نمی کنیم به واحد شخصی بلکه واحد نوعی را هم می توانیم داخل کنیم ، و هم واحد جنسی را به اعتبار تعدد به وجود خارج می کنیم و منظور از واحد ، وجود واحد خارجی است اینطوری ، الا اینکه عنوان باید عوض شود ، درباره تغییر عنوان حالا عرض خواهیم کرد ولی مرحوم آقای مظفر آنطور که خواندیم می گفت لقد احسن و أجاد صاحب المعالم که به جای تعبیر به اجتماع که دعوا سر جواز اجتماع باشد گفته اند توجه امر و نهی ، به دو عنوانی که این دو عنوان در واحد خارجی می

خواهند جمع بشوند و آن واحد خارجی مصداق این دو عنوان است و گفته است که این بهتر است ،

چون بحث بحث جواز اجتماع نیست ، این تعبیر آقای مظفر

اشکال محقق خوئی (ره) به مرحوم آخوند

منتهی محقق خوئی (ره) اشکال شان این بود که ما اصلا سر قضیه واحد ، یک اشکالی به مرحوم آخوند

داریم ، اشکال ما با مرحوم آخوند در مسئله واحد همانطور که خواندیم این است که ما درست است

که با واحد خارجی داریم کار می کنیم و واحد خارجی را در مقابل متعدد خارجی قرار می دهیم و

متعدد خارجی محل بحث ما نیست ، منتهی واحد خارجی را هم که داریم بحث می کنیم باید تعبیر را

اصلاح کنیم ، چون واحد خارجی نمی تواند واحد شخصی باشد ، چون اگر واحد ، [واحد] شخصی

شد آنموقع با مبناء ما در بحث متعلق اوامر و نواهی ناسازگار است و تهافتی حاصل می شود ، ما در

متعلق اوامر و نواهی گفتیم که امر به طبیعت می خورد و نهی به طبیعت می خورد و این طبیعت هر

چه که قیده بخورد باز طبیعی است باز کلی است باز شخصی نیست ،

پس ما در عین حال که وجود واحد را در مقابل وجودات متعدده قرار می دهیم و جایی که تعدد

مطرح است خارج از محل بحث ما است ، مثل سجود مثل قتل و مواردی که گفته شد اما در ارتباط

با این وجود باید تاکید کنیم که این واحد شخصی باید بیرون برود ، خلافاً لتملیذ دیگر محقق
نائینی (ره) مرحوم آقای مظفر که در این جهت گرفتاری با آقای آخوند ندارند ،

دو نکته موجود در جمع بندی محقق خوئی (ره)

مرحوم آقای خوئی (ره) اصرار دارند که گرفتاری داریم با آقای آخوند ، و لذا خواندیم عبارت ایشان
را در محاضرات که وقتی جمع بندی می کنند جمع بندی شان هم همین است که نتیجه ما ذکرنا این
است که خلاصه دو نکته را جمع بندی کنیم قد تحصل من ذلک امران

امر اول این است که اگر مصداق ماموریه و مصداق منهی عنه دو مصداق بودند یعنی تعدد وجودی
داشتیم دیگر از بحث اجتماع امر ونهی خارج اند ، و اما اگر مصداق ماموریه و مصداق منهی عنه یکی
باشند این محل بحث ما است ، حالا اشکال ندارد که این مصداق ها شخصی باشد ، نوعی باشد یا
جنسی باشد ، مصداق ها ، ولی ماموریه و منهی عنه همیشه کلی است و من نمی توانم آن واحد
شخصی را ماموریه بدانم یعنی فرق است بین اینکه من بگویم این واحد شخصی مصداق ماموریه است
(اشکال ندارد ، مصداق می تواند باشد) و بین اینکه بگویم واحد شخصی ماموریه است و در مسئله
اجتماع امر و نهی بگویم امر به واحد شخصی خورده است نهی به واحد شخصی خورده است این

غلط است ، مرحوم آقای خوئی (ره) جمع بندی شان این است و لذا واحد را وجود واحد می دانند و

آن وجود واحد را می توانیم مصداق ماموریه بدانیم اما نه خود ماموریه اگر شخصی باشد ،

اما اگر شخصیت را از متعلق گذاشتیم کنار که باید بگذاریم کنار آنموقع ما یک واحد خارجی داریم

که موضوع مسئله امر و نهی را درست می کند و الا امر و نهی اختلافی در آنها نیست اگر تعدد

خارجی در کار باشد ، این فرمایش مرحوم آقای خوئی (ره)

یک نکته دیگری را که آقای خوئی (ره) [دارند] برای اینکه می خواهیم فرمایش ایشان را بررسی کنیم

و برسیم به نظریه حضرت امام (ره) و نظریه فقه الخمینی ما و این مدرسه فقه الخمینی در ارتباط با این

مسئله یک نکته دیگری را هم بیان کنیم از فرمایش محقق خوئی (ره) و آن نکته هم این است که ایشان

در ابتداء ورود به بحث بررسی می کنند ، آن نکته هم متخذ از بیان استادشان محقق نائینی (ره) است

اما نه با عبارت اجود بلکه با صراحت عبارات آقای نائینی (ره) در فوائد که حالا عرض می کنم

رسیدگی محقق خوئی (ره) به مسئله کبروی یا صغروی بودن نزاع

آن نکته این است که نزاع ما در مسئله اجتماع امر و نهی کبروی است یا صغروی ؟ نزاع کبروی این

است که من بگویم اجتماع جایز است یا جایز نیست ، یک بحث کبروی کنم سر جواز اجتماع و

امتناع اجتماع ، اجتماع بشود موضوع بحث ما ، اجتماع امر و نهی ، محمول ما جواز یا امتناع است

اجتماع امر و نهی یجوز یا لا یجوز ، اینطور کبروی ، خوب این یک نوع نگاه به بحث ، یک نگاه دیگر به بحث داریم که آیا در بحث ما اصلاً اجتماعی وجود دارد یا ندارد؟ آیا امر و نهی توجه پیدا کردند به یک واحد خارجی ذو جهت از طریق دو عنوان این اجتماع به وجود می آید یا بوجود نمی آید ، اولی را می گوئیم نزاع کبروی ، دومی را می گوئیم نزاع صغروی ،

آنموقع اینطوری می شود (در واقع تعبیری که جلسه قبل می خواندیم) یک واحد خارجی داریم این واحد خارجی دو جهت در آن هست من جهة ، صلاة است من جهة ، غضب است ، از جهت صلاتش مصداق عنوان صلاة است از جهت غضبش مصداق عنوان غضب است ، اگر از جهت صلاتی به آن خورده است نهی از جهت غضبی به آن خورده است ، وقتی واحد خارجی ما دو جهت در آن هست و دو عنوان بر آن صدق می کند از طریق یک عنوان امر می آید از طریق یک عنوان نهی می آید اینطوری ، آیا این مستلزم اجتماع خود امر و نهی است ؟ یا مستلزم اجتماع امر و نهی نیست ؟ اسم این را می گذاریم نزاع صغروی ،

اشکال محقق نائینی (ره) به کبروی بودن نزاع

خوب اگر گفتم اجتماع امر و نهی جائز نیست ، و نزاع را کبروی دانستم ، همان اشکالی پیش می آید که محقق نائینی (ره) اجمالاً در اجود گفته اند ، تصریح می کنند که این نزاع کبروی غلط است در فوائد

حالا تعبیر به کبروی و صغروی بیشتر مال فوائد است ، کانّ یک نزاعی را داریم تصویر می کنیم سر کبرای مسئله که اجتماع جائز است یا جائز نیست ، اصل اجتماع را مفرغ عنه می گیریم ، سر جواز و امتناع آن بحث می کنیم ، این یک نزاع کبروی است .

اما اگر ما سر این بحث کنیم مسئله این نیست که ما اجتماع داریم حالا جائز یا ممتنع است ؟ مسئله این است که که اصلاً در بحث ما اجتماعی اصلاً بوجود می آید یا بوجود نمی آید می شود نزاع صغروی ، و بعد از آنجا که احدی از آقایان قائل به جواز اجتماع به معنای واقعی اش نیست که حالا توضیح خواهم داد ، احدی قائل به جواز اجتماع نیست ، چون اشاعره تکلیف به محال را جائز می دانند اما اینجا خود تکلیف محال است و توضیح خواهم داد خدمت تان ، هم با بیان محق خوئی (ره) هم با بیان مرحوم مظفر که عرض کردم این متخذ از بیان استادشان محقق نائینی (ره) است ، کسی نمی خواهد بحث کبروی کند در جواز و امتناع اجتماع ، نه خیر ، بحث یک بحث صغروی است در اینکه اجتماعی بوجود می آید یا بوجود نمی آید اصلاً ، اگر بوجود می آید خوب من جوازی می شوم ، یعنی می گویم (به تعبیری که خواندیم از صاحب معالم) توجه امر از طریق یک عنوانی و توجه نهی از طریق یک عنوانی به واحدی که دو جهت دارد اشکال ندارد ، چون اجتماع پیش نمی آید ، اگر اجتماع پیش بیاید می گویم توجه امر از طریق این عنوان و توجه نهی از طریق این عنوان جائز نیست ، چون نمی خواهم اجتماع پیش بیاید ، پس نزاع در ما نحن فیه صغروی است نه نزاع کبروی ،

صغروی بودن نزاع از نظر محقق خوئی (ره)

مرحوم آقای خوئی (ره) این را هم بیان دارند و عرض کردم این بیان را هم متخذ از بیان استادشان محقق نائینی (ره) است و این بیان همان ورودی بحث آقای نائینی (ره) در اجود آن طور بیان کردند در فوائد اضافه می کنند که فالنزع یکون صغروياً لا کبرویاً اینطوری ، آقای خوئی (ره) هم به این می پردازند ببینید ، ههنا جهات من البحث الاولى جهت اولی این است که أنّ عنوان النزاع فی هذه المسئلة علی ما حرره الاصحاب قديماً و حديثاً یوهم کون النزاع فیها کبرویاً عنوانی را که مرحوم آخوند اختیار کرده اند و اصحاب قديماً و حديثاً اختیار کرده اند ، که عرض کردم عنوان این است : جواز اجتماع امر و نهی فی واحد ، ببینید موضوع آن می شود اجتماع محمولش می شود جواز ، یا امتناع اجتماع امر و نهی فی واحد ، موضوعش می شود اجتماع امر و نهی محمولش می شود امتناع لذا کبروی است ، یعنی أنّ موضوع المسئلة اجتماع الامر و النهی فی شیء واحد که ما واحد را معنا کردیم و محمولها الجواز الامتناع أو الامتناع بمعنی أنّ القائلین بجواز الاجتماع یدعون أنّه لا مانع من اجتماع فی شیء واحد بدعوی أنّه حالا ادعی می کنند که تضادی بین امر و نهی نیست مثلاً و می شود در یک واحد خارجی اینها با هم جمع بشوند ، والقائلین بالامتناع یدعون استحالة اجتماعهما فیه اینطوری نزاع نزاع کبروی است و دعوی سر جواز اجتماع فی واحد است یا امتناع اجتماع فی واحد است ، اجتماع فی واحد مفروغ عنه است ،

البته ملاحظه کردید ما این ترتیب آقای خوئی (ره) را بر هم زدیم ترتیب آقای آخوند را منطقی تر دیدیم که حیث کبرویت را متفرع کنیم بر معنای واحد ، در کفایه کار این است ، واحد یعنی جود واحد خارجی در مقابل وجودات متعدده تا آنموقع معلوم بشود که موضوع چه چیزی است محمول چه چیزی است ، نزاع می شود نزاع کبروی ، درست هم می گویند بر اساس فرمایش مرحوم آخوند ما یک نزاع کبروی داریم فی واحد ، اجتماع فی واحد داریم ، جائز است یا جائز نیست ، اجتماع فی واحد یعنی وجود واحد خارجی ،

آقای خوئی (ره) تبعاً لاستادشان محقق نائینی (ره) می فرمایند در تحقق آن النزاع فی هذه المسئلة لا یعقل أن یکون کبرویاً نزاع در مسئله اجتماع کبروی نیست چرا؟ بدهاء استحالة اجتماع امر و نهی فی شیء واحد مطلقاً امکان ندارد در واحد خارجی هم امر بیاید و هم نهی بیاید ، قطعاً چینی چیزی امکان ندارد (که حالا توضیح آن را کامل تر عرض می کنم) حتی عند من یجوز التکلیف بالمحال کالاشعری چون حتی اشاعره که تکلیف به محال را جائز می دانند یعنی تکلیف به غیر مقدور ، اینجا خود تکلیف محال است ، یعنی استحاله در اراده مولی شکل می گیرد ، نه در فعل عبد که عبد نتواند انجام بدهد ، اگر عبد نمی توانست انجام بدهد ، تکلیف به غیر مقدور بود می گفتیم تکلیف به محال است ، اگر خود مولی نمی توانست امر کند زجر کند از وجود واحد خارجی ، پس کسی قائل به

چنین جوازی نیست ، اگر کسی قائل به چنین جوازی نیست این نیست که اجتماع مفروع عنه باشد
بعد دعوی کنیم سر جواز و امتناع ، نه خیر ،

پس نزاع چیست ؟ همانطور که خیلی زیبا هم می گویند و علی الجملة فلا شبهة فی استحالة اجتماع
الامر و النهی فی شیء واحد حتی عند القائل بجواز الاجتماع فی المسئلة پس قائل به جواز چه می
گوید ؟ بعد آقای خوئی (ره) توضیح می دهند (که این توضیح هم توضیح خوبی است و شما هم قبلاً
خوانده اید در اصول فقه چیز جدیدی نیست اینها توضیحاتی است که عرض کردم اینها توضیحاتی
است که عرض کردم به تبع استادشان محقق نائینی (ره) می گویند مرحوم آقای مظفر هم همین کار را
کرده است ، دیگر شما درسش را خوانده اید انشاء الله) که بله دعوا سر این است که جوازی معتقد
است که مثلاً تکلیف به عنوان خورده است عنوان ماموریه غیر از عنوان منهی عنه است ، پس امر به
صلاة خورده است و نهی به غصب خورده است ، پس درست است این ماموریه و منهی عنه در مصداق
واحد شخصی خارجی جمع شدند ، اما جمع شدن شان در این واحد شخصی خارجی که آن واحد
شخصی خارجی مصداق اینها باشد نه ماموریه مستلزم این نیست که استحاله ایی پیش بیاید ، اجتماع
امر و نهی ایی پیش نمی آید ،

یا مثلاً بگویند نه تکلیف از عنوان سرایت کرده است به معنوی اما در این شیء خارجی ای که دو جهت
در آن هست حقیقتاً ما واحد خارجی نداریم ، که حالا انشاء الله می خوانیم که داریم یا نداریم چطور

می شود داشته باشیم نداشته باشیم ، یک اشاره ایی در بحث قبلی مان که با آقای صدر داشتیم به آن کردیم ، مثلاً ترکیب انضمامی مقولات عشر پیش بیاید مثلاً ، که واقعاً صلاّه یک مقوله باشد غصب یک مقوله باشد پس اینها واقعاً دو واقعیت خارجی اند ، پس ببینید جوازی نمی خواهد بگوید اجتماع امر و نهی داریم بلکه می خواهد بگوید که اصلاً در ما نحن فیه اجتماع نداریم ، یا از طریق عنوانی شدن یا از طریق معنوی شدنی که ثابت بکند که این دو تا معنون به اصطلاح ترکیب انضمامی دارند ، پس نزاع صغروی است ،

امتناعی می خواهد بگوید من عنوانی نیستم اولاً معنوی ام ، معنوی هم که هستم در خارج معنون واحدی وجود دارد ، این تعدد جهت و تعدد عنوان سبب نشده است که دو تا شیء خارجی کنار هم قرار بگیرند که واحد خارجی از دست برود که اجتماع بشود اجتماع موردی ، ترکیب انضمامی ، نه خیر ، لذا من جوازی هستم

مختار محقق خوئی (ره) عنوانی بودن در مقام جعل و معنوی بودن در مقام امتثال

حالا البته ما قبلاً هم گفته ایم انشاء الله بعداً هم می خوانیم این وسط هم یک فرمایش آقای خوئی (ره) دارند که من در مقام جعل عنوانی هستم اما در مقام امتثال باید معنوی باشم ، لذا هرگاه معنون واحدی دارم در مقام امتثال ، مجبورم استحاله در وادی امتثال را فتوا بدهم ، آن واحد شخصی

خارجی اینطوری ، قائل بشوم به استحاله ، علی ای حال نزاع می شود صغروی ، جوازی می خواهد بگوید صغری اجتماع وجود ندارد ، امتناعی می خواهد بگوید صغری اجتماع وجود دارد ، حالا یا در مقام جعل وجود دارد یا در مقام امتثال ، و چون صغری اجتماع در مقام جعل یا در مقام امتثال وجود دارد بنابراین من امتناعی هستم ، و خیلی هم خوب (می خواهم بگویم که خیلی دیگر اینها طول ندهیم این مطلب را چون اینها را قاعدتاً باید در اصول فقه خوانده باشید)

صغروی بودن نزاع از نظر مرحوم آقای مظفر

مرحوم آقای مظفر خیلی قشنگ اینها را توضیح می دهند همین فرمایشاتی که آقای خوئی (ره) دارند بالاخص ایشان هم مفصل بالتفصیل در اول اصول فقه مفصل عبارات محققین را بیان می کند نظر اشاعره را می گوید جوازی که نمی خواهد حرف اشاعره را بگوید ، چون اشاعره هم این را نمی گویند که اجتماع جائز باشد کبرویاً بعد این را می رسانند به اینجا که پس از این توضیحاتی که ما دادیم و بهذا يتضح معنى القول بجواز الاجتماع و فى الحقيقة ليس هو قولاً باجماع الامر و النهى فى واحد اجتماعى فى واحدٍ ما نداریم ، ليس هو قولاً باجماع امر و النهى فى واحد ، جوازی نمی خواهد بگوید که در این جا اجتماع است ، می خواهد بگوید که اینجا مصداق اجتماع وجود ندارد بلکه یا اجتماع عنوان ماموریه و منهى عنه است در مصداق واحد ، عنوان ماموریه و عنوان منهى عنه در مصداق واحد جمع شده اند نه خود امر و نهی ، یا نه من معنونی هستم و ترکیب انضمامی دارم ،

کما اینکه امتناعی هم همینطور ، و بعد هم آن جمله قشنگ شان را می گویند ، ولقد احسن صاحب المعالم فی تحریر النزاع اذ عبّر بكلمة التوجه بدلاً عن كلمة الاجتماع احسن صاحب معالم که تعبیر نکرده به اینکه اختلفوا فی جواز اجتماع حالا یک تعریضی هم آقای مظفر به آقای خوئی دارند چون بعضی جاها در اصول فقه توجه دارند [به کلام محقق خوئی] که این طور نیست که قدیماً و حدیثاً اصحاب اینطوری گفته اند ، نه صاحب معالم مثلاً تعبیرشان غیر از تعبیر مرحوم آخوند است ، مرحوم آخوند گفته اند جواز اجتماع صاحب معالم نگفته است جواز اجتماع که نزاع را کبروی کند ، گفته است عبّر به کلمه توجه ، توجه امر از طریق عنوانی و توجه نهی از طریق عنوانی ، آیا جائز است یا جائز نیست نه اینکه اجتماع جائز است یا جائز نیست ، یعنی معنایش انموقع این می شو توجه این امر از طریق این عنوان مستلزم اجتماع است که جائز نباشد ، یا توجه امر و نهی از طریق دو عنوان مستلزم اجتماع نیست که جائز باشد پس نزاع صغروی داریم و عنوان محل بحث ما هم این است ، حالا که اینطور شد و معلوم شد که شاگردان محقق نائینی (ره) به تبع استادشان محقق نائینی (ره) کأنّ بحث شان این می شود که شما عنوان محل بحث را باید اصلاح کنید ، و خلاصه بهترین عنوان را آقای مظفر اختیار کرده است که تعبیر صاحب معالم است ، حالا محقق نائینی (ره) عنوان دیگری را اختیار کرده است که به این شسته و رفته ایی نیست ولی محتوای آن همینی است که گفته شد ، یک

نزاع صغروی در بحث اجتماع امر و نهی داریم که آیا این مسئله مستلزم اجتماع امر و نهی است یا مستلزم اجتماع نیست این تا اینجا ، آقای خوئی هم به این اقرار دارند

بررسی مدرسه محقق نائینی (ره) و صغروی بودن نزاع

حالا ما می خواهیم مجموع این فرمایش را بررسی کنیم : ببینید محقق نائینی (ره) عنوان را تغییر داده است به تبع ایشان تلمیذ شان آقای مظفر عنوان را عوض کرده است ، وقتی عنوان را آقای مظفر عوض کرده است گفته است که اشکال ندارد شما با واحد شخصی کار کنید یا با واحد نوعی کار کنید عیبی ندارد (خواندیم از آقای مظفر این را) عنوان را که عوض کردید می توانید با واحد شخصی کار کنید می توانید با واحد نوعی کار کنید تعبیر آقای مظفر را هم رعایتاً للامانه بخوانم که بدانید ایشان با این دقت کار کرده اند

تعبیر مرحوم آقای مظفر در مسئله و چهار نکته ایی که بررسی می کنند

گفته اند که مقصود از واحد فعل واحد است به اعتبار آنّ له وجوداً واحداً یکون ملتقاً و مجعماً
للعنوانین فی مقابل المتعدد بحسب الوجود کالمنظر الی الاجنبیة فی الصلاة فانّ وجود احدهما غیر
وجود الآخر والفعل الواحد لا یخلو من حالتین یا شخصی است واحد ما ، یا نوعی است ، و لذا ایشان
اصرار دارند که فلا معنی لتخصیص النزاع بالواحد شخصی نباید نزاع را به واحد شخصی محدود

کنیم بلکه واحد نوعی هم در بحث ما هست ، یعنی عنوان را که عوض می کند یک، نزاع را صغروی می کند دو ، واحد را تفسیر می کند به واحد شخصی و واحد نوعی سه ، واحد جنسی را به اعتبار تعدد وجود خارج می کند چهار ، این چهار تا نکته هست که تبعاً لاستادشان محقق نائینی (ره) ایشان قائل است ، ببینید چهار تا مطلب : یک :عنوان عوض بشود واضح است ، که آن عنوان را تغییر بدهیم ، دو : نزاع را صغروی کنیم بگوئیم حقیقتاً اینجا اجتماعی نیست لذا جوازی هستیم ، یا حقیقتاً اجتماعی است لذا امتناعی هستیم ، یکی تکلیف هست یک تکلیف می رود لذا صغروی است ، سه : اگر عنوان عوض شد و نزاع شد صغروی آنموقع می گوئیم این وجود واحد می تواند وجود واحد شخصی باشد می تواند وجود واحد نوعی باشد و وجود واحد جنسی را به اعتبار تعدد بکنیم بیرون چون نزاعی در آن نداریم ، نه اینکه نزاع نزاع صغروی است نزاع صغروی در وجود متعدد نیست چون دو تا وجود هستند ، این چهارتا نکته را مرحوم آقای مظفر تبعاً لاستاد شان آقای نائینی (ره) با کمک به عبارت آقای نائینی (ره) عرض کردم تبیین کرده اند ، حالا بعضی از این نکات به صراحت در اجود هست بعضی از آنها در فوائد هست و آقای مظفر هم حالا خودشان می توانست سمت مقرریت داشته باشند برای فرمایش اساتیدشان چون شاگرد مستقیم شان بوده هم شاگرد محقق نائینی (ره) بوده اند و هم شاگرد آقای اصفهانی (ره) ، استفاده هم کرده اند از ایشان ، این چهار تا نکته

سوال مهم از محقق خوئی (ره)

حالا ما سوال از مرحوم آقای خوئی (ره) داریم که شما عنوان را می خواهید عوض کنید یک ، نزاع را می کنید صغروی دو ، خیلی خوب ، اگر عنوان عوض شد و نزاع صغروی شد لازم است که واحد شخصی را از محل نزاع خارج کنید ، و بگوئید من در متعلق اوامر و نواهی مبنایم این است که امر و نهی به طبیعی می خورند و طبیعی را هر چه تقییدش بزنیم باز شخصی نمی شود ، این را باید سوال کنیم از ایشان ، سوال مهم ما این است ، آیا مثل آقای خوئی (ره) که قبول می کند عنوان را باید عوض کند و نزاع را باید صغروی کند لازم است که بگوئید من واحد شخصی در اینجا ندارم ، این را باید رسیدگی کنیم ، آن چهارمی را هم حرفی نداریم متعدد خارجی رفت بیرون ، این درگیری اینطور است

یک راه حل دیگری داریم این است که بگوئیم عنوان محل نزاع همان عنوان کبروی بماند ، با فضای عنوان کبروی آنموقع اشکال کنیم که بله امر به طبیعی می خورد نهی به طبیعی می خورد دیگر نمی توانیم واحد شخصی را متعلق امر و نهی بدانیم ، ببینید سوال شما از آقای خوئی این باشد شما که نزاع را صغروی می دانید عنوان محل بحث را عوض کردید یا نکردید ؟ اگر عوض کردید که به تبع استادتان محقق نائینی (ره) این است ، نباید آن اشکال واحد شخصی را در متعلق امر و نهی بیاورید ، دعوای ما می شود سر این ، تقریر محقق خوئی (ره) تام است از آن مبناء استادشان محقق نائینی (ره)

یا تقریر مرحوم آقای مظفر تام است این یک بحث خیلی مهم می شود ، این چهار نکته را باید هماهنگ کنیم ،

بعد در مقابل این چهار نکته یک نکته پنجمی وجود دارد که در عبارت های آقای مظفر به آن اشاره شده است ، بعضی ها گفته اند که اصلاً نزاع منحصر در واحد شخصی است ، بعداً هم می گوئیم که حضرت امام (ره) اصرارشان این است ، آقای مظفر می گویند دیگر لاجه ، در مقابل آقای خوئی (ره) که اصرار می کردند که اصلاً واحد شخصی بیرون از بحث است ، چون ما در متعلق اوامر و نواهی ثابت کردیم که امر به طبیعی خورده است و نهی به طبیعی خورده است و هزار تا تقیید هم از کلیت آن را خارج نمی کند ،

پس ببینید ما در دو مرحله می خواهیم اینها را ارزیابی کنیم ، مرحله اول قضاوت کنیم در بین این چهار نکته تلمیذ محقق نائینی (ره) یعنی مرحوم آقای مظفر ، و بر اساس این چهار نکته نتیجه بگیریم که آن اشکال آقای خوئی (ره) در خروج واحد شخصی در متعلق امر و نهی وارد نیست ، یا اینکه ما با محقق خوئی (ره) باشیم بر اساس اشکال آقای نائینی (ره) ، این یک قضاوت انشاء الله خواهیم کرد ،

بعد از همین جا وارد این فضا بشویم که اگر در این فضایی که آقایان گفتند و ما رفتیم به سمت فرمایش آقای مظفر و اشکال کردیم به آقای خوئی (ره) ، این فرمایش ایشان را چه کار کنیم که اصرار

دارند که فلا وجه لتخصیص النزاع بواحد شخصی ، انشاء الله بعد از آنجا وارد بحث امام (ره) می شویم ،
در پایان هم یک تذکاری به استاد بزرگوارمان آیت الله فاضل (ره) داریم که خوب حرف استادشان
حضرت امام (ره) را نگفته اند ، چون امام حرف شان ناظر به همه آن چیزی است که تلامذه محقق
نائبینی قائلند ، و ... به این نظارت در فرمایشات استادمان حضرت آقای فاضل (ره) منعکس نیست ،
البته اول بیان امام (ره) را توضیح می دهیم که اختیار بکنیم بعد یک اقوالی را هم نسبت به آقای فاضل
خواهیم داشت .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بررسی فرمایشات تلامذه مرحوم آقای نائینی (ره) ذیل چهار نکته ایشان

بحث ما در ارتباط با بررسی فرمایشات تلامذه محقق نائینی (ره) مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای مظفر بود و عرض کردیم که چند نکته را باید مد نظر قرار بدهیم ، نکته اول اینکه عنوان بحث در کلمات خیلی از اعلام کبروی است و آقایان اصرار دارند که نزاع صغروی است ، یعنی نزاع در مسئله جواز یا امتناع اجتماع نیست ، بلکه نزاع در این است که اجتماعی بوجود می آید در شیء واحدی که دو عنوان بر آن صدق می کند ، یا اجتماعی بوجود نمی آید ، یعنی صغرای اجتماع محل بحث است نکته دوم این است که عنوان بحث را عوض می کنند یعنی باید تعبیری به کار ببریم که نشان بدهد نزاع ما صغروی است نه کبروی

نکته سوم این است که در این فضا که عنوان بحث عوض شده است ، مثلاً آقای مظفر اختیار کردند که عبارت صاحب معالم عبارت خوبی است ، توجه امر و نهی به شیء واحد از طریق دو عنوان محل بحث است این عنوان محل بحث است و نزاع صغروی است ، آیا مسئله واحد باید به واحد شخصی منحصر بشود یا واحد نوعی هم می تواند در بحث شرکت کند یا واحد جنسی هم می تواند در بحث شرکت کند ، بالاخره این نکته سوم هم باید تعیین تکلیف بشود ولی در فضای آن دو نکته قبل ،

و نکته چهارم هم که بالاخره از نظر آقایان مسلم و مفروغ عنه است این است که هر جایی که تعدد داریم آن محل بحث ما نیست ، که عبارت مرحوم آخوند در واحد جنسی یا عبارتی را که مثلاً مرحوم مظفر به کار می بردند یا محقق خوئی (ره) به کار می بردند رضوان الله تعالی علیهم همین بود که واحد جنسی به اعتبار تعدد وجود محل نزاع ما نیست ، حصه ماموربه وجوداً غیر از حصه منهی عنه است لذا نزاعی پیش نمی آید در صغرای اجتماع ، چون دیگر مشکلی پیش نمی آید مسلماً تعدد وجود صغرای اجتماع را منتفی کرده ، گفتیم این چهار نکته را اگر کسی مد نظر قرار بدهد باید اینطور ارزیابی کند فرمایش آقایان را

بررسی فرمایش محقق خوئی (ره)

اجمالاً هم روشن شد که عبارات محقق خوئی (ره) تقریباً دو عبارت ایشان در دو فضا است و کأن ایشان در یک فضا بحث نمی کنند ، در یک فضا اشکال می کنند که ما نمی توانیم با واحد شخصی کار کنیم چون در مسئله متعلق اوامر و نواهی ثابت کردیم متعلق امر همیشه کلیت آن محفوظ است ولو مقید کنیم آن را به ده قید به صد قید ، متعلق نهی کلیت آن محفوظ است ولو آنکه ما آن را مقید کنیم به ده قید که توضیح آن را دادیم ، این مطلب از ایشان ،

خوب ما این مطلب را در فضایی می توانیم بپذیریم از ایشان که نزاع ما در اجتماع امر و نهی باشد ، بله اگر کسی بحث از اجتماع امر و نهی کرد آنموقع می گوید امری آمده سر متعلقی که این متعلق کلی است نهی ایی آمده سر این متعلق که این متعلق کلی است ، حالا این اجتماع امر و نهی جائز است یا جائز نیست ، اینطور بحث کردن و تمرکز را سر متعلق امر و متعلق نهی قرار دادن و اصرار بر این که این متعلق همیشه کلی است در این فضا است

اشکال به فرمایش محقق خوئی (ره)

اما در فضای دیگری باز جمله دیگری دارند که ما دعوی مان سر این است که این واحد شخصی یا واحد جنسی یا واحد نوعی مصداق ماموریه باشد مصداق منهی عنه باشد اگر من رفتم دنبال مسئله مصداق بودن این واحد حالا چه شخصی چه نوعی چه جنسی برای ماموریه ، خوب آنموقع بحث من کأنّ رفته به سمت اینکه عنوان محل بحث اجتماع نیست بلکه عنوان محل بحث (به تعبیر آقای مظفر از صاحب معالم) توجه امر و نهی است در مصداق واحد ، توجه امر و نهی در مصداق واحد خوب یک مطلب است که نزاع را می کند صغروی ، عنوان بحث را عوض می کند ، اما متعلق امر چیست و متعلق نهی چیست ، و اجتماع امر و نهی جائز است یا جائز نیست ، یک مطلب است و نزاع را می کند کبروی ،

لذا ما مطلب مهمی که با مرحوم آقای خوئی داریم این است که حضرت آقا! شما تکلیف تان را با فرمایش استادتان محقق نائینی (ره) معلوم نکنید ، اگر شما مجموع فرمایش استادتان در اجود و فوائد را ملتزم هستید که این فرمایش در واقع این دو تا مطلب ارکان آن است یک : عنوان محل بحث باید عوض شود ، دو : نزاع صغروی است ، اگر عنوان را عوض کردید و نزاع را صغروی دیدید دیگر ما را وارد فضای متعلق اوامر و نواهی نکنید که به ما بگوئید بر مبناء ما در متعلق اوامر و نواهی واحد شخصی بیرون است ، بلکه ما در فضایی هستیم که بعد الفراغ از متعلق اوامر و نواهی و کلیت آن ماموریه و منهی عنه (در آن بیان درست شما در بحث متعلق) می خواهیم در این فضا بحث کنیم که اگر آن دو تا عنوان کلی صدق کردند در واحد خارجی ، چه اتفاقی پیش می آید ؟ آیا صدق اینها در واحد خارجی سبب می شود (به تعبیر خودتان و به تعبیر آقای نائینی (ره) و به تعبیری که هم درسی شما آقای مظفر بیان کردند) اجتماعی بوجود بیاید ؟ یا نه صدق این دو عنوان در واحد خارجی

اجتماعی درست نمی کند و اجتماع امر و نهی ایی درست نمی کند لذا ما جوازی می شویم ، یعنی یک بحث صغروی داریم در فضای صدق عنوان ماموربه و عنوان منهی عنه در واحد خارجی ،

پس ملاحظه فرمودید اشکال ما این است که آقای خوئی (ره) مجموع مطالب شما با هم سازگار نمی شود ، یک بار اشکال می کنید در فضایی که ظاهر آن نزاع کبروی است و می خواهید در آن فضا که متعلق امر چه چیزی است و متعلق نهی چه چیزی است واحد شخصی را بیرون کنید از متعلق امر ونهی ، یک بار نزاع را صغروی می کنید و مسئله مصداقیت واحد خارجی شخصی جنسی یا نوعی را برای عنوان ماموربه و عنوان منهی عنه بحث می کنید ، این اشکال مهم ما است به محقق خوئی (ره) .

اشکال به مرحوم آقای مظفر

در همین فضا که می خواهیم بحث کنیم همین جا اشکالی داریم به خود آقای مظفر ، اشکال ما به ایشان این است که شما در فضایی که نزاع را صغروی می کنید در فضایی که عنوان محل بحث را عوض می کنید خوب چرا واحد جنسی را خارج می کنید ، واحد جنسی هم نباید خارج بشود ، اینجا حق با آقای خوئی (ره) است ، اگر من بروم سراغ مصداق بودن ، بعد در فضای مصداق بودن هیچ اشکالی ندارد ، مصداق بودن با واحد جنسی هم می سازد ، حرکت صلاتی و حرکت غضبی ، این حرکت واحد جنسی مشترک بین صلاة و غضب است ، البته [مراد از جنس] در جای خودش گفته خواهد شد که جنس منطقی مورد نظر نیست یعنی اعم از نوع است و الا حرکت (در جای خودش گفته می شود که) معقول ثانی فلسفی است مقوله نیست ، اگرهم کسی مسامحه فلسفی کند و بخواهد مقوله اش کند به شکل جنسی مقوله اش کرده است ، بنابر قول قبلی که فلاسفه یکی از مقولات را

حرکت می دانند ، جنسی است خلاصه ، با ادق شبیه جنس است ، ولی حرکت صلاتی حرکت غصبی حرکت است ، حرکت در دار غصبی وجود واحد است ، می شود واحد جنسی ، اما واحد جنسی ایی که مصداق عنوان ماموربه و مصداق عنوان منهی عنه است ،

مسامحه موجود در فرمایش محقق خوئی (ره) و مرحوم آقای مظفر

ببینید یعنی دو طرفش را این دو تلمیذ بزرگوار محقق نائینی (ره) دارند مسامحه می کنند ، اگر ما در فضای صغرویت و تغییر محل نزاع سیر کردیم اگر در این فضا قرار گرفتیم به حسب مدل کاری این آقایان ، نه می شود که واحد شخصی را بیرون کرد که آقای خوئی (ره) بیرون کرده اند ، نه می شود واحد جنسی را بیرون کرد که آقای مظفر بیرون کرده اند ، حالا یک نکته ایی در عبارات آقای مظفر هست که شاید بتوانیم نجات بدهیم عبارت ایشان را ، ایشان می گویند واحد جنسی به اعتبار تعدد وجود ، ولی خوب جای داشت که تصریح کند که نه واحد جنسی با یک وجود واحد هم قابل جمع است ، و خیلی مانور ندهد که شخصی و نوعی است ، این فضایی که آقایان می فرمایند خلاصه روال به این صورت هست ، این هم اشکال دوم ما که یکی به آقای خوئی (ره) اشکال شد یکی به آقای مظفر ،

آیا محقق خوئی (ره) می توانند تا آخر از خارج بودن واحد شخصی دفاع کنند؟

یک نکته ی دیگری که محل بحث ما است این است که آیا آقای خوئی (ره) می توانند تا آخر از این مسئله خارج بودن واحد شخصی دفاع کنند ، (خوب توجه کنید این نکته دیگری است غیر از نکته اول مان) نکته اول مان حیث مصداقیت بود ، که مصداقیت واحد شخصی را می گرفت ، واحد حالا جنسی یا نوعی با این توضیحاتی که در فرمایش آقایان هست مطرح شد ، اما اشکال الآن مان این

است که ببینید ما اگر بررسی کنیم در مسئله استحاله اجتماع یا جواز اجتماع ، مشکل اصلی آقایان در مسئله به قول خودشان صغرای ایبی که دارد شکل می گیرد چه چیزی است ، چه چیز صغری هست که قول به جواز یا قول به امتناع را شکل می دهد ، صغرای که آقایان تحلیل کرده اند که ما یک نزاع صغروی داریم این است که :

من با واحد شخصی که کار می کنم بحث صغروی سر و کله اش پیدا می شود ، چرا وقتی با واحد شخصی کار می کنم بحث صغروی سر و کله اش پیدا می شود ؟ چون آقایان می گویند ما مسئله جواز و امتناع را یا در عالم جعل بحث می کنیم یا در عالم امتثال ، مخصوصاً خود آقای خوئی (ره) (که از آن ابتکارات و پهلوانی های نظریه ایشان است که قبلاً به یک مناسبتی گفتیم بعداً هم انشاء الله سر جای خودش مفصل بررسی اش می کنیم)

محقق خوئی (ره) حرف شان این است که من در عالم جعل عنوانی هستم ، چون تکلیف در عالم جعل به عناوین تعلق می گیرد و چون در عالم جعل عنوانی هستم لذا جوازی هستم ، اجتماعی پیش نمی آید ، احتمالاً هم بیرون کردن این مسئله واحد شخصی را به این اعتبار آقای خوئی (ره) مطرح کرده اند چون حیث اجتماع را برده اند در عالم جعل ، بعد دیده اند که در عالم جعل با عنوان کار می کنند ، گفتند خوب عنوان هم همیشه کلی است ، خوب توجه کنید یعنی حیث صغرویت را مثل ایشان چون منحصر کرده است به عالم جعل لذا گفته اند که نزاع من صغروی است اما صغروی در عالم جعل است ، لذا در عالم جعل هم متعلق همیشه کلی است ، که گفته شخصی برود بیرون ،

اما شما همین جا به محقق خوئی (ره) بگوئید که ولی شما در عالم امتثال معنونی می شوید بعد می گوئید من ولو در عالم جعل قائل به جوازم اما در عالم امتثال چون در عالم امتثال می خواهم بروم و ملاک را تحصیل کنم ، ملاک مال واقع خارجی است ، ایشان حرف مهم شان این است که در واقع

خارجی چون مثلاً در صلاه و غضب حالا در خصوص صلاه و غضب ما ترکیب انضمامی نداریم امتناعی هستیم ، یعنی یک واقعیت بیشتر در خارج نیست ، چون در عالم امتثال ترکیب انضمامی نداریم ، می خواهند در اینجا نظریه استادشان محقق نائینی (ره) را نقد کنند بگویند حرکت صلاتی و حرکت غضبی در یک مقوله با هم جمع می شوند ، مال دو مقوله نیستند که دو مقوله دو واقعیت بشوند که ترکیب انضمامی بشود ، انشاء الله مفصل این مطلب را می خوانیم قبلاً هم به یک مناسبتی عرض کردیم ، بعد ایشان می گویند به همین دلیل من در عالم امتثال امتناعی هستم چون یک واقعیت دارم ، خوب حالا شما همین جا به آقای خوئی (ره) عرض کنید که حضرت آقا! شما در عالم امتثال با واحد شخصی دارید کار می کنید ، چون عقلی دارید بحث می کنید ، اگر در عالم امتثال یک بحث فنی عقلی به کار بردید خوب با تشخص دارید کار می کنید با واحد شخصی دارید کار می کنید ، لذا حیث امتناعی شدن شما در عالم امتثال حیث توجه به واحد شخصی است ، شما چطور مسئله واحد شخصی را از محل نزاع خارج می کنید ، اگر حد وسط شما در امتناع در وادی امتثال واحد شخصی است ، می گوئید یک شیء خاص خارجی بدون اینکه من دو شیء داشته باشم نمی تواند دو تا مناط را تامین کند ، خوب پس واحد شخصی محل بحث است ، یعنی حیث صغروی امتناع برگشته است به واحد شخصی ، کما اینکه در عالم جعل برای شما که عنوانی هستید راست می گوئید ولی برای آنهایی که معنونی هستند در عالم جعل باز همین حیث واحد شخصی محل درگیری [است] ، لذا شما برای ذب اشکال و دفع اشکال در عالم جعل می گوئید که من عنوانی هستم ، و جمع شدن دو تا عنوان در واحد شخصی ضرر نمی زند به عالم جعل ولی ضرر می زند به عالم امتثال ، پس خوب توجه کنید در حیث واحد شخصی علی ای حال محل بحث قرار می گیرد ، در عالم جعل برای آنهایی که امتناعی هستند ، در عالم امتثال برای آنهایی که امتناعی هستند ، بعضی ها مثل آقای

مظفر محقق اصفهانی و دیگر آقایان که می خواهند در هر دو وادی جوازی بشوند می خواهند مشکل واحد شخصی را برطرف کنند ، پس حضرت آقای خوئی (ره) شما چطور در مسئله اجتماع امر و نهی می گوئید نزاع ما مسئله واحد شخصی نیست ، ببینید این گیر دیگر ما می شود به آقای خوئی (ره) ، لذا ملاحظه می کنید به آقای خوئی (ره) داریم اشکال می کنیم که اصلاً بحث سر واحد شخصی است ، منشاء قول به استحاله چه جعلاً چه امتثالاً بحث واحد شخصی است ، اگر اینطوری بشود که نزاع امتناعی بشود ، آنموقع ما باید واحد شخصی را وارد بحث کنیم ، بلکه حالا انشاء الله ذیل نظریه حضرت امام (ره) می رسیم که ایشان اصرار دارند که اصلاً نزاع فقط در واحد شخصی است اصلاً در واحد جنسی یا واحد نوعی نزاعی وجود ندارد ، حالا آن را توضیح می دهیم آن دیگر مال حضرت امام (ره) است ، که اگر این فرمایش امام (ره) باشد آنموقع اشکال به آقای مظفر هم وارد می شود که چرا شما را نزاع را اعم کردید از شخصی و نوعی ، و می گوئید لا وجه لتخصیص النزاع بالواحد الشخصی نه خیر ، وجه تخصیص نزاع به واحد شخصی این است که حیث واحد شخصی دارد دلیل امتناع را تامین می کند ، حیث واحد شخصی می خواهد دلیل امتناع را تامین کند یا در عالم جعل ، لذا آنهایی که عنوانی هستند می گویند که ما چه کار داریم، جعل به عنوان خورده است ، یا در عالم امتثال ، آنهایی که در عالم امتثال می خواهند با واحد شخصی کار کنند می خواهند بگویند نمی شود مثل آقای خوئی (ره) ، حالا آنهایی که قائل به جواز در هر دو عالم هستند که قول مختار خود ما هم هست تبعاً لمحقق اصفهانی (ره) تلمیذ ایشان آقای مظفر حضرت امام (ره) عده ایی از محققین می خواهند به این جواب بدهند ، خوب توجه بفرمائید لذا ما اصلاً دعوای مان این است این در این فضا اشکال دیگر به مدرسه محقق نائینی (ره) و صغروی دانستن نزاع

یک بحث دیگری که باز اشکالی است به مدرسه محقق نائینی (ره) ایندفعه دیگر فقط اشکال به آقای مظفر یا به آقای خوئی (ره) نیست ، اشکالی که اینجا وجود دارد این است که آیا واقعاً نمی شود یک راهی رفت که نزاع را کبروی کرد ، چون ظاهر نزاع کبرویت است ، آقایان می گویند جواز اجتماع امر و نهی ، و امتناع اجماع امر و نهی فی واحد ، این می شود ما یک مسیری برویم که اصلاً نزاع را کبروی کنیم ، اصلاً فضا را به گونه ای ترسیم کنیم که ما احترام کنیم حرف مشهور را و همین عبارت مشهور را مبناء قرار بدهیم ، یعنی یک نزاع کبروی ترسیم کنیم نه نزاع صغروی که آقای نائینی (ره) ترسیم می کنند و تلامذه محقق نائینی (ره) مسیرشان این است ، تا الان هر چه که بحث کردیم در فضای محقق نائینی (ره) داشتیم با آقای مظفر و آقای خوئی بحث می کردیم ، که در فضای صغروی بودن نزاع و تغییر عنوان محل نزاع ما اینطوری اشکال کردیم به آقایان ، اما الان می خواهیم بگوئیم که اصلاً می شود که فضایی را تصویر کرد که ما دعوا را یک طوری تصویر کنیم که نزاع را کبروی کنیم ؟

فرمایش امام (ره) برای کبروی کردن نزاع

امام (ره) اینجا وارد بحث می شوند می خواهند بگویند نه ، من اصلاً می خواهم یک فضایی را تصویر کنم که ظاهر عنوان محل بحث را حفظ کنم ، و ظاهر عنوان محل بحث را وقتی حفظ می کنم نزاع می شود کبروی ، خوب چطور ظاهر را حفظ کنم ؟ ظاهر میشود اجتماع امر و نهی جائز ، یا اجتماع امر و نهی ممتنع^۱ اینطوری ، خود دعوا کبروی است نه اینکه بگویم اجتماعی دارم یا ندارم ، حالا اجتماع امر و نهی جائز یا اجتماع امر و نهی ممتنع^۲ در چه چیزی ؟ ایشان می گویند فقط این فی متعلق این بحث اجتماع را باید درست کنیم ، مرحوم آخوند می گفتند فی واحد واحد را می کردند وجود

خارجی واحد ، حالا یا وجود شخصی یا وجود نوعی یا وجود جنسی ، اگر وجود واحد باشد آخرش این شد حرف ما ، اگر وجود متعدد باشد آن را بیرون می کردند ،

امام (ره) می خواهند بفرمایند که نه ، اصلاً به این عبارت مرحوم آخوند ما اشکال داریم ، حالا قبل از این که اشکالات عبارت مرحوم آخوند را بگوئیم خودمان نظریه مان را بگوئیم و کبروی اش کنیم ، ما می گوئیم اجتماع امر و نهی فی عنوانین المتصادقین فی واحد یجوز ام لا این تعبیر امام (ره) این است ، می گویند که اگر شما تعبیر را اینطور کردید که هل یجوز تعلق الامر و النهی بعنوانین متصادقین علی واحد آیا جائز است امر و نهی تعلق بگیرند به دو عنوانی که متصادق در واحد هستند ؟ آنموقع نزاع را کبروی می کنیم ، تعبیری که تصریح می کند به کبرویت که بعداً ببینید خلاصه اشکالی را که ما به استادمان حضرت آیت الله فاضل داریم همین است ،

امام (ره) می فرمایند مما ذکرنا یتضح که اولویت در این است که فی عقد البحث آن یقال هل یجوز اجتماع الامر و النهی علی عنوانین متصادقین علی واحد او لا و یکون حینئذ النزاع کبرویاً لا صغرویاً کما زعموا که این زعم از محقق نائینی (ره) است و تلامذه ایشان [که نزاع را صغروی دانستند] ، شما عنوان را بگذارید اجتماع الامر و النهی علی عنوانین متصادقین علی واحد آن واحد را هم (حالا می گوئیم) اصرار می کنند که واحد شخصی است ،

امام (ره) می خواهند بگویند اگر شما عنوان را اینطوری بحث کردید دعوا واقعاً سر جواز چنین اجتماعی است ، آیا چنین اجتماعی جائز است یا جائز نیست ، عنوان اگر اینطوری شد نزاع کبروی است دیگر ، دعوا سر جواز و اجتماع است جواز و امتناع اجتماع ، اما جواز و امتناع اجتماع در دو عنوانی که متصادق علی واحد است ، شما عنوان محل بحث را اگر درست بیان کنید یک نزاع کبروی

به وجود می آید بعد در این فضای نزاع کبروی ایشان اصرار می کنند می گویند بنابراین واحد را
مجبورید واحد شخصی بدانید ، چرا؟

بخاطر اینکه اگر شما واحد را کردید واحد جنسی ، جنسی اصلاً فضلاً عن نوعی ، یا یک تعبیری
دارند حتی اعم ، چون بعضی وقت ها عرض کردم ممکن است که حرکت را شما معقول ثانی بگیری ،
که حق هم همین است ، آنموقع سوال می کنید حرکت صلاتی دارم متعلق امر است ، حرکت غصبی
دارم متعلق نهی است ، اما تا تصادق بر واحد شخصی بوجود نیاید درگیری جواز و امتناع پیش نمی
آید ، درگیری جواز و امتناع وقتی پیدا می شود که آن واحد نوعی یا واحد جنسی یا هر آنچه که
اسمش را بگذارید اعم از نوع و جنس و از این حرف ها ، مثل همیشه امام (ره) خیلی با دقت فلسفی
می فرماید (اگر کسی علاقمند است که فلسفه بگوید ما فلسفه بلد هستیم برای او بحث می کنیم) که
این حرکت اعم است اصلاً از مفاهیم نوعی و جنسی است معقول ثانی است ، اما تا تصادق بر واحد
نداشته باشد بر واحد شخصی ، مسئله جواز و امتناع درست نمی شود ،

پس اولاً نزاع من سر جواز و امتناع است که کبروی باشد ، جواز و امتناع اجتماع ، در دو عنوانی که
تصادق بر واحد دارند ، ثانیاً چون حیث امتناع با شخصی شکل می گیرد ، من تا وقتی که با یک امر
اعمی کار می کنم حیث تصادق را وارد بحث نکردم نمی توانم بحث از اجواز و امتناع بکنم ، پس
دخالت حیث تصادق در کبرویت مسئله اقتضاء دارد که واحد واحد شخصی بشود ،

فرمایش امام (ره) : خارج نشدن واحد شخصی از محل نزاع

و لذا تعبیر بسیار بسیار خوبی دارند که ما نمی توانیم مسئله واحد شخصی را از محل نزاع خارج کنیم
از آنجا که لانه المنشاء لقول الامتناعی واحد شخصی است که منشاء امتناع را درست میکند ، حالا

چه امتناع در عالم جعل و چه امتناع در عالم امتثال ، فرقی نمی کند ، می گوئیم دو تا عنوانی که تصادق کردند بر واحد شخصی تصادق آنها بر واحد شخصی سبب شده است که امتناع اجتماع در عالم جعل درست بشود ، پیش کسی که معنونی است ، دو عنوانی که تصادق می کنند بر واحد شخصی سبب شده است امتناع اجتماع در عالم امتثال بوجود بیاید ، مثل آقای خوئی (ره) ، خوب توجه بکنید بنده در اینجا کاملاً احساس می کنم که امام (ره) ناظر به نظریه تلامذه آقای نائینی (ره) است و درگیری با خود آقای نائینی (ره) و تلامذه دارند تا آخر کار ،

لذا ایشان می فرمایند با این فضایی که ما می گوئیم ما عنوان بحث را به گونه ای تصویر می کنیم که یک : نزاع کبروی باشد ، که ظاهر عناوین است ، و آقای خوئی (ره) هم قبول کردند که ، ایشان می گفتند که قدیماً و حدیثاً همه اینطوری اند ، ما می گفتیم که نه ، حالا صاحب معالم مثلاً ممکن است بشود حرف شان را توجه کرد ، البته با این نظر حضرت امام (ره) می شود برای صاحب معالم هم یک توجیهی درست کرد که توجه امر و نهی بواحد هل یجوز أم لا یجوز یعنی نزاع را باز کبروی کنیم حتی با عبارت صاحب معالم ، بگوئیم توجه ، ولی توجه امر و نهی ، یا به تعبیری که اول امام (ره) به کار می برند تعلق امر و نهی ، عیب ندارد اگر تعلق و توجه را هم برگردانیم به جواز اجتماع و امتناع اجتماع ، باز عبارت صاحب معالم هم می تواند کبروی بشود

پس اگر ما عنوان محل نزاع را کبروی کردیم ، منشاء دعوی جواز و امتناع کبروی ما این است که تصادق بر واحد شخصی محل گرفتاری ما است ، حالا یکی دو تا نکته دیگری هم در فرمایش امام (ره) وجود دارد که انشاء الله در جلسه بعد اینها را هم ملاحظه بکنید در مناهج بسیار خوب و البته خیلی مختصر مثل همیشه امام (ره) [بیان می کنند] حالا ما دیگر برای تبیین فرمایش ایشان مجبوریم که سیر را برویم ، بعد هم یک ملاحظه ای داریم خدمت استاد بزرگوارمان حضرت آقای فاضل (ره)

که فرمایشات ایشان را هم اگر خواستید ملاحظه بفرمائید در این سیر کامل که ملاحظه کنید انشاء الله
بینیم .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين